

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الگوهای کودکان سرزمین من

(چند مصاحبه با دانش آموزان دبستانی درباره تحول‌های روانی-اجتماعی آنان)

/ دکتر مرتضی منطقی /

/استاد دانشگاه خوارزمی/

فهرست مطالب جلد دوم

۷.....	مقدمه جلد دوم
۱۱.....	۲-۱۹- مصاحبه با امیرسام و پارسا، ۹ ساله
۳۰.....	۲-۲۰- مصاحبه با علیرضا، ۱۳ ساله
۳۷.....	۲-۲۱- مصاحبه با مهتاب، ۲۰ ساله (روایت دوران دبستان)
۴۳.....	۲-۲۲- مصاحبه با هستی، ۸ ساله
۵۳.....	۲-۲۳- مصاحبه با اشکان، ۷ ساله
۶۶.....	۲-۲۴- مصاحبه با رضا، ۱۲ ساله
۸۵.....	۲-۲۵- مصاحبه با باران، ۱۲ ساله
۹۸.....	۲-۲۶- مصاحبه با مهسا، ۱۰ ساله
۱۱۴.....	۲-۲۷- مصاحبه با صدف، ۱۲ ساله
۱۲۳.....	۲-۲۸- مصاحبه با مرضیه، ۷ ساله
۱۳۷.....	۳- الگوها در نگاهی دوباره
۱۳۸.....	۳-۱- اهمیت نظری الگوها
۱۴۲.....	۳-۲- ضعف الگوپردازی در داخل
۱۵۴.....	۳-۳- پردازش قدرتمند الگوها در غرب
۱۶۸.....	۳-۴- اثرهای الگوها بر کاربران
۱۶۸.....	۳-۴-۱- اثرهای زیستی الگوها
۱۷۳.....	۳-۴-۲- اثرهای روانی- تربیتی الگوها
۲۰۰.....	۳-۴-۳- اثرهای فرهنگی- اجتماعی الگوها
۲۳۳.....	۳-۴-۵- اثرهای اخلاقی- عقیدتی الگوها
۲۴۹.....	۳-۴-۶- اثرهای اقتصادی الگوها
۲۵۵.....	۳-۴-۷- اثرهای سیاسی الگوها
۲۶۴.....	۳-۴-۸- اثرهای زیباشناختی الگوها
۲۷۴.....	۳-۴-۹- اثرهای خانوادگی الگوها
۲۸۱.....	تأملی دوباره
۲۸۷.....	برخی از مآخذ

مقدمه جلد دوم

کتاب حاضر، جلد دوم کتاب «چند مصاحبه با دانش‌آموزان دبستانی درباره تحول‌های روانی-اجتماعی آنان: الگوهای کودکان سرزمین من» است.

در مقدمه جلد نخست خاطرنشان گردید، تاریخچه فناوری‌های ارتباطی پیشرفته حکایت از آن دارد که فناوری‌های ارتباطی از آغاز با آمیزه‌های از فرصت‌ها و تهدیدها دیده می‌شدند و تجربه بشری در برخورد با فناوری‌های ارتباطی جدید، بدانجا انجامید که چون نفی و حذف فناوری‌ها امکان‌پذیر نیست، از این رو با بسترسازی فرهنگی لازم بر میزان کاربری از ابعاد مثبت فناوری‌ها بیفزاید و به این ترتیب در عمل عرصه کاربری‌های منفی از فناوری‌ها را محدود و محدودتر سازند.

در ایران برخلاف تجربه بشری غرب، بسیاری از مسوولان فرهنگی جامعه به دلیل آن که کاربری از فناوری‌ها می‌تواند منفی باشد، بیش‌تر از آن که نگاه مبتنی بر کاربری بهینه از فناوری‌ها را داشته باشند، به سبب احتمال پیش‌گفته، دست به نفی و انکار فناوری‌ها زده‌اند. تجربه ممنوعیت ویدیو در آغاز انقلاب و ادامه همین روند در ممنوعیت ماهواره، فیلترینگ سنگین اینترنت، ممنوعیت ورود تلفن همراه به مدارس (تا قبل از فراگیری کرونا) و ممنوعیت برخی از شبکه‌های اجتماعی، در همین راستا قابل فهم هستند. حال آن که باید توجه داشت، فناوری‌ها انتخاب نبوده و تحمیل هستند و در شرایط اخیر اولیای امور فرهنگی جامعه باید طبق قاعده فقهی دفع افسد به فاسد، با بسترسازی فرهنگی لازم، تلاش کنند تا با افزایش فرصت‌های فناوری‌های ارتباطی جدید، در عمل کاربری از ابعاد منفی آن را محدود سازند.

نگاه مبتنی بر نفی فناوری‌ها در ایران از زمان طرح مسأله ماهواره در سال ۱۳۷۳ در مجلس شورای اسلامی تاکنون تداوم داشته است و به همین سبب در عمل عرصه را برای بسترسازی فرهنگی جهت افزایش فرصت‌های فناوری‌ها و کاهش تهدیدهای آن‌ها محدود کرده و بسته است. البته بروز نشانه‌هایی نظیر تلاش برای تهیه موتور جست‌وجوگر ملی یا اینترنت ملی، نشانه‌های مثبتی ارزیابی می‌گردند، اما باید دانست که در گذر زمان به سبب آن که برخی از نیازهای مردم جامعه پاسخ مقتضی دریافت نداشته‌اند، فضای مجازی به عرصه‌ای برای پاسخ

به نیازهای اقشار مختلف اجتماعی تبدیل شده است و به همین سبب بحث کاربری از فناوری‌های در ایران پیچیده‌تر از آن شده است که تصور شود، تنها با بسترسازی فرهنگی برای کاربری مثبت از فناوری‌ها می‌توان به حل مشکل فناوری‌ها در جامعه ایران نایل آمد و اقدام اساسی در این جهت در حال حاضر هم‌زمان با بسترسازی فرهنگی مورد نیاز، انجام برخی از اصلاحات جدی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی لازم در سطح جامعه است.

به هر روی نگارنده از آنجا که از سویی با عدم بسترسازی فرهنگی لازم در سطح کاربران فناوری‌های ارتباطی پیشرفته مواجه بود و از سوی دیگر شاهد استقبال گسترده اقشار مختلف اجتماعی، خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان از فناوری‌های جدید بود، در صدد بر آمد تا با یاری دانشجویانش دست به بررسی چگونگی کاربری کودکان، نوجوانان و جوانان جامعه از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته بزند و با به نمایش کشیدن فراز و فرودهای کاربری آنان از فناوری‌های ارتباطی جدید، ضمن هشدار به مسوولان فرهنگی جامعه، به تعمیق شناخت خانواده‌ها کمک کرده، آنان را در جهت نظارت جدی‌تر و ایفای نقش والدگری الکترونیک واداشته، آنان را نسبت به ضرورت بسترسازی فرهنگی لازم برای کاربری بهینه فرزندان‌شان از فناوری‌های ارتباطی پیشرفته، ترغیب سازد.

در جلد نخست این کتاب پس از مقدمه، در فصل دوم کتاب، مصاحبه‌های زیر درج شدند:

مصاحبه با هومن ۸ ساله با عنوان «هومن تو قهرمان‌های ایرانی رو می‌شناسی؟ - نه، مگه ایران قهرمان داره؟»؛ مصاحبه با حسین (با نام مستعار حسین نخود) ۱۲ ساله با عنوان «می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم!»؛ مصاحبه با تینای ۱۱ ساله با عنوان «برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خریدی؟ - برای این که همه متوجه بشن ما فن اوناییم»؛ مصاحبه با ملیکای ۱۲ ساله با عنوان «من هم لباس پوشیدنم و هم آرایش کردنم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن هست! رنگ دیوارای اتاقم هم مته مال اونه»

مصاحبه با اسماء ۱۲ ساله با عنوان «خب دوس دارم شخصیت‌م شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم سنیم، هم رقصنده اس، هم خوشگله و هم خوش هیكله»؛ مصاحبه با ریحانه ۱۰ ساله با عنوان «اگه ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیبه‌دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سؤل بیان جنازه ما رو جمع بکنن»؛ مصاحبه با شایلین ۱۱ ساله با عنوان «صدف خیلی حرف‌های قشنگی می‌زنه، خیلیم خوشگله، با لیدی گاگا موزیک ویدیو بیرون داده، خیلیم زندگی باحالی داره»؛ مصاحبه با زهرای ۹ ساله با عنوان «... ولی من می‌ترسم و به خدا قول دادم که دیگه کارتون باربی و پرنسسی نبینم»؛ مصاحبه با مهسای ۱۱ ساله با

عنوان؛ «هالووین امسال همه دوستانم رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گرمای باحال کردن»؛ مصاحبه با دنیای ۱۲ ساله با عنوان «اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می‌دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا»؛ مصاحبه با سیاوش ۱۰ ساله با عنوان «کاش بت من بود، می‌زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می‌کرد، من رو هم بغل می‌کرد و پرواز می‌کردیم و می‌رفتیم یه جای دور!»؛ مصاحبه با دُرَسای ۹ ساله با عنوان «باربی دوما داره، دوما دوش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوما خوشگل می‌خوام»؛ مصاحبه با آراد ۱۰ ساله با عنوان «خیلی از دوستانم می‌گن بعد از دیدن آنابل همه‌اش کابوس می‌بینن، یکیشون که از ترس تو خودش دستشویی کرده»؛ مصاحبه با فردین ۱۱ ساله با عنوان

«پسر باید شکمش شش تیکه باشه»؛ مصاحبه با آوای ۷ ساله با عنوان «می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکترم نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم»؛ مصاحبه با فرشته ۱۰ ساله با عنوان «بیش تر توی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم می‌رم می‌پوشم»؛ مصاحبه با امیرحسین ۱۰ ساله با عنوان «بعد پویان اومده بود به تتلو فحاشی کرده بود، گفته بود به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم»؛ مصاحبه با آرمیتای ۷ ساله با عنوان «وااااا (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم، دلم یه همبرگر گنده می‌خواد».

در جلد دوم، پس از درج مصاحبه باقی مانده از فصل دوم با عناوین:

«... بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلمون، اما اون جاخالی داد» (مصاحبه با امیرسام و پارسای ۹ ساله)؛ «بعد بازی جی‌تی‌ای کتک کاری می‌کردم، وحشی می‌شدم، تفنگ ساچمه‌ای داشتم با اون دیگران رو می‌زدم یه بار خورد کنار چشم خواهرم» (مصاحبه با علیرضای ۱۳ ساله)؛ «در اون سن لیدی گاگا قهرمان من بود» (مصاحبه با مهتاب ۲۰ ساله - روایت دوران دبستان)؛ «من دلم می‌خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم، باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم» (مصاحبه با هستی ۸ ساله)؛ «خدا تو آسمون هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن» (مصاحبه با اشکان ۷ ساله)؛ «هیچکی نتونسته لولوخان رو از بین ببره، اون فناناپذیره» (مصاحبه با رضای ۱۲ ساله)؛ «دوستامم می‌گن، بابا و مامانمون دایم کانال عوض می‌کنن، تا مبادا ما یه صحنه‌ای ببینیم» (مصاحبه با باران ۱۲ ساله)؛ «دوست‌ها موهاشون رو رنگ می‌کنن؟ - کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهاش رو مثل کتی‌پری آبی کرده بود» (مصاحبه با مهسای ۱۰ ساله)؛ «چون لباس باربی بیش‌تر وقتا با مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتایی که پول می‌دم لباس براش

می‌خرم، مهمونی می‌برمش» (مصاحبه با صدف ۱۲ ساله)؛ «برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا» (مصاحبه با مرضیه ۷ ساله)؛ به ارایه جمع‌بندی کتاب در فصل سوم پرداخته شده است. در این فصل پس از طرح عناوین «اهمیت نظری الگوها»، «ضعف الگوپردازی در داخل» و «پردازش قدرتمند الگوها در غرب» با استناد به اظهارات دانش‌آموزان مصاحبه شده از اثرهای الگوها بر کاربران، ذیل عناوین اثرهای زیستی، روانی- تربیتی، فرهنگی- اجتماعی، آموزشی، اخلاقی- عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، زیباشناختی و خانوادگی یاد شده است.

۲-۱۹ - مصاحبه با امیرسام و پارسا، ۹ ساله

... بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلمون، اما اون جاخالی داد.

- می‌شه بپرسم این عکسی که رو لباس هست، چیه؟
پارسا: بت‌من.



- بت‌من چه جوریه؟

اِم... بله یه مردیه که...

امیرسام: من می‌دونم بگم؟!

بگو عزیزم.

امیرسام: یه پسر بچه‌ایه که دزد می‌برتش، بعد تنبیه می‌شه تو یه خونه تا یه مرده پیداش می‌کنه،

سرپرستش رو قبول می‌کنه.

- کارتون خشنیه؟

بله، اکشنه!

- شما کدوم قسمتش رو بیش‌تر دوس دارین؟

پارسا: من اون جاش رو که می‌رن فضا، چندتا موجود فضایی هستن که یه چشم دارن می‌سازن

که زمین رو و همه جا رو خشک می‌کنه، بعد بت‌من و بقیه دوستاش می‌رن که چشم رو نابود کنن،

بعدش بت‌من و دوستاش رو زندانی می‌کنن، ولی بت‌من می‌ره اونا رو می‌کشه، چشم رو هم نابود

می‌کنه.

- اوهوم، به غیر از این، لباس‌های دیگه‌ای هم داری که عکس بت‌من روشن باشه؟

نه، همین یه دونه هست.

- کارتون‌های دیگه چی می‌بینی؟

باب اسفنجی و گروه نجات رباتیک و... .



- لباس‌های این‌ها رو هم داری؟
- نه، اینا رو کارتوشون رو می‌بینم.
- لباس کدوم کارتونها رو داری، فقط همین بت‌من؟
- آره.
- یعنی بت‌من رو بیش‌تر از همه‌شون دوست داری؟
- آره.
- به نظرت کی از بت‌من قوی‌تره؟
- اسپایدرمن.
- چرا اسپایدرمن قوی‌تره؟
- چون تار می‌زنه می‌ره هوا.
- امیرسام: دقیقاً غلطه، خود بت‌من از همه قوی‌تره، حتی از سوپرمن.
- چرا به نظرت؟
- چون یه فیلمی دیدم که همه‌ی اینا با هم جنگ میکنن، آخر سر معلوم می‌شه که بت‌من یک درصد قوی‌تره.
- حالا تو دنیای واقعی کی قوی‌تر از این‌ها هست و اصلاً قوی‌تر از شون وجود داره؟
- امیرسام و پارسا با هم: بله، ترنسفورمرز (تبدیل شونده‌گان).^۱

۱. ترنسفورمرز (transformers): برخی وسایل الکتریکی موجودات جدیدی هستند که با استفاده از هوش مصنوعی قادر به تغییر شکل و طغیان هستند، این موجودات به دو دسته طرفداران انسان‌ها و دشمنان آن‌ها تقسیم می‌شوند و به جنگ با یکدیگر می‌پردازند، این کارتون محصول ایالات متحده آمریکا و کانیدای ۳ اسکار (کانیدای اسکار بهترین جلوه‌های ویژه، کانیدای اسکار بهترین تدوین صدا و کانیدای اسکار بهترین صداگذاری) در سال ۲۰۰۸ شد. در ادامه مصاحبه‌ی اتفاقی با بچه‌ها توضیح می‌دهند که ماکنی با عنوان «شهر فوق پیشرفته» درست کرده‌اند که دقیقاً مشابه این کاراکترهای ربات گونه بوده و به نوعی از این کارتونها الهام گرفته‌اند.

پارسا: مثلاً به بار نشستیم فیلم اسپایدرمن رو دیدیم، بعد لاکپشت‌های نینجا رو دیدیم.



- عکس این کارتون‌ها رو هم جمع می‌کنی؟
نه.

- عروسک‌هاش رو داری؟
پارسا: نه عروسک ندارم.



- بچه بودی داشتی؟

امیرسام: من دارم!

- چی داری؟

لباسشونم دارم، ماسکشونم دارم، لباس بت من رو دارم، کلاهخود تبدیل شونندگان رو دارم، لباس اسپایدرمن هم دارم، عروسک باب اسفنجی و کل خانواده‌اش رو دارم، دیگه...ام عروسک این موجودایی که کوچیک و سفیدن، چی بود اسمشون؟

- مینیون؟

نه نه، عینهو خرگوشن.

پارسا: آهان تو یه مکعبای سفیدی هستن؟

امیرسام: آره اونام دارم.

- خوب این‌ها رو خودت خریدی یا مامانت و بابات خریدن؟

نه، خودم خریدم، بعضیاش رو هم خودم درست کردم.

- مامانت موافق بود این‌ها رو بخری یا دوست نداشت؟

چرا دوس داشت.

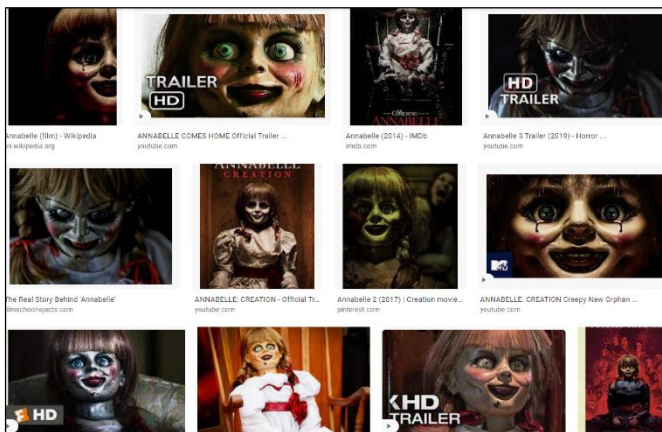
- پارسا برادرت هم اهل کارتون دیدن هست؟

یه موقع‌هایی لاکپشتای نینجا یا بت‌من و اسپایدرمن رو می‌بینه.

امیرسام: من برادرم ۱۸ سالشه و فیلمای خیلی خطرناک و ترسناک مثل آنابل رو می‌بینه.

- تو هم با اون می‌بینی؟

اوهوم، بعضی موقع‌ها.



- یعنی با هم می‌بینین؟

آره با هم می‌بینیم، جیغ می‌زنیم و می‌ترسیم.

- اگر تو می‌ترسی، پس چرا می‌بینی؟

خب کیف می‌ده، می‌ترسی، بعد میان تو خوابت.

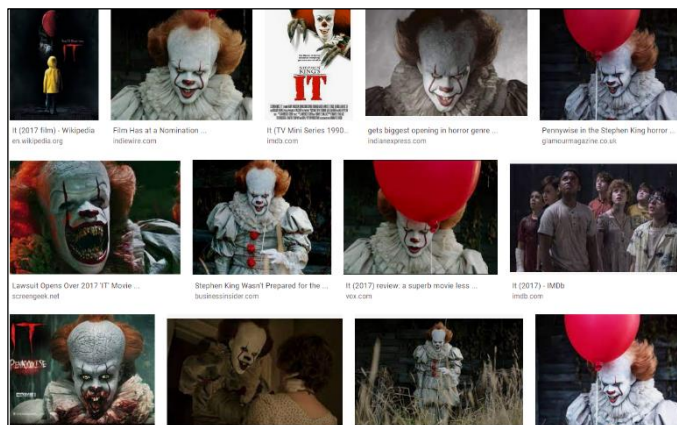
- مثلاً چه جور خواب‌هایی می‌بینی؟

مثلاً خواب می‌بینم، دلکک روانی بهم حمله کرده، چون همون شب ای‌تی^۱ رو دیدم.

- ای‌تی کارتونه؟

نه، یه فیلمه ترسناکه که یه دلکک روانی داره.

۱. فیلم it بیانگر داستان هفت کودک از شهر دری در ایالت مین آمریکا است که در اثر مواجهه با دلککی ناشناس دچار وحشت شده‌اند.



- این‌ها توی خوابت چه کار می‌کنن؟

پارسا: میان تو مغزت مثلاً، اینور اونور می‌شن.

- تو هم از این خواب‌ها دیدی؟

اوهوم.

- چه جور خوابی؟

در مورد کارتونا اصلاً خواب ندیدم، فقط لاکپشت‌های نینجا رو که برای اولین بار دیدم، خواب

دیدم اومدن، بعد منم شدم یه لاکپشت آدم، بعد من قدرتم یه دونه برقه که می‌زنم به آدمای بد، بعد

اینا انقد اومدن تو خوابم، من اعصابم خورد شد، رفتیم یه آب زدیم تو کله‌ام، دوباره خوابیدم.

امیرسام: من از خودم خواب می‌سازم.

- یعنی چی؟

نه، یعنی وقتی می‌خوابم.

- منظورت خيال پردازیه؟

آره، همون خيال پردازي.

- معمولاً چه خيال پردازي‌هایی دوست داری؟

نمی‌دونم مثلاً برم پیش... جنگی یا برم مدرسه برادرم مثلاً، بعد دیگه همین.

- بچه‌ها از کارتون‌هایی که می‌بینید چی یاد می‌گیرید؟

پارسا: جنگ، جنگ با دشمن.

- دشمن کیه؟

مثلاً دوستام که میان اذیتم می‌کنن، می‌زنمشون برن کنار.

- مگه چه کار می‌کنن؟

میان اذیت می‌کنن، از پشت هی کمر رو قلقلک می‌دن، زیر بغل رو، اعصاب آدم رو خورد می‌کنن.

امیرسام: ایا این که خیلی کیف می‌ده، قلقککه!

- آهان بعد تو از کارتونها یاد گرفتی که باهاشون بجنگی؟

اهوم، اعصابم خورد می‌شه، بعد می‌زنمشون برن کنار.

پارسا: خاله من فکر کنم این رو از کارتونا یاد نگرفته، اینو از کشتی کج^۱ یاد گرفته! این فن آندرتیکره^۲.



- به نظرتون توی دنیای واقعی کی مثل این کارتونها هست، چه آدم‌هایی و حتی چه کشورهایی؟

پارسا: هیچ کس!

امیرسام: من بگم! آنابل هست چون جن واقعاً وجود داره! ای تی هست چون خودش یه دلککه، بعد

دیگه نمی‌دونم... .

- شما بیش‌تر کارتونها ایرانی می‌بینید یا خارجی؟

پارسا: هم ایرانی و هم خارجی می‌بینم، ولی خارجی رو بیش‌تر دوست دارم.

- چرا؟

یه خورده ربط می‌دن به ماجرا.

- یعنی چی؟

یعنی مثلاً از اولش تا آخرش یه ربطی داره به موضوع، بعد ربط می‌دن آخرش می‌فهمی چی

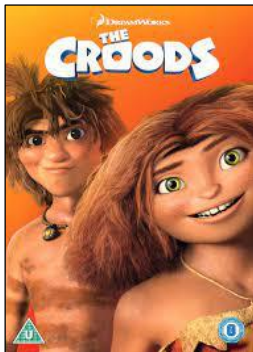
می‌شه، آخرش قهرمان ماجرا می‌میره، همه موضوعاش همینه.

۱. کشتی حرفه‌ای یا کشتی کج، یک ورزش حرفه‌ای و ترکیبی از رقابت (هنگام مسابقات) و نمایش (قبل از مسابقات) است. در این رشته عناصری از کشتی کج و بعضاً سناریوهای مختلف بین کشتی‌گیرها به چشم می‌خورد. در کشتی کج فنون گلاویزی و ضربات مختلفی اجرا می‌شود که از انواع کشتی و روش‌های جنگی در سراسر دنیا برداشت شده‌اند. کشتی‌گیران حرفه‌ای برخلاف کشتی‌گیران آماتور برای انجام مسابقه، حقوق می‌گیرند و معمولاً مهارت بالاتری هم دارند، حتی برخی از آن‌ها داروهای نیروزای استروئیدی مصرف کرده و کمپانی دبلیدوبلیوای آزمایش‌های کنترل دوپینگ از ورزشکاران خود انجام می‌دهد.

یکی از پایه‌گذاران اصلی کشتی کج وینست جیمز مکمن بود که مسابقات PPV یا «پول بده بین» را پایه‌گذاری کرد؛ یعنی کمپانی او اولین دوره مسابقات حرفه‌ای این ورزش را برگزار و حق پخش تلویزیونی و بلیط فروشی را در این ورزش پایه‌گذاری کرد. او در سال ۱۹۸۳ نام کمپانی‌اش را به WWF یعنی World Wrestling Federation تغییر داد. این ورزش در جهان محبوبیت زیادی پیدا کرد و تبدیل به یک صنعت سرگرم‌کننده بزرگ و پر از خشونت شد، صنعتی که امروزه برای برگزاری مسابقاتش تعیین تکلیف می‌کند.

۲. مارک ویلیام کالوی یکی از معروف‌ترین و پرافتخارترین کشتی‌گیران حرفه‌ای آمریکاست که با عنوان آندرتیکر (به معنی مأمور کفن و دفن) وارد رینگ می‌شود.

- خوب ایرانی چه جوریه که دوست نداری؟
- مثلاً اول و آخرش هیچ ربطی بهم نداره.
- امیرسام: من بگمم! ایرانی خیلییی دوست دارم.
- کارتون‌های ایرانی یا فیلم‌ها رو می‌گی؟
- فیلم‌ها رو.
- توی کارتون چی؟
- تو کارتون همون انگلیسی‌ها باحالت!
- چرا؟
- مثلاً این یه آدمکه می‌میره سریع، اما خارجیا مثلاً همین چرخ و فلک جادویی، مثلاً پدره می‌میره اما زنده‌اس، اینا فک می‌کنن مرده، بیهو می‌رن می‌بینن زنده اس و خوشحال می‌شن.
- آهان یعنی دوست نداری کسی بمیره تو کارتون‌ها؟
- نه.
- چرا!! مگه نمی‌گی کارتونه و واقعی نیست؟
- خب، گریه می‌کنم دیگه.
- تا حالا شده یک کارتونی ببینی و گریه کنی؟
- آره مثلاً همین غارنشین.



- غارنشین کارتونه؟
- آره.
- ایرانی هم هست؟
- آره.
- کدوم قسمتش گریه کردی؟
- اون جاییش که همه مردن، از مردن بدم میاد.

- تو چی پارسا تا حالا شده کارتون ببینی و گریه کنی؟

نه.

- تا حالا دوست داشتن جای یه شخصیت کارتونی باشید؟

امیرسام: اووه تا دلتون بخواد، باب اسفنجی، لاکپشت‌های نینجا، بت من، اسپایدرمن... .

- چرا؟

باب اسفنجی چون خوش خنده اس، بعد اسپایدرمن جنگجوعه، تار می‌زنه یا مرد آهنی پرواز می‌کنه و لیزر می‌زنه... مثلاً بچه بودم لباس اسپایدرمن داشتم، فکر می‌کردم اسپایدرمنم، بعد از دیوار می‌افتادم پایین.

- دیگه چه کار می‌کردی که شبیه اون‌ها باشی؟

باب اسفنجی، هر چی می‌گف، مامانم می‌گف می‌خندیدم یا مثلاً بت من رو می‌دیدم می‌رفتم تو

تاریکی مردم رو می‌ترسوندم، یه بار بابام رو ترسوندم با جرقه!

- با جرقه، یعنی چی؟

یه چیز عینهو همون خفاش درست کردم، روش جرقه گذاشتم انداختم جلوی پای بابام.

- جرقه چه جورى گذاشتی؟

جرقه از این دینامیت کوچولوها هستن از اونا انداختم جلوی پای بابام.

- این کارها رو از کجا یاد گرفتی؟

از فیلم، فیلمای آموزشی.

- شما دوست دارید جای کدوم شخصیت باشید؟

پارسا: من اسپایدرمن، یه بار اسپایدرمن شدم، لباسش رو داشتم، تار زن الکیم داشتم، بعد هی این جورى می‌کردم (دستش را به حالت تار زدن اسپایدرمن درمی‌آورد و امیرسام به او می‌خندد) می‌گفتم چرا تار نمی‌زنه! بعد یه بار که این جورى کردم، خودم رو پرت کردم تو دیوار ببینم می‌رم بالا یا نه. مامانم گف: داری چه کار می‌کنی، گفتم: دارم اسپایدرمن بازی می‌کنم، می‌گه، تو مگه اسپایدرمنی، می‌گم نه، ولی من تارزن اسپایدرمن رو که دارم، می‌تونم برم بالا، می‌گه اون تارزن الکیه.

- دیگه کجا برات پیش اومده که مثل کارتونها رفتار کنی؟

یه موقع‌هایی بت من می‌دیدم، حرکت‌ها و مشت‌هاش رو می‌زدم.

- به کی می‌زدی؟

رو هوا!

امیرسام: من دیگه لباس اساسین کرید^۱ هم داشتم یه بازیه خیلی باحاله، الانم وسایلاش رو تو امریکا ساختن، مثلاً یه دونه این طوری می کنی، از دستش تیغ میاد بیرون، یا یه دستگاه ساختن، می زنی می ری بالای ساختمون خیلی باحاله.



- دوست داشتی این وسایلی رو که می گی تو آمریکا هست داشته باشی؟
آرههه.

- گفتمت بازیش جنگیه؟

آره جنگیه، یه تیم هست آبی، یه تیم قرمز، این خودش قبلاً جزو آبی ها بوده، بعدش تصمیم می گیره هر دو تا تیم رو از بین ببره.

- کارتون های جنگی دوست دارید؟
آره.

- بچه ها شما کارتون های دخترونه هم می بینید؟
پارسا: نه، من یه موقع هایی هایدی می بینم.

۱. بازی اساسین کرید در چند مقطع زمانی متفاوت روایت می گردد. عصر کنونی، عصر رنسانس و دوران جنگ های صلیبی، بازه های زمانی هستند که توسط شخصیت های متفاوتی به تصویر کشیده می شوند و در این بازی مفاهیم مسیحیان و مسلمانان و شخصیت های جنگ ها صلیبی و عصر رنسانس به صورت غیررسمی کاملاً آموزش داده می شوند، در این بازی پرچمی بسیار شبیه به پرچم کشور فرانسه وجود دارد که رنگ قرمز آن نماد دشمن، رنگ سفید، مردم عادی و آبی نماد آشنایان هست. اساسین معمولاً برای نشان دادن وفاداری خود انگشت سوم خود را قطع می کردند تا بتوانند از خنجر مخفی قتل که یکی از ابداعات مسلمانان بود، استفاده کنند.

یوبی سافت که تولیدکننده بازی است، اعلام کرده که قهرمان بازی دین و مذهب ندارد، اما از پدری مسلمان و مادری مسیحی متولد شده است.



امیرسام: منم بین خودمون بمونه‌ها، یه کوچولو بعضی وقت‌ها باربی می‌بینم، چون یه دخترخاله دارم، میاد کارتون باربی می‌بینم، منم با اون می‌بینم.



- دختر خاله‌ات چند سالشه؟
چهار سالشه.
- کارتونش چه جوریه، یه کم تعریف می‌کنی؟
دخترونه اس دیگه، قسمت‌های باحالی داره، مسابقه می‌دن با هم و....
- مسابقه چی می‌دن؟
مسابقه‌ی ماشین سواری می‌دن تا اون جایی که من دیدم.
- کارتون‌های باربی رو دوست داری؟
نه زیاد، اما بدک نیست.
- دختر خاله‌ات عروسک‌های باربی رو داره؟
بله، اسمش یلدا هست.
- راجع به باربی چی می‌گه؟

یه دونه عروسکش رو درمیاره مثلاً می‌گه من باربی‌ام، می‌گم تو که باربی نیستی، آگه باربی‌ای، پس چرا عینک می‌زنی! بعد جوگیر می‌شه، می‌افته دنبالم!

- باربی‌ها عینک نمی‌زنن، پس چه شکلی ان؟
نه، موهاشون دم اسبیه، لباسشونم صورتیه.

- یلدا لباساش چه رنگیه؟
یلدا هم صورتیه.

- به نظرت لباس‌های شبیه باربی رو داره؟

آره، حتی عروسکاشم داره، انقدی، انقدی، انقدی (از کوچک به بزرگ را نشان می‌دهد).
- پارسا تو گفتی هایدی رو می‌بینی؟

آره، هایدی یه دختره اس از بچگی مامان و باباش می‌میرن، بعد با پدر بزرگش می‌ره کوه، بعد پدر بزرگش می‌گه، تو بچه من شدی، اسمش رو می‌ذاره هایدی، بعد می‌رن کوه از یه جاییش می‌رن ایستگاه قطار، بعد یکی میاد دنبالش، اون داداششه، بعد بهش دروغ می‌گه که یه هفته می‌مونی پیش من بعد برمی‌گردی، بعد هایدی می‌گه باشه، من میام، بعد یه ماه می‌شه، بعد هایدی می‌گه، چرا نمی‌بریم پیش پدر بزرگ، می‌گه بهت دروغ گفتم که اینجا بمونی، بعد دوستش میاد دنبالش الکی که ببرتش، بعد مامان بزرگه خیلی خونه‌اش بزرگ بود، یه دونه‌ام دختر بودش که معلول بود، نمی‌تونس راه بره، بعد این به هایدی کمک می‌کرد که بره کوه، بعد یه بار می‌خواست بره کوه، مامان بزرگه توی زیرزمین حبسش کرد. بعدش اون دوستش اومد بهش گفت، هایدی تو چرا این زیری؟ گفتش که این خانومه منو اینجا حبس کرده، بعد گفتش الآن به اون دختره می‌گم کلیدش رو بیاره، بعد رفت گفت کلیدش رو آورد، بعد از زندان آزاد شد، بعد از زیرزمینه اومد بالا، بعدش رفت تو حیاط، بعدش گفت من نمی‌تونم پیام، من چندتا بچه گربه دارم که دارم ازشون نگه‌داری می‌کنم، هر وقت که پدر بزرگ گفت، میام.

- آخرش چی می‌شه عزیزم؟

آخرش هایدی می‌ره.

- خوب این کارتون رو دیدی، چی ازش یاد گرفتی؟

این که ما صبر کنیم و صبور باشیم.

- بچه‌ها شما فکر کنین خودتون می‌خواین یه انیمیشن بسازین، براش چه کار می‌کنین؟

امیرسام: من مثلاً خودم یه نویسنده باشم، بعد چندتا از این بچه‌های بد می‌خوان نویسندگی منم خراب کنن، بعد مثلاً این کتاب جادویی، هر چی بنویسی تبدیل به واقعیت می‌شه، بعد با اون می‌تونن جادو اینا بکنن.

- آهان یعنی موضوع جادویی دوست داری؟

بله.

- خوب دوست داری جادو بکنی که چی بشه؟
دوست دارم جادو کنم، اونا رو غیب کنم ببرم فضاااا، دلم خنک شه یا مثلاً اونا رو حبس کنم، زیر خاکک خفشون کنم.

- کی‌ها رو؟

همون پسر بدا رو دیگه.

- خوب اون پسر بدا چی کار می‌کنن؟

هیچی می‌رن نویسنده رو اذیت می‌کنن که تئونه مسابقه‌ی نویسندگی رو ببره که خودشون ببرن.
- یعنی انقد ازشون بدت میاد که دوست داری ببری فضا یا زیر خاک حبسشون کنی؟
آره.

- یعنی دوست نداری یه انیمیشنی بسازی که موضوعش جنگی باشه؟

نه. انیمیشن جنگی دوست دارمااا، اما دوست ندارم خودم انیمیشن جنگی بسازم، بیش‌تر دوست دارم خنده‌دار باشه.

- خوب شما چی پارسا؟

من جنگی درست می‌کنم که خودمم توش باشم، کارگردانش باشم، بعد سوپرمن و بت‌من و اسپایدرمن رو هم میارم با هم دیگه، با مرد آهنی دوست می‌شن، یه مردی هست بال داره.



بعد این می‌خواد اسلحه درست بکنه همه جای جهان پخش بکنه، بعدددد من و مرد آهنی و بقیه باید جلوی این رو بگیریم، بعد این می‌ره سوار هواپیما می‌شه، بعد می‌ره یه عالمه اسلحه هم هستش، بعد پرواز می‌کنه این مرده، خودشم بالداره، بعد با بال‌هاش می‌تونه بره، بعد می‌ره با بال‌هاش وایمیسته روی هواپیما، بعدش هم با بال‌هاش این اسلحه‌ها رو برمی‌داره، بعد من و بقیه اومدیم جلوش رو گرفتیم، بهش مشت زدیم تو هوا، بعد افتاد زمین این هواپیما سقوط کرد، همه جا آتیش گرفت، بعد من و بقیه دوستانم زخمی شدیم، بعد اون مرده بالداره هم زنده موند، دید بال‌هاش کار نمی‌کنه، رفت با دست اسلحه‌ها رو برداشت که فرار بکنه.

بعد اسپایدرمن میاد با تارش اسلحه‌ها رو می‌زنه کنار، خودش رو می‌زنه به هواپیما، بعد تاریک می‌کنه، بعد ما می‌ریم پلیس هم میاد و اونا رو می‌گیره.

- یعنی همه شما با هم یه تیم می‌شین؟
اوهوم.

- بعد با دوست‌های خودتون در مورد این کارتونها صحبت می‌کنین؟
نه.

- یعنی اصلاً تا حالا پیش نیامده؟

امیرسام: من فقط با یه دوستم صحبت می‌کنم، اونم اسمش هست نیما.

- خوب نیما چه جور کارتونهایی دوست داره؟

همه‌ههههه جور کارتونی دوست داره، کم‌دی، جنگی، اکشن و... .

- خوب حالا به نظر تو چه کارتونهایی دخترونه هستن؟

امیرسام: من تنها چیزی که دوس دارم... چون خود دختر خاله‌ام بهم گفت، من می‌گم دخترونه هست.

پارسا: مثلاً همه چی دختر باشه توش دختر باشه، اسمش هم دخترونه باشه.

امیرسام: اگه راس می‌گی، آنابل اسمش دختره، خودش دختره، عروسکش دختره، ولی پسرانم می‌بینن، من خودم عاشق آنابلم.



پارسا: خوب آنابل پسرונה هم هست، چون ترسناکه.

- آهان یعنی به نظر تو چون ترسناکه پسرונה هست؟

بله، بعد یکی دیگه هم هستش اسمش السا و آناست که با هم خواهرن، بعد یه روز السا داره چون خواهرش رو نجات می‌ده و بعد یهویی حافظه‌اش رو از دست می‌ده، بعدش دیگه یادش نمیاد که السا قدرت یخ داره، بعدش مامان و باباش می‌رن، یه شب طوفانی می‌شه، اون دوتا می‌میرن، فقط السا و آنای مومن، بعد السا یه دستکش‌هایی داره که همه جا یخ نزنه، بعدش آنای می‌فهمه، بعدش یه

پسره هستش که می‌خواد با آنا ازدواج کنه، بعدش اون پسره می‌خواد یه کارایی بکنه که السا و آنا با هم خوب نباشن.

بعد السا همه جا رو یخ‌بندون و زمستون کردش و بعد رفتش کوه، بعد اونجا یه قصر یخی ساخت که نتونن پیداش بکنن، بعد یه شعری هم خونده، بعد همه فکر کردن که آنا همه‌اش می‌خواد بیاد اون رو پیدا کنه.

- آهان پس به نظر تو این یه کارتون دخترونه هست، ولی خودت دیدیش؟
پارسا: بله.

امیرسام: به نظر من این بیش‌تر یک کارتون پسرونه‌ست.

- چرا به نظرت یه کارتون پسرونه‌ست؟

خیلی چیزا راستی توش آلف هم داره.

- آلف یعنی چی؟

یه آدم برفیه.

- راستی نگفتی چرا پسرونه‌ست؟

آخه توش مرد زیاد داره، آلف هم داره.

- گفتی با نیما چی می‌گفتی؟

آهان مثلاً می‌گفتم، کارتونا باحال هستن، تو کدام شخصیت‌ها رو دوست داری؟

همین چیزهایی که به شما می‌گم رو به نیما هم می‌گفتم.

- خوب نیما چی می‌دید؟

همین چیزها که من و پارسا می‌بینیم.

- اون چی، دوست داره شبیه کارتونها باشه؟

آره خیلی.

- مثلاً چه کار می‌کنه؟

مثلاً عین بت‌من می‌خواد خشن بشه.

- حالا واقعاً خشن هست؟

آره.

- مگه چه کار می‌کنه که فکر می‌کنی خشنه؟

آخه تو فوتبال اصلاً اعصاب نداره، مثلاً وقتی پاس می‌دن یا پنالتی می‌زنن می‌گه، اییییی بابا.

- آهان یعنی داد می‌زنه؟

آره خیلی.

- بعد به نظر تو این تأثیر کارتونها می‌تونه باشه؟

بله، اونم کشتی کج.

- بعد این کشتی کج چه طوریه؟

یه جور مسابقه و جنگه، باید انقدر طرف مقابل رو بزنی تا برنده شی.

- شما توی دوستان در مورد کارتون صحبت می کنی؟

با هیچ کس.

- یعنی تا حالا نشده در مورد کارتونها بادوستهات صحبت کنی؟

نه، تا حالا نشده.

- تو چی، بین دوستهای تو کسی مثل نیما هست؟

آره سر فوتبال هم خودم، هم داداشم حسین، هم ایلیا، عیناً مثل همین نیما هستن، همه اش توی

فوتبال جرزنی می کنن.

- دیگه به جز فوتبال، به نظر تو کارتونها توی چه رفتارهایی تأثیر گذاشتن؟

دیگه توی مشق.

- توی مشق چه طوری؟

آره توی مشقم خشن هستن، مثلاً یکی می گه این اشتباهه، اونا قاطی می کنن و عصبانی می شن.

- شما چه طور، در دوستان شما کسی بوده، مثل چیزهایی که امیرسام گفت، براش اتفاق افتاده

باشه؟

آره، برا یکی از دوستانم که اسمش علیه، خیلی هم گنده هست. وقتی کلاس دوم بوده یه

کارتونهایی می بینه که خیلی عجیب غریب بودن.

- می دونی چه کارتونهایی می دیده؟

یه موقعهایی می اومد، می گفت من آنابل می بینم یا کشتی کجهای خیلی بد می بینم.

بد یعنی چی؟

پارسا: یعنی بد دیگه.

امیرسام: من بگم یعنی چی؟

مثلاً دوتا پاشو می گیره، بعد با پای خودش محکم شترق می زنه توی جای حساسش.

پارسا: خیلی بده، بعد میاد همین کارها رو با ما می کنه، بعد ما بهش می گیم تو که این جوری

نبودی، انقدر کارتونها جنگی و کشتی کج دیدی که انقدر تغییر کردی، تا وقتی کلاس اول بودی،

عین ماست موسیر بودی، اصلاً صدایی ازت در نمی اومد.

- خوب وقتی اومد کلاس دوم چی شد و چه کار می کرد؟

وقتی اومد کلاس دوم تنبک زنی رو یاد گرفت، همه اش هم می زد و می زد.

- خوب بعد گفتی این کارها رو روی شما چه طوری اجرا می کرد؟

مثلاً می‌اومد می‌دوید سمت ما، ما رو به دیوار می‌چسبوند، محکم فشار می‌داد یا مثلاً گردنمون رو می‌گرفت فشار می‌داد، خفه‌مون می‌کرد، یه بار که اومد سمت من می‌خواست این کار رو بکنه، من یه دونه با پا محکم زدم توی باسنش افتاد زمین.

امیرسام: بگو جای خصوصی.

- یعنی موقع دعوا فقط این کارها رو می‌کرد یا یهو می‌اومد سمتتون؟

اون اصلاً یه بوفالوی وحشیه که لنگه نداره.

- بعد دوستانش هم مثل خودش هستن؟

آره فرنام و راستین هم مثله خودش وحشی هستن، حالا فرنام که وحشیه وحشیه، یعنی همیشه وحشیه، یه بار خانوممون رفته بود پیش معلم کامپیوترمون، بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلممون، اما اون جاخالی داد.

- حالا فرنام چه کارتونهایی می‌بینه؟

اون کلاً از اول وحشی بود، حالا کارتونهای جنگی رو هم که دید، وحشی‌تر شد.

امیرسام: ببین مثلاً از درخت می‌رفت بالا، عین این کارآگاه‌ها هستن، می‌رفت با پا محکم می‌زد توی جای خصوصی مردم، بعد یه بارم دستش رو این جوری مشت کرد، محکم با مشتش زد تو شکمم، انقدر درد گرفت، یه دردی کشیدم.

پارسا: یه بار هم فرنام اومد سمت من، گفتم می‌خوای دعوا راه بندازی؟

گفت آره، با اون دعوا کردم، پخش زمین شد، جوری که دیگه رفت خونه.

- حالا به نظر شما کارتونها باعث این چیزها می‌شن؟

پارسا: آره خیلی، مثلاً مورتال کمبت همین جوریه.



امیرسام: آره خیلی بد جوره، مثلاً می‌ری با زنجیر مغز یکی رو در میاری بیرون، چاقو فرو می‌کنی تو دلش.

- این یه کارتونه؟

نه بازیه، یکیشون قدرت دارد همین جوری می‌ره بالا، می‌خوره تو سقف گردنش رو می‌کنه، میندازه اونور.

- خودتون هم تا حالا این بازی رو بازی کردین؟

آره، بازی کردیم.

امیرسام: این جاست هم خیلی قشنگه، هم جنگی هم باحاله، مثلاً این جوری که یکی هست که شبچه، می زنی روی اون تیرها به سمت حریف حمله می شه، مثلاً صدهازارتا تیر می ره به سمت حریف.

- حالا بچه ها این بازی ها روی خودتون هم تأثیر گذاشتند؟

امیرسام: من بازی ها رو می کنم، ولی روی خودم تأثیری نداره، چون من خیلی خوش خنده هستم. پارسا: من وقتی مورتال کمبت رو بازی می کنم، مغزم می پیچه بهم، سعی می کنم عین مشت هاش رو حفظ کنم.

بعد می رم به داداشم می گم، گردنت رو می شکنم، عین مورتال کمبت. بعد داداشم می گم مگه می تونی، منم می گم آره می تونم، همون طور که مورتال کمبت می تونه.

بعد داداشم گفت بیا ببینم، رفتم گردنش رو گرفتم دیدم نمی تونم.

- یعنی واقعاً خودت فکر می کردی می تونی این کار رو بکنی؟

آره واقعاً این طوری فکر می کردم.

- تا حالا شده روی دوست هات هم این کارها رو انجام بدی؟

آره، مثلاً این فرنام اعصاب آدم رو خورد می کنه، یه بار رفتم گردنش رو گرفتم نزدیک بود پرتش کنم تو زمین بترکه.

- بعد مامانت می دونه این بازی های خطرناک رو می کنی؟

آره می دونه، خودش برام این بازی ها رو خریده.

- آهان یعنی مامانت خریده؟

نه، بابام خریده، آخه من داییم توی پی اس فوری کار می کنه، به اون می گیم همه بازی ها رو برامون جور کنه، هر چی بخوایم برامون میاره، فقط باید ۱۰۰ هزار تومن پول بدیم.

امیرسام: من و داداشم و داییم، استاد کرم ریختنیم، بازی خیلی ترسناک می گیریم، بعد روش نوشته برای مثبت ۲۰ سال، می ریم صفرش رو خط می زنیم، بعد می شه برای بالای دو سال، نوشته ترسناک ترسناکش رو سیاه می کنیم که بابام نفهمه، بعد چاپش می کنیم می شه مثل روز اولش بعد می شینیم بازی می کنیم.

- آهان یعنی این کارها رو می کنی برای این که بابات نفهمه؟

آره، مثلاً یهو جیغ می زنیم، بعد بابام می گه چی بود، چی بود، من می گم هیچی نوشابه ریخت روم. البته بعضی وقت ها هم بابام می بینه، ولی چیزی نمی گه، یه بار دیگه هم یه بازی بود که اونم

خیلی ترسناک بود، نوشته بود برای بالای ۱۸ سال، این ۸ رو خط زدم کردم برای بالای ۱ سال، اینم ترسناک بود اسمش فکر کنم «دوم» بود.



پارسا من یه بار یه کارتون دیدم توش شیر بود، رفتم یه ماسک شیر درست کردم، یه شیر عصبانی، بعد براش کش انداختم. انداختم پشت گوشم وقتی داداشم اومد، رفتم ترسوندمش.

- خوب دیگه وقتی این کارتونها رو دیدی، چه کار کردی؟

یه دونه کارتون دیگه بود، ربات خالی بود، وقتی می‌زد به پات کوچیک می‌شدی، بعد من می‌خواستم اداش رو در بیارم، رفتم با پا زدم به پای داداشم گفتم چرا کوچیک نمی‌شی، گفت مگه من باید کوچیک بشم.

- راستی شما بن‌تن رو هم دیدین؟

پارسا: آره، همه‌ی قسمت‌هاش رو.

امیرسام: من و داییم یه دوست خیاط داره، اون موقع تازه ای‌تی در اومده بود، دادم برام یه لباس ای‌تی دوخت، با اون رفتم تو خیابون با یه اره برقی چوبی، بعد یه مرده اومد بهم گفت، داری چه کار می‌کنی، منم رفتم پشت یه درخت، اون مرده برگشت، دید من نیستم، بعد اره برقیمو روشن کردم تا یه جایی دنبالش دویدم.

- اره برقی واقعی بود؟

نه واقعی نبود، از این اسباب بازی‌ها بود، یه ماشین برداشتم اونو مثل اره برقی درست کردم، بعد یه جوروی درست کردن، کشیدم، کشیدم، کشیدم صدای اره برقی می‌داد دیگه، بعد مرده فرار کرد.

- راستی داییت چند سالشه؟

۳۹ سال.

- راستی این اره برقی رو از چه کسی یاد گرفتی؟

از داداشم که کارتونسش رو می‌دید، از اون یاد گرفتم.

(با خوردن زنگ مصاحبه نیمه تمام ماند).

۲۰-۲ - مصاحبه با علیرضا، ۱۳ ساله

بعد بازی جی تی ای کتک کاری می کردم، وحشی می شدم، تفنگ ساچمه ای داشتم، با اون دیگران رو می زدم، یه بار خورد کنار چشم خواهرم.

- سلام!

سلام.

- اسمت چیه آقا پسر؟

اسم علیرضا هست.

- آقا علیرضا اجازه می دی چندتا سوال از شما داشته باشم؟

در مورد چی؟

- در مورد علایق خودت و نوجوون هایی مثل شما.

باشه.

- خوب، اول بگو کلاس چندمی؟

کلاس شیشم.

- کلاسی دیگه ای هم می ری؟

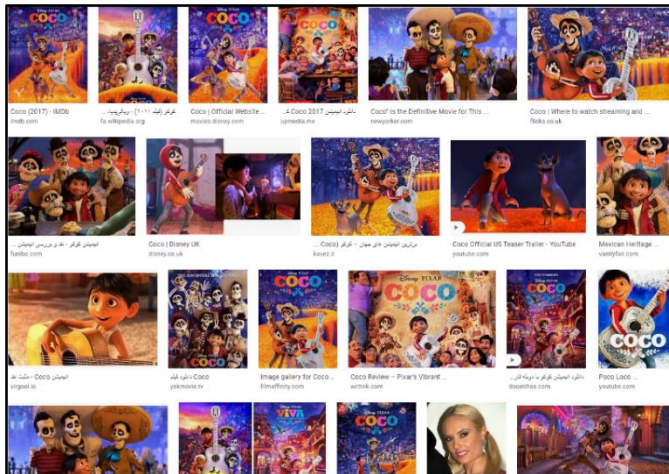
کلاس کاراته می رم با زبان.

- کارتون هم می بینی؟

نه، زیاد نمی بینم.

- از اون هایی که می بینی، چندتااش رو نام ببر؟

کوکو، مینیونز.





- دیگه؟

الآن زیاد کارتون نمی‌بینم، بچگی هام زیاد می‌دیدم.

- آهان، پس راجع به بچگی‌های خودت بگو، می‌خوام تأثیر کارتون‌ها رو روی بچه‌ها بدونم.

- بچگی‌هام کارتون زیاد نگاه می‌کردم، مثلاً می‌دیدم چه جور پول‌دار می‌شن همون کار رو می‌کردم، هیچ موقع هم به جایی نمی‌رسیدم.

- می‌شه دونه دونه کارتون‌های مورد علاقه قبلی خودت رو بگی؟

مثلاً باب اسفنجی می‌دیدم که هتل درست می‌کردن، منم می‌رفتم همون کار رو می‌کردم، مثلاً با پشتی هتل درست می‌کردم، تور می‌زدم، بالش می‌ذاشتم. یه کارتون دزدای دریایی بود، دنبال گنج می‌رفتن، ما هم می‌رفتیم نقشه می‌کشیدیم، می‌افتادیم دنبال گنج، حیاط بابا بزرگم اینا رو می‌کردیم، بعد هیچی پیدا نمی‌کردیم، اون قدر کنده بودیم، سوراخ سوراخ شده بود. علامت می‌داشتیم ادای اونا رو در می‌آوردیم، نقشه می‌کشیدیم، نشونه می‌داشتیم، این می‌شد نقشه گنج.

- تنهایی بازی می‌کردی؟

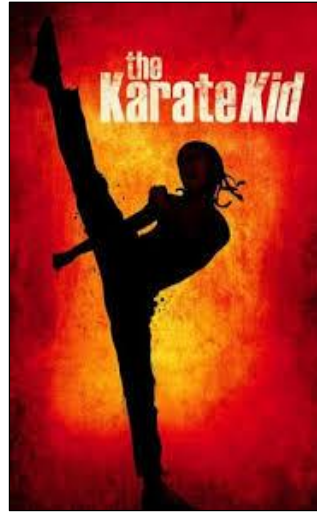
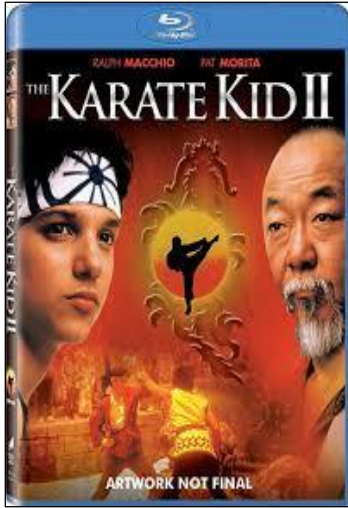
با دوستانم بازی می‌کردم، بعضی وقتا هم با خواهرم بازی می‌کردم.

- دیگه چی؟

راجع به تأثیر کارتون، خیلی جالبه من یه فیلم دیدم رفتم کاراته.

- اسم فیلمه چی بود؟

پسر کاراته باز.



- داستانش چیه؟

یه پسره توی استرالیا بود، فک کنم به خاطر کار مامانش می‌ره چین، بعد اون جا کتک می‌خوره از بچه‌ها، بروس لی می‌بینتش، میاد بهش یاد می‌ده، تو مسابقه می‌ره، از اون‌جا که کتک خورده، می‌بره.

- از کی رفتی کاراته.

از ۹ سالگی.

- کاراته تو خوبه؟

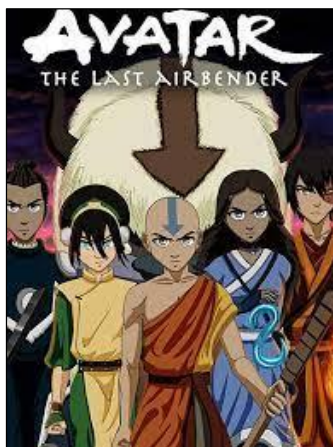
آره واسه انتخابی تیم استان هم رفتم، ولی شکست خوردم، البته اولی رو بردم.

- هدفت چی بود رفتی کاراته.

می‌خواستم شبیه اون پسره بشم، بعد دیگران که بزرگ‌تر از من بودن رو شکست بدم مثلاً.

- باز هم یادت هست چه کارتون‌هایی می‌دید؟

مثلاً یه کارتون بود به اسم آواتار، بعد اونا قدرت داشتن، مثلاً یکی می‌تونست آب رو حرکت بده، یکی قدرت خاک داشت، یکی قدرت آتش داشت، یکی هم باد. هر کسی می‌تونست از یکی از این چهار قدرت استفاده کنه. مثلاً می‌رفتم شیلنگ آب رو باز می‌کردم، بعد دستم رو حرکت می‌دادم، بعد فکر می‌کردم آب افزاری می‌کنم.



- می‌شه بیش‌تر توضیح بدی؟

آب رو می‌ریختم زمین، بعد فکر می‌کردم می‌تونم بلندش کنم، تو تصوراتم فکر می‌کردم مثلاً قدرت آتش دارم.

- باز چی می‌دیدى؟

مرد عنكبوتی رو هم زیاد می‌دیدم. بعد فکر می‌کردم می‌تونم تار بزدم، بعد لباسشو خریده بودم، تار می‌زدم، از دیوار می‌رفتم بالا، بعد ذهنم یه جور شده بود که هم‌ه‌اش اون رو می‌دیدمش.



- یعنی چه طور می‌دیدى؟

از پشت بوما می‌دیدم رد می‌شه، تو بن‌تنم این طوری بود، ساعتش رو که می‌زدم، فکر می‌کردم که تبدیل شدم.

- چه طوری؟

بن‌تن مثلاً ساعتش رو می‌زد تبدیل به هیولا می‌شد، منم فکر می‌کردم تبدیل به اونا شدم.



- بعد چه کار می کردی؟

مثلاً می زدم همه رو، خواهرم رو می زدم، تو مدرسه زیاد دعوا می کردم.

- حالا در مورد مرد عنکبوتی بگو؟

چسب می مالیدم به دستام از چهار چوب بالا می رفتم توی ذهنم، ولی کثیف کاری شد، مالیدم به فرش، مامانم دعوا کرد. لباسش رو همه جا می پوشیدم، نمی دونستم نباید تو بیرون پوشید، می پوشیدم با اون می رفتم می گشتم، بعد با گواش صورتم رو می کشیدم شبیه اون می کردم، اول قرمز می کردیم، بعد خط مینداختم روش.

- مامانم چیزی نمی گفت؟

مامانم خودش می کشید.

- ضرر نداشت؟

نمی دونم.

- چه جور مرد عنکبوتی رو می دیدی؟

می دیدم از بالا پشت بوما رد می شه، فک می کردم با من دوسته، با هم حرف می زنیم، نقشه می کشیم، من اون رو یه دوست خیالی کرده بودمش.

- اون موقع خیلی کارتون می دیدی؟

آره.

- کارتونها رو می خریدی؟

آره.

- پولش زیاد نمی‌شد؟

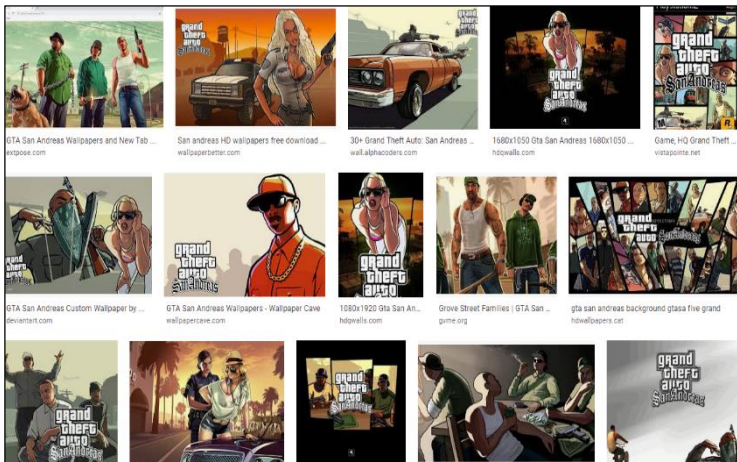
چرا، اما سهمیه‌بندی کرده بودیم، هفته‌ای یه دونه می‌خریدم، ولی بعضی موقع‌ها گریه می‌کردم، زودتر می‌خریدن، اون موقع هر وقت کارتون رو می‌دیدم، دوست داشتم قسمت بعدیش رو هم بخرم، برای همین بعدش گریه می‌کردم.

- بازی می‌کردی؟

آره، سونی بازی می‌کردم.

- بازی‌هات چی بود؟

جی‌تی‌ای بازی می‌کردم با مرتال کومبت.



- راجع به بازی جی تی ای توضیح می‌دی؟

هیچی بازی می‌کردم، از سرش پا نمی‌شدم، دیگه مامانم با لگد بلندم می‌کرد. بعد از بازی جی تی ای هم کتک کاری می‌کردم، وحشی می‌شدم، تفنگ ساچمه‌ای داشتم با اون دیگران رو می‌زدم یه بار خورد کنار چشم خواهرم یه بار مامانم تفنگم رو شکست، یه بارم بازی صحنه غیر اخلاقی داشت، بعد مامانم دید، سی دی رو شکست.

- کمبت چه جوری بود؟

دو به دو بود دیگه، می‌زدیم هم دیگه رو.

- کمبت بازی می‌کردی هم جوّ گیر می‌شدی؟

آره. با بچه‌ها اداش رو در می‌آوردیم.

- بازی آنلاین هم می‌کردی؟

آره، کلش آو کلنز رو زیاد بازی می‌کردم.

- چه قدر بازی می‌کردی؟

خیلی از صب تا شب بازی می‌کردم.

- مامانت چیزی نمی‌گفت؟

چرا شبا می‌رفتم زیر پتو بازی می‌کردم، بعد مامانم دعوا می‌کرد، من تا مرحله ۹۰ رفتم، خیلی زیاد بازی کردم، بعد بابام حذفش کرد متأسفانه.

- الان چی می‌بینی؟

طنز می‌بینم بیش‌تر.

- درباره‌اش توضیح می‌دی؟

با بچه‌ها شوخی بیش‌تر می‌کنم، مثلاً از دیالوگ‌هاش یاد می‌گیرم، پیش بچه‌ها استفاده می‌کنم، مثلاً یه بار که مد شده بود همه تو کلاس این جوری می‌کردیم و اداش رو در می‌آوردیم.

- خوب دیگه چی؟

دیگه همینا بود که گفتم.

- از همکاری متشکرم. لطف کردید.

خواهش.

۲۱-۲- مصاحبه با مهتاب، ۲۰ ساله (روایت دوران دبستان)

در اون سن لیدی گاگا قهرمان من بود.

من وقتی به کاربری خودم از محصولات فرهنگی بصری که در کودکی کاربر آن‌ها بودم، فکر می‌کنم، احساس می‌کنم که این محصولات تأثیری فراتر از آن چه تصور می‌رود، روی من و هم سن‌هایم داشتند.

من تا سن ۹، ۱۰ سالگی، کاربر برنامه کودکی که در تلویزیون ایران پخش می‌شد، بودم و به کارتون‌های پخش شده تلویزیون ایران علاقه‌مند بودم. برنامه‌ی مورد علاقه‌ام تماشاخانه بود که عصر هر پنجشنبه کارتون‌های دیزنی را پخش می‌کرد و من هر پنجشنبه در مدرسه به فکر این بودم که هر چه زودتر به خانه بروم و کارتون مورد علاقه‌ام را ببینم. گاهی اوقات مادرم سی‌دی کارتون‌هایی که در این شبکه پخش می‌شدند را برایم می‌خرید تا من بتوانم چندبار آن‌ها را تماشا کنم.



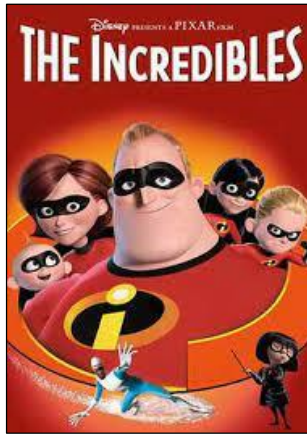
از کارتون‌هایی من که به شدت دوست داشتم و تحت تأثیرش بودم شگفت‌انگیزان و عروس مرده بود (من این کارتون‌ها را همچنان در لپ‌تاپم دارم و گاهی اوقات آن‌ها را تماشا می‌کنم!)



شگفت انگیزان راجع به خانواده‌ای بود که هرکدام استعداد خارق العاده‌ای داشتند و کاراکتر مورد علاقه‌ی من در این کارتون "وایولت" بود که توانایی برترش این بود که هر موقع اراده می‌کرد، می‌توانست غیب شود. حتی به یاد دارم مادرم را مجبور می‌کردم که کل اسباب بازی فروشی‌های شهرمان را بگردد تا عروسک وایولت را برایم پیدا کند و وقتی جایی این عروسک را نداشت، مادرم شبیه آن را برایم دوخت. یک روز در مدرسه موضوع انشاء کلاس، آزاد بود و من درباره‌ی وایولت نوشتم و گفتم، من وقتی بزرگ شدم، دوست دارم دستگاهی اختراع کنم که به وسیله‌ی آن بتوانم غیب شوم و هرکاری می‌خواهم انجام بدهم، بدون این که کسی مرا ببیند. الان که فکر می‌کنم شاید دلیل علاقه‌ی زیاد من به غیب شدن و دیده نشدن این بود که من کودکی به شدت کنجکاو بودم و مدام دوست داشتم وسایل مختلف را بشکافم یا بشکنم تا ببینم درون آن‌ها چیست و یا دوست داشتم به خانه‌ی غریبه‌ها بروم تا ببینم، در بین آن‌ها چه می‌گذرد و خانواده‌ام به خاطر این رفتار من را سرزنش می‌کردند. هم چنین دوست داشتم، توانایی غیب شدن را داشته باشم تا بتوانم بعضی افراد را که رفتار خوبی با من در مدرسه نداشتند، کتک بزنم، چون می‌دانستم اگر در واقعیت این کار را بکنم، ممکن است اخراج شوم و یا پدر و مادرم مرا به شدت تنبیه کنند.

کارتون دیگری که به شدت آن را دوست داشتم و تقریباً هر روز آن را نگاه می‌کردم، کارتون عروس مرده بود. داستان کارتون به این صورت بود که مرد جوانی بر حسب تصادف با زنی مرده ازدواج می‌کند و به دنیای مرده‌ها که در این کارتون زیر زمین بود می‌رود. این کارتون باعث شد ترس من نسبت به ارواح کم‌تر شود، زیرا ارواح در این کارتون مهربان و بی‌آزار بودند. هم چنین تا مدتی طولانی فکر می‌کردم واقعاً هر که می‌میرد، به زیر زمین که جهان مردگان است می‌رود؛ من به یاد دارم مثلاً از مادرم می‌پرسیدم، وقتی ما راه می‌رویم، پدر بزرگ صدای پای ما را می‌شنود؟ و وقتی مادرم توضیح می‌داد که چنین چیزی واقعی نیست، من قبول نمی‌کردم و اعتقاد داشتم مردگان زیر خانه‌ی ما هستند و به زندگیشان در آنجا ادامه می‌دهند و نکته‌ی جالب این بود که این فکر باعث ترس یک کودک ۹ ساله نمی‌شد، بلکه احساس آرامش می‌کردم و گاهی تلاش می‌کردم صدای ارواح را بشنوم.





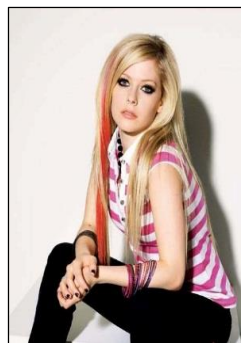
وقتی من ۱۱ سالم شد، پدرم برای من یک تلفن همراه ساده گرفت که اینترنت نداشت و صرفاً موزیک پخش می‌کرد و سیم‌کارت و دوربین داشت. در مدرسه یکی از دوستانم از طرفداران خواننده‌ی امریکایی آوریل لاوریل بود و من به واسطه‌ی دوستم با اولین خواننده‌ی انگلیسی زبان آشنا شدم. به شدت به این خواننده علاقه‌مند شدم و با کامپیوتر خواهرم، آهنگ‌هایش را دانلود و سپس متن آهنگ‌ها را جست‌وجو کرده و با دستگاه پرینتر از آن متن‌ها پرینت می‌گرفتم. ساعت‌ها وقت می‌گذاشتم تا متن آهنگ‌ها را حفظ کنم و هنوز هم متن خیلی از آن آهنگ‌ها را به یاد دارم.



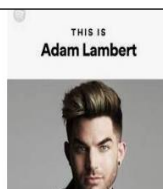
موقع زنگ تفریح با دوستم آهنگ‌ها را می‌خواندیم و راجع به آوریل و این که اخیرا با چه کسی وارد رابطه شده است، صحبت می‌کردیم. دوستم انواع پوسترهای آوریل را داشت و من گاهی پوسترها را از او می‌گرفتم و در برابرش به او خودکارهای رنگی یا وسایل دیگر خودم را می‌دادم.

خوبی آشنایی من با آوریل این بود که در تقویت زبان من تأثیرگذار بود و علاقه‌ام به یادگیری زبان انگلیسی را به شدت زیاد کرد، به طوری که در کلاس زبان ثبت نام کردم. نکته‌ی منفی موجود در این میان، درگیر شدن بیش از حد من با او بود. مدام اخبار جدید راجع به زندگی شخصی آوریل را جست‌وجو می‌کردم و چهره و اندامش را ستایش می‌کردم. دوست داشتم مثل او موهایم بلوند و صورتی بود و تمام تلاشم را می‌کردم که مانند او لباس بپوشم. در آن زمان من در آغاز سن بلوغ

بودم و مشکل اضافه وزن داشتم و آن قدر خودم را با آوریل مقایسه می‌کردم که شروع به گرفتن یک رژیم سخت کردم، به شکلی که چیزی نمی‌خوردم. مادرم به عنوان تنبیه استفاده از کامپیوتر را برایم منع کرد و تمام پوست‌های آوریل را از دیوار اتاقم کند که باعث نوعی فروپاشی در من شد. من به معنای واقعی کلمه درگیر این خواننده، موزیک‌هایش و زندگی‌اش بودم. حتی وقتی شنیده بودم که او دچار نوعی مریضی شده است، شب‌ها موقع خواب گریه می‌کردم و دعا می‌کردم تا حالش زودتر خوب شود.



در اواخر دبستان از علاقه‌ی دیوانه‌وار من به آوریل کم‌تر شد و با خواننده‌های جدیدی آشنا شدم که آن‌ها هم به نوبه‌ی خود در من بسیار تأثیرگذار بودند. این افراد شامل آدام لمبرت، لیدی گاگا و جنیفر لویز بودند.



با آشنایی با آدام لمبرت برای اولین بار با مقوله‌ی هم جنس‌گرایی از نزدیک آشنا شدم. چون لمبرت هم جنس‌گرا بود. در گوگل فیلم کنسرت‌هایش را جست‌وجو می‌کردم و همراه آن‌ها، همخوانی می‌کردم. در آن برهه ایرانی و مسلمان بودن برای من یک دغدغه شد. مدام به این فکر می‌کردم که چرا باید در کشوری مسلمان و عقب مانده از دنیای غرب به دنیا آمده باشم تا نتوانم مانند دختران هم سن و سال خودم در آمریکا به کنسرت خواننده‌ی مورد علاقه‌ام بروم و خوش بگذرانم و مانند آن‌ها لباس بپوشم. دوست داشتیم، وقتی در اماکن عمومی ظاهر می‌شویم، با لباس‌هایی که دوست داشتیم، مثل دامن و شلوارک‌های جین کوتاه ظاهر شویم، نه با مانتو و شال و همین موضوع درگیری‌هایی بین من و خانواده‌ام و حتی معلم و مسوولان مدرسه ایجاد کرد. به یاد دارم که سر کلاس درس‌هایی مثل پرورشی و دین و زندگی با معلم‌هایم بحث می‌کردم که اسلام دین کاملی نیست و ایران یک کشور به شدت عقب افتاده از لحاظ فرهنگی است که علایق جوانان را سرکوب می‌کند.

آشنایی‌ام با لیدی گاگا من را با مقوله‌ی فراماسونری آشنا کرد. با این که گاگا مسیحی بود، اما به خاطر آرایش و پوشش‌های به شدت عجیبش (مثل لباسی از جنس گوشت گاو) شایعه شده بود که وی شیطان پرست است.



من برای مدتی طولانی تنها چیزی که در اینترنت دنبالش بودم، شیطان پرستی و آداب و رسومشان بود. تا جایی که به شیطان پرستی علاقه‌مند شدم. کتاب‌هایی راجع به آن خریدم. دوست داشتم مانند آن‌ها لباس بپوشم و آرایش‌ها و تتوهایشان برایم جالب بود. حتی یک بار یکی از رسوم شیطان پرستان را به تنهایی اجرا کردم. رسم مزبور به این صورت بود که باید دور آتش، نوعی رقص خاص را اجرا می‌کردم، بنابراین در حیاط پشتی خانه‌مان آتش درست کردم و سعی کردم از حرکات آن‌ها تقلید کنم و آهنگ‌های بی‌مفهومی که می‌خواندند را بخوانم. به یاد دارم که با انجام این کار به شدت

مضطرب شدم و احساس گناه در من برانگیخته شد. نمی‌توانستم راجع به آن موضوع با خانواده‌ام صحبت کنم، زیرا می‌ترسیدم آنان فکر کنند که من شیطان پرست شده‌ام و مرا تنبیه یا زندانی کنند. من بعد از این حادثه، کمی از مقوله‌ی شیطان پرستی فاصله گرفتم، ولی می‌دانستم که مسلمان هم نیستم و دچار نوعی سردرگمی عقیدتی شده بودم. هرگز راجع به این موضوع با کسی صحبت نکردم، چون مشاور مدرسه و معلم را نیز قبول نداشتیم و از نظرم آن‌ها بی‌سواد و دنیا ندیده بودند. من در آن دوران خیلی علاقه‌مند بودم که از هم سالانم متفاوت باشم. اکثر آن‌ها حتی لمبرت یا لیدی گاگا را نمی‌شناختند و این برای من افتخار بود که من تا این حد با جزئیات زندگی آن‌ها آشنا هستم. لیدی گاگا متفاوت بود، سبک موزیک متفاوت، پوشش متفاوت، زندگی متفاوت و به همین علت من شیفته‌اش بودم. من حتی یک عکس ترسناک از او به دیوار روبروی تخت خوابم چسبانده بودم و شب‌ها با این که با نگاه کردن به آن عکس می‌ترسیدم، اما هم چنان به آن خیره می‌ماندم و سعی می‌کردم با خودم تکرار کنم که او قهرمان زندگی من است و ترسناک نیست. با خودم تکرار می‌کردم که او از دام اعتیاد خودش را نجات داده، در کودکی به او تجاوز شده و هم چنان قوی است، خانواده‌اش او را طرد کردند، ولی هم چنان روی پای خودش ایستاد و سرانجام معروف و محبوب شده است. در آن سن لیدی گاگا قهرمان من بود.



جنیفر لویز هم من را با رقص هیپ هاپ آشنا کرد. هر روز بعد از مدرسه به حیاط می‌رفتم و رقصش را تمرین می‌کردم که در این مورد با تشویق خانواده روبرو شدم. زمان‌هایی که شبکه‌ی پی‌ام‌سی موزیک ویدیوهای لویز را پخش می‌کرد، من روبروی تلوزیون می‌ایستادم و همراهش رقص را تکرار می‌کردم. طوری که بعد مدتی به آن رقص مسلط شدم و حتی در زنگ‌های ورزش مدرسه، برای دوستانم می‌رقصیدم و آن‌ها حسابی مرا تشویق می‌کردند و وجود من سراسر ذوق می‌شد که معلم در این رقص جنیفر لویز بزرگ است!



علایق اخیر در رفتارهای من اثرگذار بودند تا من به دوران راهنمایی رسیدم...^۱.

۲۲-۲- مصاحبه با هستی، ۸ ساله

من دلم می‌خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم، باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم.

- سلام!

سلام.

- اسمت چیه دختر خوب؟

اسمم هستیه.

- اشکالی نداره چند دقیقه با هم صحبت کنیم؟

درباره چی؟

- درباره چیزهایی که بچه‌های همسن تو به اون‌ها علاقه دارند.

باشه.

- خوب هستی خانم به من می‌گی چه کارتون‌هایی رو دوست داری؟

بچه رئیس، موش سرآشپز.



۱. ادامه گزارش مهتاب در کتاب‌های مقطع دبیرستان خواهد آمد.

- توی این کارتونها شده خودت رو شبیه شخصیت یا آدم اون کارتونها دربیاری... یا اداشون رو دربیاری؟
آره السا و آنا رو وسیله‌هاش رو دارم، مثلاً شده از دست‌های السا که تو بازی یخ میاد، منم بگم که از دست‌های منم یخ میاد.



- از چه چیز السا خوشت میاد که خواستی اداش رو دربیاری؟
- از کارهایی که می‌کنه.
- السا چه کارهایی می‌کنه؟
- از دستش یخ میاد، بعد... صورت قشنگی داره.
- آرایش هم می‌کنه؟
- همیشه آرایش داره، ولی من ندیدیم بیاد آرایش بکنه.
- تو گفتی قیافه السا رو دوست داری... می‌خوای خودت رو شبیه اون بکنی؟
- قیافه‌اش قشنگه، ولی من تا حالا خودم رو مثل اون نکردم... نه نمی‌خوام.
- چرا؟
- آخه چرا این کار رو بکنم... نه دوست ندارم.
- دوست داری بزرگ‌تر که شدی شبیه السا بشی؟
- اگر از من بپرسی می‌گم نه... چون صورت خودم خوشگل‌تره.
- لباس‌هاش چی؟
- لباس‌هاش رو هم دوست دارم.
- از چه چیزش خوشت میاد؟
- خوشگله، آبی رنگه، برق می‌زنه، کشیده می‌شه روی زمین.
- تو خودت دوست داری که شبیه این لباس رو داشته باشی؟
- دوست دارم، ولی مامان هدی می‌گه، پایینش کثیف می‌شه.
- الان لباس بلند و آبی مثل لباس السا رو داری؟
- ندارم، ولی شاید در آینده بخرم.

- فکر می‌کنی السا و آنا مال کدوم کشور هستن؟
خارج... .
- مثلاً چه کشوری؟
فرانسه... ایتالیا... چین... نمی‌دونم مال کدوم کشورن.
- ممکنه مال ایران باشن؟
نه... ایرانی نیستن.
- از کجا فهمیدی مال ایران نیستن؟
برای این که توی کارتونش السا و آنا جلوی مردهای نامحرم روسری یا شال سرشون نبود.
- مگه خودتون توی خونه جلوی نامحرم روسری سرتون می‌کنید؟
آره، ماما همیشه سرش می‌کنه جلوی نامحرم.
- خوب این که جلوی نامحرم شال ندارن، خوبه یا بده؟
نه، خوب نیست که روسری سرشون نیست.
- اصلاً مهمه که السا تو کارتون روسری داشته باشه؟
به نظرم اگه شال بپوشه یا روسری داشته باشه، خیلی زشت می‌شه.
- خوب اینا که الان شال و روسری دارن زشت هستن؟
نه... اونا مانتو می‌پوشن، شلوار می‌پوشن... ولی السا با لباس عروسی اگه روسری بپوشه، خیلی زشت می‌شه.
- یعنی تو هم اگر شال بگذاری زشت می‌شی؟
نه.
- پس چی؟... یعنی تو می‌گی روسری به اون لباس‌ها نمیاره؟
آره.
- خوب برای این که همه لباس‌هاشون بهم بیاد، دوست داشتی السا و آنا کلاً با مانتو و شلوار و روسری بودن؟
نه، کارتونش این طوری اصلاً خوب نیست.
- (با خنده) خوب تو می‌گی جلوی نامحرم روسری نداشته باشه که بده... از یه طرف هم می‌گی که اگه مانتو و روسری داشت خوب نیست... بالاخره کدوم درسته؟
نه، اگر مثلاً توی فیلمش مردی چیزی نبود و فقط خانوما بودن، می‌شد بدون روسری بود، ولی توی کارتونش مرد نامحرم بود.
- مرد نامحرم یعنی چه کسانی؟

مثلاً شوهر خاله من به من نامحرم می‌شه، شوهر عمه‌ام، بیش‌تریای نامحرم می‌شن، ولی بابا بزرگم نامحرم نیست.

- اگر ایران یه کارتونی بسازه که عین السا و آنا باشه، ولی برای این که جلوی نامحرم بد نشه، روسری داشته باشن... تو دوست داری و نگاهش می‌کنی؟

نه... البته اگر چیز مفیدی داشته باشه که به من یاد بده چرا که نه، نگاه می‌کنم، ولی اگه یه سری چرت و پرت داشته باشه، نگاه نمی‌کنم.

- چرت و پرت یعنی چی؟

(خنده)... مثلاً چیزی نداشته باشه به من یاد بده.

- خوب مثلاً السا و آنا چی بهت یاد می‌دن؟

هیچی.

- خوب پس السا و آنا هم می‌شه چرت و پرت دیگه... .

(با خنده) نه، خوشگل هست... زیبا هست. من برای اونش نگاه کردم، یه ذره هم جذابه.



- چه چیزی داره که جذابه؟

(خنده) خوشگله، بچگیش خیلی خوشگله.

- چه چیز خود السا و آنا جذاب‌تره؟

السا موهاش سفیده، شبیه پیرها هستش... ولی آنا جوون‌تره... قشنگ‌تره.

- می‌تونن بگی که چه چیزهایی هست که یه آدم رو خوشگل می‌کنه؟

دماغشون رو جراحی بکنن خوشگل می‌شن، ولی درد داره.

- به نظرت السا و آنا دماغشون رو جراحی کردن که خوشگلن؟

این طوری به نظر میاد، شاید... نمی‌دونم البته.

- تو هم دوست داری در آینده دماغت رو عمل کنی؟

نه، اصلاً دوست ندارم، چون که بینی من خوشگل هست، برای چی برم عملش کنم، ولی پسر عمه‌ام، عمه‌ام و بابام عمل کردن... زن عموم هم برای زیبایی عمل کرد. بابام وقتی بچه بوده با دماغ رفته تو شیشه دماغش کج شده بود، واسه همین عمل کرد.

- یعنی بابا به خاطر تنفس عمل کرد یا برای زیبایی؟
نه... برای تنفس خوب.

- بیش‌تر خانوم‌ها بینیشون رو عمل می‌کنن یا آقایون؟
خانم‌ها، چون خانم‌ها خیلی سلیقه‌هاشون این طوره... دلشون می‌خواد زیبا دیده بشن... ولی آقایان زیاد اهمیت نمی‌دن... می‌گن ولش کن سال بعد انجام می‌دم... بعد سال بعد هم می‌گه ولش کن... اصلاً به قیافشون نمی‌رسن.

- شما دوست دارید دماغتون رو عمل کنید برای زیبایی؟

نه... من به خودم می‌گم من زیبا هستم، به بقیه دیگه ارتباطی نداره... به خودم مربوطه.

- دیگه چه چیزهایی هست که آدم رو خوشگل می‌کنه؟
مثلاً آرایش متوسط.

- السا و آنا هم آرایش می‌کنن؟

توی کارتون ندیدم آرایش کنن، ولی آرایششون متوسطه.

- خودت دوست داری آرایش متوسط بکنی؟

برای عروسی‌ها... الان برای عروسی‌ها... .

- الان برای عروسی‌ها انجام می‌دی؟

نه... الان چون بچه‌ام... اگه انجام بدم پوستم خراب می‌شه، پوستم چروک می‌شه.

- اگر یه مواد آرایش بیاد که پوست رو خراب نکنه چی؟

امتحانش می‌کنم، خب اگر خراب نکرد می‌زنم، فقط باید خیلی غلیظ نباشن.

- خوب فکر می‌کنی مامان و بابات با آرایش کردن موافقن؟

تو بچگی نه، ولی بزرگ بشم رو نمی‌دونم.

- فکر می‌کنی چرا توی سن بچگی مخالفن؟

(با خنده) به خاطر این که وقتی که بچه باشیم، مواد سمی که بره روی پوست، اون رو خراب

می‌کنه، بعد زشت می‌شه، جوش‌های کثیف می‌زنه.

- از دوستاتون کسی هست که بخواد عین السا و آنا آرایش کنند؟

نه... تا حالا نشنیدم.

- تو دوست داری ظاهرت شبیه السا باشه؟

نه... به خاطر این که برام کاربردی نداره.

- یعنی چی کاربردی نداره؟
- برای این که اگر بخوام صورتم رو مثل اون بکنم، باید یه عالمه آرایش بکنم، بعد پاک کردنش سخته، پوستم رو خراب می‌کنه، الان خوشگل ترم.
- این‌ها رو کی بهت گفته؟
- مامان هدی گفته، البته خودمم این‌ها رو فکر می‌کنم.
- حالا بگو ببینم خود السا و آنا رو کجا نگاه می‌کنید؟
- تو لپ‌تاپ بابام... ولی الان که تلوزیون جدید خریدیم هر چی کارتون هست از رو لپ‌تاپ بابام می‌ریزیم تو فلش، بعد تو تلوزیونمون می‌بینیم.
- چیزی از السا و آنا هست که بدتون بیاد؟
- آرهههه، مثلاً السا خیلی خسیسه، قدر شناسه، از خودراضیه، این که خودش تنهایی فرار می‌کنه... آنا هم خودش رو ضعیف می‌دونه به نظر من... .



- یعنی چی خودش رو ضعیف می‌دونه؟
- مثلاً من جای آنا و خواهرم جای السا... السا می‌گه تو بدی، تو فلانی، تو بهمانی، تو فقط به درد این کار می‌خوری... بعد آنا می‌گه آره... منم همینم... تو راست می‌گی.
- پس دستتون رو شد... حسابی اداشون رو درآورده بودید... .
- آره (خنده)... بعضی وقت‌ها که کارتونشون رو نشون نمی‌داد، با عروسک‌هاش بازی می‌کردیم... بعد که از عروسک‌هاش خسته می‌شدیم، با خودمون بازی می‌کردیم.
- خودتون چه جوری اداشون رو در می‌آوردین؟
- شعرهاش رو مثلاً.
- به نظر تو و خواهرت السا و آنا از نظر مذهبی چه جوری هستن؟
- مذهبی مثلاً حجاب مجاب؟
- نه این که مذهباشون چییه؟

مذهب نداره، حجابم نداره، ولی اگر حجابش رو تا یه حدی مثلاً انقدر رعایت کنه، زیادم زشت نمی‌شه (خنده)... شاید خوشگل‌ترم بشه، چادر نه‌ها... شالی که انقدر باشه، آبی باشه، روش نقره باشه... ولی اگه چادر داشته باشه، از لاش پیراهن آبی درمیاد زشت می‌شه... .

- اگر چادرش خوب باشه چی... اندازه باشه... قشنگ باشه چی؟
خیلی زشت می‌شه... هیچ کس نگاه نمی‌کنه، اون وقت معلوم می‌شه ایرانیه.
- مگه ایرانی باشه بده؟

نه، ببین مثلاً اگه یه آدمی مذهبی باشه، چادر سرش کنه، یه ذره مسخره می‌شه، از دستش یخ دربیاد، مثلاً اگر آرایش نکنه مثل پیرزن‌ها می‌شه... این می‌خواد موهاش رو باز کنم... یه کم شلم شوربا کنه... بعد اگر چادر بذاره روی کله‌اش پف می‌کنه (خنده) خیلی مسخره می‌شه... مثل پیرزن‌های فقیری که توی کوچه‌ها می‌رن.

- خوب صبر کن خیلی شد... الان تو داری یه چیزای جدید می‌گی... الان کسی که بیاد چادر بذاره، مثل پیرزن‌ها می‌شه؟
نه‌ههه... (خنده).

- اگر که السا و آنا چادر سرشون نکنن، فقط روسری و مانتو استفاده کنند... اون وقت چه جوریه؟
زشت می‌شن... بکشیم هم نمی‌بینم.

- خوب این جور که شما می‌گید، در آینده خودتون دوست دارید حجاب داشته باشید یا نه؟
من دلم می‌خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم... بعد بابای ما هم گیر می‌ده... اگه یه تار موت بیرون باشه می‌گه عزیزم بکن تو... یا حالا اصلاً اون هیچی... اگه تو خیابون راه بریم، ۱۸ سالمونه روسری نداشته باشیم، پلیس هم بگه روسری سرت کن، می‌گی، نه بابا ولش کن، پلیسه میاد میندازنت زندان.
- تو از حجاب خوشت نمیاد؟

نه‌هه، من مانتو دوست دارم، ولی روسری کلفت و اینا رو دوست ندارم... .

- حالا که می‌گی السا با حجاب زشت می‌شه... از چه چیز موهاش خوشت میاد؟
اگر موهاش معمولی نباشه، خوبه.

- معمولی یعنی چی؟

یعنی قدیمی نباشه، طرز بستنش جدید باشه، تازگیا کشف شده باشه (خنده).

- خوب تو الان فکر می‌کنی موهاش شبیه السا هست؟

نه، اون سفید و زشته، انگار پیر شده.

من از سوفیا هم خوشم میاد.

- از چه چیز سوفیا خوشت میاد؟

- سوفیا چه چیزش براتون جالب بوده که شما گفتید موضوع و تمش رو براتون بخرن؟ جادوگره، این که یه گردنبند داره و هر کار بدی انجام بده، بهش توضیح می‌ده که تو این کار بد رو انجام دادی، برو کارت رو درست کن... اینه که همه هم دوستش دارن... می‌شه پادشاه شهر.
- دیگه چه کارتون‌ی رو می‌تونن بگی که از آدم و شخصیتش خوشت بیاد؟ کارتون کارخونه هیولاها، پسره خیلی باحاله.



- چرا؟
چون که خلاقه.
- یعنی چی خلاقه؟
یعنی این که چیزا رو کشف می‌کنه، مثلاً یه گلدونه خراب رو میاد تیکه‌هاش رو بهم می‌چسبونه، توش خاک می‌ریزه و دوباره توش یه گل سبز می‌شه.
- دیگه از چه چیزش خوشت میاد؟
باحاله.
- یعنی چی باحاله؟
یعنی بقیه رو می‌خندونه، صدای کلفت مثل مردها نداره... یه ذره توی دماغی حرف می‌زنه... صدایش خوبه.
- از چه چیزش خوشت اومده؟
به کارش علاقه داره، کارش رو دوست داره، به کسای دیگه کار نداره که کارشون اشتباهه یا درسته، نمی‌ره بهشون تذکر بده، به کار خودش اهمیت می‌ده.
- این چیز خوبیه که آدم به دیگران تذکر نده؟

چرا بار اول تذکر بده، ولی اگر دید که اهمیت نمی‌دن، دیگه تذکر نده، اون این کار رو می‌کنه، مثلاً یه آقای داره این درخته رو قطع می‌کنه، من بهش می‌گم این کار، کار بدیه، نکن این کار رو... بعد می‌گه باشه... ولی اگه یه روز دیگه بیام ببینم داره درخته رو قطع می‌کنه، می‌گم ولش کن دیگه، من یه بار بهش گفتم... خودش می‌دونه.

- دیگه چه چیزش خوبه؟

رنگ خوبی داره، پشمالوئه، گنده هست... مثل عروسکاس.

- دوست‌های خودت چی، اون‌ها چه کارتونهایی رو دوست دارن؟

اون‌ها هم بیش‌تر السا و آنا رو دوست دارن، اما من یه دوستی دارم تو مدرسه که مشکل راه رفتن داره، اسمش ترنمه، اون می‌گه السا از مد افتاده، برو یکی دیگه رو برای تم تولدت انتخاب کن، من می‌خواستم تم السا و آنا رو برای تم خودم انتخاب کنم، ولی اون‌ها رفته بودن برای من تم سوفیا رو گرفته بودن... من می‌خواستم بگم چرا السا و آنا رو نگرفتی... به خودم گفتم نگم که ناراحت می‌شن، چون اون همه پول داده بودن و نمی‌تونن برن پس بدن... بعد من گفتم، نه دیگه، من سوفیا رو هم دوست دارم.

- پس تو خودت دوست داری تم السا و آنا رو داشته باشی؟

دوست دارم، ولی دوستام می‌گن از مد افتاده.

- یعنی چی از مد افتاده؟

یعنی این که تکراریه، قدیمیه، کسی بهش اهمیت نمی‌ده.

- الان دوست‌های تو می‌گن چی خوبه؟

نمی‌دونم... چیزی نمی‌گن.

- خوب اگه بخوای یه ویژگی بد السا رو بگی چی می‌گی؟

یه ذره از خود راضیه، چون که یک‌سال از آنا بزرگ‌تره خیلی عصبانیه و فکر می‌کنه از آنا بهتره.

- راستی کارتونه‌ها رو گفتی کجا می‌بینی؟

یه برنامه‌ای توی گوشی هست اسمش نی نی تونز هست... هم جست‌وجو داره... هم یه عالمه کارتونه داره.

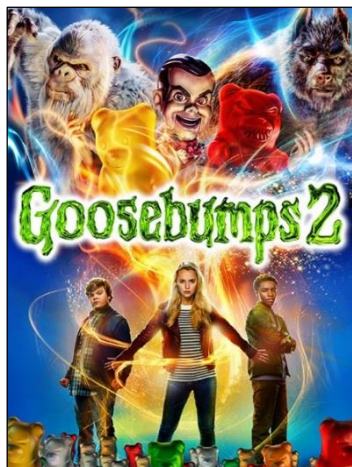
من توی تلویزیون خودمون هم می‌تونم دانلود کنم.

- خودت دانلود می‌کنی؟

اول به مامان و بابام می‌گم... بعد اون‌ها یا اجازه می‌دن یا نمی‌دن... بعد اگر گفتن باشه من می‌رم دانلود می‌کنم.

- شده مامان و بابا بگن کارتونی بده؟

فیلم شده، ولی کارتون نه، مثلاً فیلم مورمور... خیلی ترسناک بود... خودم یواشکی رفتم دیدم...
اصلاً هم کارم درست نبود... شبش خوابم نمی‌برد... من می‌ترسم که ممکنه یکی بیاد تو اتاق منو
بکشه... یا منو ببره (خنده).



۲۳-۲- مصاحبه با اشکان، ۷ ساله

خدا تو آسمون هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن.

تذکر مصاحبه‌گر:

اشکان را در نمایشگاه کتاب ملاقات کردم. من برای چند ساعت به جای دوستم در غرفه‌ای که
انتشاراتی تخصصی برای کودک و نوجوان است ایستاده بودم و اشکان به همراه مادرش برای خرید
کتاب آمده بود. علاقه‌ی عجیبی به مطالعه‌ی کامیک بوک‌های ابرقهرمانی و تماشای فیلم‌های ساخته
شده از آن‌ها داشت و همین را بهانه‌ای برای صحبت با او قرار دادم که با همکاری مادرش و زمانی
که در اختیارم گذاشت میسر شد.

- اشکان تو که این قدر کامیک بوک دوست داری، فیلم‌هاش رو هم می‌بینی؟
بله.

- بیش‌تر دوست داری کتاب‌هاش رو بخونی یا فیلم‌هاش رو ببینی؟
خب... من هنوز کامل خوندن نوشتن بلد نیستم... بیش‌تر تو کتاب‌ها عکس‌هاش رو می‌بینم.
- یعنی فیلم‌هایش رو بیش‌تر دوست داری؟
آره.

- به نظرت فیلم و کارتون بهتره یا کتاب؟
- خب... چون فیلم صدا داره... بعد آهنگ داره... بعد بزن بزن ها رو نشون می ده، فیلم رو بیش تر دوست دارم.
- حالا بین این همه کارتونی که از روی این کتابها ساخته می شه، کدوم هاش رو بیش تر دوست داری؟
- کاپیتان امریکایی... فلش.



- می تونی بهم بگی کاپیتان امریکایی چه کارهایی می تونه بکنه که تو خوشت میاد؟
- اون... اون خیلی کارها می کنه.
- خوب برام اسم ببر...
- ببین... اون خیلی بدنش از آدمهای دیگه قوی تره... یعنی استخوان هاش خیلی سفت تره... بعد هوای سرد و گرم اون رو اصلاً اذیت نمی کنه. بعد با تفنگ خیلی قوی کار می کنه. تو بزن بزن و جنگ هم خیلی قویه... اومم... یه کار باحال هم می کنه. اون چیزهایی رو بو می کشه که مثلاً بقیه نمی تونن... یا مثلاً بقیه نمی بینن...
- به نظرت چه جوری می شه که یه آدم بتونه این کارها رو انجام بده؟

خب نه. ببین اون یه آدم خیلی ضعیف بوده قبلاًها... بعد دلش همه‌اش جنگ می‌خواست... یعنی می‌خواست بره بجنگه، اما چون ضعیف بوده نمی‌داشتن... بعد میاد و قوی می‌شه.

- چه جووری قوی می‌شه؟

ارتش روی اون آزمایش می‌کنن... بعد اون قهرمان می‌شه.

- با کی می‌خواست بکنه؟

با دشمن.

- دشمن‌هاش چه کسانی هستن؟

دشمن‌های کشورش... .

- تو از این که اون با دشمن‌های کشورش می‌جنگه، خوشت میاد؟

آره... قهرمانه دیگه.

- تو می‌دونی ایران هم چند سال پیش‌ها با دشمن می‌جنگیده؟

بله.

- پس یه سوال... اون همه پسر ایرانی که رفتن و با دشمن جنگیدن هم قهرمانن دیگه... نیستن؟

چرا هستن.

- اون‌ها رو دوست نداری؟

- خوب آخه می‌دونی چیه... ایرانی‌ها خب شجاع هستن‌ها... ولی مثلاً از اون سلاح‌های کاپیتان

ندارن که... اون یه سلاح داره که هر چه قدر هم بخوره این ور اون ور، هیچیش نمی‌شه.

- پس کدومشون قوی‌ترن و تو از کدوم بیش‌تر خوشت میاد؟

راستش رو بگم؟

بگو.

- فکر کنم کاپیتان امریکایی.



- تا حالا با دوست‌های خودت درباره‌ی این چیزها حرف زدین؟
نه.

- به نظرت اون‌ها بیش‌تر از کاپیتان امریکایی خوششون میاد یا اون‌هایی که تو جنگ شهید شدن؟

خب فکر کنم اون‌هایی که کاپیتان امریکایی دوست دارن از اون... بعد بعضی‌ها اسپایدرمن رو دوست دارن... بعضی‌ها بت‌من... .



- توی مدرسه درباره‌ی این چیزها، یعنی همین کاپیتان امریکایی، بت‌من و این‌ها حرف می‌زنید؟
بله.

- چی به هم می‌گید؟

مثلاً از کارهاشون می‌گیم... از این که کی قوی‌تره... .

- با هم رقابت هم می‌کنید؟ منظورم اینه که مسابقه بذارید ببینید اسپایدرمن قوی‌تره یا کاپیتان امریکایی؟
بله.

- چه جور؟

مثلاً وقت‌هایی که می‌ریم خونه‌ی آرمین، من کتاب‌هام رو می‌برم، آرمین هم همه‌ی این‌ها رو میاره... اون اسپایدرمن و بت‌من و این‌ها رو داره، همه رو... بعد وسایلشون رو هم داره... بعد... چیز... اوووم.

- داشتی می‌گفتی که مسابقه می‌گذارید ببینید کدوم قوی‌تره؟

آهان... بعد همه‌ی این‌ها رو می‌ذاریم وسط... هر کی یه چیز می‌شه... بعد مسابقه می‌ذاریم، ببینیم کی برنده می‌شه.

- این بازی رو از کجا یاد گرفتی؟

از سریال چیزهای عجیب... .

- اون سریال درباره‌ی چیه؟

هیچی... زیاد خوب نیست... درباره‌ی یه موجود عجیبه که اومده تو شهر... من فقط از بازی‌هاشون خوشم می‌اومد.

- پس همه‌ی دوست‌ها به هر حال از یکی از این شخصیت‌ها خوششون میاد، حالا اگه پسری اسپایدرمن و کاپیتان امریکایی و این‌ها رو دوست نداشته باشه، توی بازی راهش نمی‌دید؟

نه دیگه... واسه چی راهش بدیم.

- کلاً با اون حرف نمی‌زنید؟

نه دیگه... هیچان نداره که... .

کاپیتان امریکایی با کی‌ها دوست می‌شه؟

اون... با قهرمان‌هایی مثل خودش.

- با آدم‌های عادی دوست نمی‌شه؟

اون یه قهرمانه.

- قهرمان‌ها با آدم‌های دوست نمی‌شن؟

نه. قهرمان‌ها فقط با قهرمان‌ها دوست می‌شن.

- آدم‌های عادی رو نجات هم می‌دن؟

آره... خب آدم‌های عادی رو یکی باید نجات بده دیگه... .

- چرا آدم‌های عادی، خودشون خودشون رو نجات نمی‌دن؟

چون ضعیفن... این کار آدم‌های شجاعه فقط... .

- اشکان تا حالا به لباس کاپیتان امریکایی دقت کردی؟

آرمین لباسش رو داره... دابیش از خارج براش آورده.

- آرمین همه‌ی وسایلش رو داره؟

همه چی... یه کمده داره با یه عالمه از این چیزها.

- تو چه طور، تو از این شخصیت‌ها چی داری؟

من بیش‌تر کتاب‌هاشون رو دارم... یه چیزهایی دارم... مثل دفتر و کیفم، ولی بیش‌تر کتاب

دارم... مثل آرمین همه‌ی چیزهاش رو ندارم.

- دوست داری مثل اون همه چیزش رو داشته باشی؟

آره... خوش به حالش.

- به مامان و بابات تا حالا نگفتی برات بخرن؟

چرا.

- خوب اون‌ها چی گفتن؟

بابام می‌خواست بخره... ولی مامانم گفت گرونن... بعد گفت ما که کتاب‌هاش رو برات می‌خریم.

- بقیه‌ی دوست‌ها جز آرمین چه طور، اون‌ها هم از این وسایل دارن؟
- هیچ کدومون مثل آرمین همه چی نداریم... ولی بعضی چیزهاش رو داریم.
- شده تا حالا اون‌ی که بیش‌تر از همه از این چیزها داره، مثلاً پزش رو به بقیه بده؟
- نه، آرمین پسر خوبیه... ولی... .
- ولی چی؟
- ولی ما خودمون دلمون می‌خواستش مثل آرمین همه چیزهای این‌ها رو داشته باشیم... .
- چرا این قدر دوست دارید این چیزها رو داشته باشید؟
- خب خیلی خوبه... کلی بازی می‌شه با اون کرد... بعد اصلاً آدم می‌بینه، خوشش میاد... .
- خوب اشکان، داشتی می‌گفتی... لباس کاپیتان امریکایی چه شکلیه؟
- یه لباس چسبون آبی و قرمز.
- می‌دونی لباسش شبیه چیه؟
- آرمین یه بار گفت پرچم امریکاست... روی سینه و سپرش هم ستاره هست.
- چرا اون لباسی می‌پوشه که پرچم امریکا هست؟
- چون برای کشورش می‌جنگه.



- یعنی اگه تو هم برای کشورت بجنگی، لباس پرچم ایران می‌پوشی؟
- (خنده) راستش... راستش نه.
- چرا؟
- بگم؟
- بگو... .
- خب آخه... چیزه... باحال نیست... یعنی خیلی خوشگل نیست.
- چرا این رو می‌گی؟
- خب واقعاً خوشگل نیست... .
- یعنی تو هم بخوای برای کشورت بجنگی، لباس کاپیتان امریکایی رو می‌پوشی؟
- تقریباً.

- چرا تقریباً؟

یعنی... چیزه... یه چیز شبیهش... .

- ولی آخه خب تو قراره برای ایران بجنگی، ولی اون لباسش امریکاییه.

خب به جاش اون باحال تره... .

- دوست‌هات هم همین جورى فکر مى‌کنن؟

خب... خب نمى‌دونم... تا حالا درباره‌اش حرف نزدیم.

- خودت چى فکر مى‌کنى، فکر مى‌کنى بیوشن؟

فکر کنم اون‌ها هم مثل منن.

- اشکان فکر کن جنگ شده و کاپیتان امریکایی داره با ایران مى‌جنگه. تو مى‌رى با اون مبارزه

کنى؟

(با کمی فکر) نه.

- چرا؟

خب اون قویه... من رو شکست مى‌ده.

- به نظرت کسى هست که اون رو شکست بده؟

نه.

- اگه کاپیتان امریکایی بهت بگه که بیا با من با ایرانی‌ها بجنگیم، مى‌رى؟

یعنى بگه دوستش بشم؟

- آره... .

خب... نمى‌دونم... شاید با اون برم.

- چرا؟

خب اون کلی چیز مى‌تونه یادم بده.

- تو ایران کسى نیست که این چیزها رو یادت بده؟

نه، ولی مى‌شه یه چیزى بگم؟

بگو.

بهبش مى‌گم من نمى‌جنگم با ایران... ناراحت مى‌شم... ولی تو من رو با خودت ببر.

- اگه با اون برى دیگه خانواده خودت رو نمى‌بینی‌ها؟

نه، اون آدم خوبیه... بگم مى‌ذاره خانواده‌ام رو هم بیارم.

- اشکان با مامان و بابات درباره‌ی این چیزها حرف مى‌زنى؟

نه.

- چرا؟

اونا همه‌اش سر کارن... .

- کارتون‌هایی که می‌بینی رو خودت انتخاب می‌کنی؟
بله... خودم با دوست‌هام.

- چه جوری؟

به هم سی‌دی می‌دیم... می‌گیریم کدوم کانال، چی می‌ده.
- تلوزیون ایران یا ماهواره؟
ماهواره.

- چرا؟

کارتون‌های بیش‌تری داره.

- خوب اشکان کاپیتان امریکایی خوش‌تیپ هم هست؟
بله.

بهم می‌گی هیکلش چه جوریه؟

قد بلنده... بازوهایش بزرگه... بعد ورزشکاریه دیگه.

- دوست داری هیکلت شبیه اون بشه؟
آره.

- برای این که شبیهش بشی، چه کارهایی می‌کنی؟
دمبل می‌زنم... .

- دمبل خریدی تا هیکلت شبیه اون بشه؟

مال داداشمه... از این چیزها داره؟

- آهان بعد اون بهت می‌گه چی کار کنی تا هیکلت شبیه کاپیتان آمریکایی بشه؟
نه. اون با من زیاد حرف نمی‌زنه.

- پس چی؟

می‌بینم اون چی کار می‌کنه، بعد وقت‌هایی که اون نیست و من تو خونه تنهام، می‌رم دمبل می‌زنم.

- دست‌هات درد نمی‌گیره و نمی‌ترسی دمبل بیفته روی پات؟
خب باید قوی شم دیگه.

- دوست‌های تو هم از این کارها می‌کنن؟

آرمین که باشگاه می‌ره... تکواندو... .

- بقیه چی؟

اون‌ها هم مثل من... تو خونه بارفیکس می‌رن... دراز نشست... یکی از دوست‌هام یاد گرفته پاهاش رو به مبل تکیه بده، بعد دراز نشست بره.

- اشکان یعنی تو با دوست‌های خودت فکر می‌کنید، فقط اگه شبیه کاپیتان آمریکایی بشید، خوش هیکلید؟

کاپیتان آمریکایی... بت‌من... سوپرمن... این‌ها.



- بزرگ شدی چی، می‌خوای چه کاره بشی؟
می‌خوام برم ارتش.

- برای چی؟

خب شاید رو منم آزمایش کنن...

- یعنی تو ارتش ایران آزمایش بشی؟
بله.

- خوب اگه بهت بگن فقط این کار رو تو ارتش آمریکا می‌کنن چی؟
می‌رم آمریکا.

- بت‌من کارش چیه اشکان و به نظر تو از کجا پول در میاره؟
کار نمی‌کنه.

- چرا؟

قهрман‌ها که کار نمی‌کنن.

- پول از کجا میاره؟

پول زیاد لازم نداره.

- یعنی هر کی قهرمانه، لازم نیست کار کنه؟

نه.

- اون زنهایی که کاپیتان امریکایی با اونها حرف می‌زنه، کی هستن؟
دوست دخترهاش ...

- از کجا می‌دونی دوست دخترشه؟
همه می‌دونن.



- نه. منظورم اینه که از کجا می‌شه فهمید دو نفر، دوست پسر، دوست دخترن؟
آهان... راحت می‌شه فهمید... همه‌اش با هم ان... با هم حرف می‌زنن... مثل زن و شوهرها....

- پس چرا زن و شوهر نیستن؟
چون عروسی نکردن.

- تو هم دلت می‌خواد دوست دختر داشته باشی؟
نه.

- چرا؟

داداشم داره... بعد همه‌اش تو خونه دعوا هست... من نمی‌خوام تو خونه دعوا بشه.

- چرا توی خونتون دعوا هست، مگه دوست دختر داشتن بده؟
نه، کاپیتان امریکایی داره.

- پس چرا دعوا می‌شه؟

چون مامان و بابام گیر می‌دن.

- اگه کار بدی نیست چرا مامان و بابات گیر می‌دن؟

مامان و باباها کلاً گیر می‌دن.

- تو دوست داری وقتی بزرگ شدی مثل مامان و بابات ازدواج کنی و خودت بابا بشی یا عین کاپیتان امریکایی دوست دختر داشته باشی.

جفتش.

- چه جووری یعنی؟

من هم قهرمان می‌شم، هم بابا.

- کدوم رو بیش تر دوست داری؟
- قهрман شدن رو.
- اشکان کاپیتان آمریکایی چه کارهای خوبی می‌کنه؟
- همه‌ی کارهاش خوبن.
- یعنی هیچ کار بدی نمی‌کنه؟
- نه.
- تو وقتی یه کاری می‌کنی به این فکر می‌کنی که کاپیتان امریکایی هم این کار رو می‌کنه یا نه؟
- من فقط کارهایی رو می‌کنم که کاپیتان آمریکایی می‌کنه.
- اگه مامان و بابات بگن اون کار، کار خوبی نیست، چه طور؟
- قایمکی می‌کنم این کار رو.
- فلش رو چرا دوست داری؟
- اون خیلی تنده... خیلی سریعه... از ماشین هم تندتر... سریع‌ترین آدم دنیاست.



- چه جور می‌تونه این قدر سریع بدوه؟
- اون... یه جایی یه بخاری بودش... بعد اون بخار خورد بهش، سریع شد.
- تواناییش همینه که سریعه، یعنی تو به خاطر این ازش خوشت میاد؟
- اون خیلی کارها می‌تونه بکنه، مثلاً می‌تونه گلوله رو روی هوا بگیره... .
- تو دوست داری این قدر سریع باشی؟
- آره.
- چه جور می‌تونن این همه سریع باشی؟
- باید تمرین کنم.
- یعنی بدون اون بخار هم فقط با تمرین کردن می‌تونن این قدر سریع بشی؟
- نه.
- فلش از تواناییش چه استفاده‌هایی می‌کنه؟

اولش که می‌ره فوتبال بازی کنه، چون خیلی سریع... ولی بعدش می‌ره با آدم بدها بجنگه.

- تو از این کارش خوشت میاد؟

خیلی.

- دیگه چه کارهایی می‌کنه؟

اون یه بار خودش رو فدا می‌کنه تا دنیا رو نجات بده.

- می‌میره؟

آره... ولی بعداً برمی‌گرده.

- یعنی دوباره زنده می‌شه؟

آره.

- چه جور این کار رو می‌کنه؟

خب... اینا قهرمانن... نمی‌میرن راستی که.

- تو هم خوشت میاد مثل قهرمان‌ها نمیری؟

بله.

- وقتی نمیری چی می‌شه؟

هی تا آخر دنیا آدم‌ها رو نجات می‌دیم.

- اشکان یعنی قهرمان‌ها وجود دارن تا دنیا رو نجات بدن؟

بله.

- پس خدا چی، اون آدم‌ها رو نجات نمی‌ده؟

اون تو آسمون‌هاست آخه.

- یعنی چون تو آسمون‌هاست، نمی‌تونه مردم زمین رو نجات بده؟

نه. خدا تو آسمون‌هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن.

- پس خدا چی کار می‌کنه؟

بچه‌ها رو به دنیا میاره.

- بعد دیگه کمکشون نمی‌کنه، مثلاً تو دردرس بیفتن، نجاتشون نمی‌ده؟

نه.

- این کار قهرمان‌هاست که مردم رو نجات بدن؟

بله.

- یعنی این قهرمان‌ها رو خدا فرستاده؟

بله.

- پس پیامبرها چی، می‌دونن پیامبر چیه؟

آره.

- پس اون‌ها چی؟

اون‌ها مال قبلاًها بوده... اون موقع که قهرمان‌ها نبودن.

- دوست‌های تو چی؟ دوست‌های خودت هم مثل تو فکر می‌کنن که قهرمان‌ها کارشون نجات

دنیا هست؟

بله. اصلاً ما می‌خوایم قهرمان شیم تا دنیا رو نجات بدیم دیگه.

- اشکان این قهرمان‌هایی که دنیا رو نجات می‌دن، چرا همه‌شون خارجی هستند؟

خب چون (کمی فکر می‌کند) چون اونا قوی ان.

- یعنی چی که قوی هستن؟

خب اون‌ها بهترین دیگه.

- برام کمی توضیح می‌دی؟

خب... اون‌ها می‌رن فضا... ارتششون زیاده... ماشین‌های خوب دارن.

- یعنی ما چون این چیزها رو نداریم، مثلاً ماشین‌های گنده نداریم، نمی‌تونیم قهرمان داشته

باشیم؟

نه.

- خوب... اگه خود تو قهرمان بشی که اون وقت ایرانی هستی؟

آره دیگه... من می‌شم.

- بعد که قهرمان بشی به همه می‌گی ایرانی هستی یا دوست داری بگی آمریکایی هستی؟

می‌رم آمریکا... ولی می‌گم ایرانی‌ام.

- چرا توی همین ایران نمی‌مونی؟

همه‌ی قهرمان‌ها اونجان... منم می‌رم اونجا.

- فلش چه شکلیه؟

خب... خب اون یه لباس قرمز و زرد داره... صورتم با ماسک می‌پوشونه.

- تو قهرمان بشی صورتت رو می‌پوشونی یا می‌گذاری بقیه ببینن؟

می‌ذارم ببینن.

- چرا؟

بهتره... مامان و بابام می‌بینن، خوششون میاد.

- دوست داری همه بشناسن؟

آره... خوبه... .

- ولی قهرمان‌ها که همیشه ماسک می‌زنن؟

نه من ماسک نمی‌زنم... ببخشید ما باید بریم.
- ممنون اشکان که به سوال‌ها جواب دادی.

۲۴-۲- مصاحبه با رضا، ۱۲ ساله

هیچکی نتونسته لولوخان رو از بین ببره، اون فناپذیره.

تذکر پژوهشگر:

در آموزه‌های دینی ارتباط با جن و موجودات ماوراءالطبیعه امری مذموم شمرده شده است و در سنت فرهنگی ایران نیز نوعی قایل شدن حریم و حد و مرز بین انسان و جن و موجودات ماورای طبیعه موجود دارد، اما در کارتون هتل ترانسیلوانیا، حریم اخیر شکسته می‌شود و رضا به این نتیجه رسیده است که می‌تواند با موجودات ماوراءالطبیعه مثل دراکولا در ارتباط باشد و از قدرت آن‌ها نیز استفاده کند. آرزوی پیدا کردن و داشتن قدرت‌های ماورایی، دور شدن از واقع‌گرایی را برای کودک به همراه دارد و قابلیت اعتقاد به جادو و خرافه را در فرد می‌پروراند.

رضا تحت تأثیر کارتون، به شعبده بازی علاقه یافته است، به طوری که اگر اجازه داشته باشد، در طول روز بالغ بر ۴ الی ۵ ساعت مشغول تماشای شعبده بازی از اینترنت می‌شود.

مصاحبه شونده در فراز دیگری تحت تأثیر کارتون بیان می‌دارد، نو شدن و نفی سنت‌گرایی خوب است، حال آن که در عین درست بودن نسبی این نتیجه‌گیری، نمی‌توان آن را به شکل مطلق پذیرفت.

- سلام!

سلام.

- اسمت چیه آقا پسر؟

اسم رضا هست.

- اشکالی نداره چند دقیقه با هم صحبت کنیم؟

درباره چی؟

- درباره چیزهایی که بچه‌های همسن تو به اون‌ها علاقه دارند.
باشه.

- خوب آقا رضا کلاس چندم هستی؟

کلاس پنجم.

- آقا رضا تو چه کارتون‌هایی می‌بینی؟

هتل ترانسیلوانیا، باب اسفنجی.



- چه کارتونی رو خیلی دوست داری؟
هتل ترانسیلوانیا.

- روزی چه قدر کارتون می‌بینی؟
شاید یکی، دو ساعت ببینم.

- با چی می‌بینی؟

بیش تر می‌رم توی اینترنت می‌بینم.

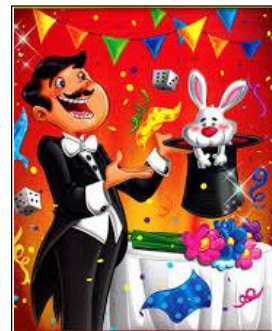
- خودت تنهایی می‌بینی یا این که با کس دیگه‌ای می‌نشینی ببینی؟
با داداشم با هم می‌بینیم.

- با بابا یا مامانت هم می‌بینی؟
نه، اصلاً.

- فقط همین هتل ترانسیلوانیا رو می‌بینی؟
آره، ولی چیزای دیگه هم می‌بینم.

- چی می‌بینی؟

مثلاً شعبده بازی می‌بینم.



- روزی چه قدر شعبده بازی رو می بینی؟
- هر قدر که اجازه بدنند می بینم.
- مثلاً روزی چند ساعت می بینی؟
- در کل شاید روزی ۴ یا ۵ ساعت توی اینترنت شعبده بازی و دراکولا و تلت شو^۱ می بینم.



- به شعبده بازی علاقه داری؟
- آره.
- برای چی؟
- خیلی حال می ده دیگه.
- برای چی حال می ده؟
- چون که خیلی جالبه می بینی یکی یهو یه چیزی رو غیب می کنه.
- قبل از این که هتل ترانسیلوانیا رو ببینی هم شعبده بازی رو نگاه می کردی؟
- اون موقع هم دوست داشتم، اما نه به اندازه الان.
- چه کسی رو توی کارتون هتل ترانسیلوانیا دوست داری؟
- لولوخان رو خیلی دوست دارم.
- لولوخان کیه؟
- لولوخان کنت دراکولاست.
- خوب این لولوخان چه کاره هست؟

صاحب هتله. دیگه بابای میویسه^۱. میویس با یه آدم ازدواج می‌کنه.

- خوب از لولوخان لباسی داری؟

آره.

- چندتا لباس ازش داری؟

۳تا.

- لباسش رو از کجا خریدی؟

از اینستاگرام.

- اکانت اینستاگرام داری؟

نه. با اینستاگرام مامانم رفتم.

- خودت خریدی؟

نه، مامانم برام خرید.

- چه طوری خرید؟

از توی اینستاگرام یه نفر می‌فروخت، مامانم هم براش پول داد، آوردنش خونه.

- چه طور پیداش کردید؟

خودم توی اینستا سرچ زدم، پیداش کردم.

- مامانت برای خریدن لباس با تو مخالفت نکرد؟

نه، ولی یه کم غر زد.

- اگه بری بیرون و لباس‌های مختلف شخصیت‌های هتل ترانسیلوانیا رو ببینی می‌خری؟

آره.



- اسباب بازی یا عروسک هم از شخصیت‌های کارتون داری؟

اسباب بازی ندارم، ولی ازش پازل دارم.

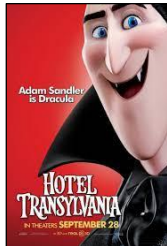
- چه قدر پازلش رو دوست داری؟

معمولیه.

- پازلش رو می‌چینی؟

نه، خیلی کم.

- برای چی؟
- آخه پازل خیلی حوصله سر می‌بره.
- لباسش رو چه طور، دوستش داری؟
- آره.
- می‌پوشیش؟
- آره.
- چه موقع‌هایی می‌پوشیش؟
- وقتی توی خونه‌ام. بعضی موقع‌ها هم خودم و داداش کوچیکم یاشار با هم می‌پوشیم، می‌ریم پارک.
- یاشار هم لباس ازش داره؟
- آره.
- یاشار هم اندازه تو لولوخان رو دوست داره؟
- نه اندازه من، ولی دوست داره.
- فکر می‌کنی چون تو لولوخان رو دوست داری، یاشار هم دوست داره؟
- آره.
- یاشار هم پازل بازی می‌کنه؟
- نه.
- بازی‌هایی هم می‌کنید که ربطی به لولوخان داشته باشه؟
- آره.
- چه بازی‌هایی؟
- من و یاشار وقتی که از مدرسه میایم، زود می‌ریم لباسامون رو می‌پوشیم و شروع می‌کنیم به بازی کردن.
- چه طوری بازی می‌کنید؟
- مثلاً من لولوخان می‌شم. اون میویس می‌شه. بعد عوض می‌شم، خفاش می‌شم.



- حالا روزی چه قدر کارتون هتل ترانسیلوانیا رو می‌بینی؟
شاید یک ساعت.

- تو الآن بیش‌تر می‌بینی یا قبلاً؟

قبلاً بیش‌تر می‌دیدم. الآنم بیش‌تر کلیپایی که مربوط بهش هست رو می‌بینم.

- هر روز کامل می‌بینیش؟

نه کامل نمی‌بینمش. کلیپای بامزه‌اش رو توی اینستاگرام و یوتوب می‌بینم.

- چه جور کلیپ‌هایی ازش هست؟

مثلاً بعضی‌ها رو با یه آهنگ ایرانی میکس کردند، خیلی خنده داره.

- خودت اینستاگرام داری؟

نه، مامانم داره.

- با اینستاگرام مامانت می‌ری و می‌بینی؟

آره.

- با گوشی یا تبلت می‌ری؟

با گوشی مامانم.

- بلدی با اون کار کنی؟

آره خب.

- گفتی یوتوب هم نگاه می‌کنی؟

آره.

- با فیلترشکن می‌ری؟

آره.

- فیلترشکن از کجا گیر آوردی؟

داشتیم.

- یعنی چی داشتید؟

توی گوشی مامانم هست، توی گوشی بابام هم هست.

- مامانت یا بابات می‌دونند از فیلترشکن استفاده می‌کنی؟

می‌دونند، ولی فکر می‌کنند که کم ازش استفاده می‌کنم.

- یعنی می‌گی ازشون مخفی می‌کنی؟

مخفی نمی‌کنم فقط نمی‌گم بهشون.

- چرا نمی‌گی؟

چون بابام می‌گه خوب نیست با فیلترشکن کار کنی.

- فکر می‌کنی برای چی می‌گه؟
نمی‌دونم.
- از دوست‌های خودت توی مدرسه هم کسی هست هتل ترانسیلوانیا رو ببینه؟
امسال نه، ولی پارسال یکی از دوستانم می‌دید.
- اول اون می‌دید یا تو؟
اول اون دیده بود. بعدش منم دیدم.
- لباسش رو هم قبلاً بیش‌تر می‌پوشیدی؟
آره، ولی الانم خیلی می‌پوشم.
- توی مدرسه چه قدر با دوست‌های خودت در مورد لولوخان صحبت می‌کردید؟
ما مثل لولوخان و بقیه حرف می‌زدیم. مثل اونا آواز می‌خوندیم. مثلاً قیافه‌مون رو شبیه دراکولاها می‌کردیم.
- یعنی چه طور می‌کردید؟
مثلاً قیافه‌مون رو وحشتناک می‌کردیم. دیگه دندومامون رو می‌زدیم بیرون مثل لولوخان و مسخره بازی در می‌آوردیم. بعضی موقع‌ها هم آواز می‌خوندیم. آهنگ میویس انسان ترسانه رو می‌خوندیم.
- کسی بهتون نمی‌گفت این کار رو نکنید؟
چند بار سرکلاس که قایمکی انجام می‌دادیم، معلممون به ما گیر داد.
- به تو گیر نداد؟
نه دوستانم بیش‌تر انجام می‌داد.
- تا حالا شده با در آوردن ادای لولوخان، بخوای کسی رو بترسونی؟
آره بعضی موقع بچه‌های مدرسه رو و بعضی موقع‌ها مامانم و یاشار رو می‌ترسونم.
- توی خونه هم ادای لولوخان و یا میویس رو در می‌آوردی؟
آره، خیلی.
- توی خونه بهت نمی‌گند، این کار رو نکن؟
آره، بهم می‌گند.
- بابات یا مامانت؟
هر دو تاشون، ولی بابام خیلی بدش میاد.
- برای چی بدش میاد؟
(با خنده) وقتی دندونام رو می‌زنم بیرون، می‌گه تو دیگه بزرگ شدی، نباید این قدر مسخره بازی دربیاری.
- جلوی بابات چه قدر حرکات لولوخان رو انجام می‌دی؟

خیلی نه. ولی بعضی موقع‌ها که حرصش در میاد، خودم و یاشار می‌خندیم.

- لولوخان چه طور آدمیه؟

اصلاً آدم نیست.

- پس چیه؟

دراکولاست.

- دراکولا دیگه چیه؟

همون هیولا. یه چیزایی که قیافه‌شون مثل آدمه، ولی دندوناشون بزرگ‌تر از آدمه و از آدم‌ها هم

می‌ترسند.

- لولوخان همون جن هست؟

آره فکر کنم.

- لولوخان خودش دراکولاست؟

آره.

- خوب به نظرت لولوخان چه چیزهای خوبی داره؟

لولوخان مهربونه، از آدم‌ها بدش نمیاد، می‌خواد با آدم‌ها دوست بشه!

- مگه بقیه نمی‌خواند دوست بشند؟

نه، همه می‌گند که نباید با آدم‌ها دوست بشی. بابای لولوخان خیلی می‌گه کسی نباید با آدم‌ها رفت

و آمد داشته باشه. هی میاد توی فکر میویس. مثلاً یه جایی اگه عکس قاب عکس بابای لولوخان

باشه، از توی عکس شروع می‌کنه به حرف زدن که نباید با آدم‌ها دوست بشید.

- میویس کیه؟

دختر لولوخان.

- از چه چیز لولوخان خوشش میاد؟

این که بی‌خودی لج نمی‌کنه. خیلی بامزه است. هیچکی نتونسته لولو خان رو از بین ببره، اون

فنانا پذیره.

- دیگه کلاً از چه چیزهای لولوخان خوشش میاد؟

مثلاً هر چیزی که بخواد همون لحظه آماده می‌شه. مثلاً می‌خواد کتاب بخونه یهو یه کتاب میاد

توی دستش.

- خوب این کجاش خوبه؟

خوبیش اینه که نمی‌خواد ۲ ساعت زحمت بکشی بری یه چیزی بیاری. هر چیزی خواستی، سریع

آماده هست.

- یعنی می‌گی مثل جادو می‌مونه؟

آره.

- دیگه چه کارهایی بلده؟

یه جایی می‌گفتند اگه بابا بزرگه از دست خانواده جاناتان ناراحت بشه، می‌تونه همه‌شون رو تسخیر کنه.

- یعنی تسخیر بلده؟

آره. بابای لولوخان بلده.

- دوست داشتی انقدر قدرت داشتی که می‌تونستی تسخیر کنی؟

آره خیلی باحاله.

- خوب بهم بگو بینم لولوخان چه چیزهای خوبی داره؟

خیلی چیزای خوبی داره، مثلاً بدون این که دست به چیزی بزنه، صندلی رو می‌کشه طرف خودش یا مثلاً وقتی که عروسی کرد، حلقه عروسی مثل عنکبوت خودش رفت توی دست عروس. کلاً خیلی چیزای خوبی داره.

- غیر از این جور چیزها، مثلاً اخلاقی چه طوره؟

خیلی خوبه.

- از چه نظر خوبه، چه کار کرده که می‌گی خوبه؟

مثلاً مهربونه. وقتی که میویس می‌خواست با جاناتان عروسی کنه مخالفت بی‌خودی نکرد. تازه خودش بعداً با یه آدم عروسی کرد.



- خوب این که با یه آدم عروسی کنه، مگه خوبه؟

آره، چون که قبلاً می‌گفتند که آدما نباید با هیولاها ازدواج کنند. دوستی هم نباید بکنند. ولی میویس و باباش رفتند با آدما عروسی کردند.

- لولوخان برای چی عاشق آدم می‌شه؟

لولو خان بعداً خودش عاشق یه آدم می‌شه، توی کشتی وقتی خانمه میاد خودش رو معرفی می‌کنه، لولو خان لب و دهنش کج و کوله می‌شه. زبونش رو انگار که موش خورده. دختره دختر ونهلسینگه! باباش می‌گه آدمای هیچ موقع نمی‌تونند هیولا رو شکست بدن.



- آدمای می‌گفتند نباید با هیولاها ازدواج کنی یا این که هیولاها می‌گفتند؟ هر دو تاشون از همدیگه می‌ترسیدند.
- پس در واقع میویس و باباش یه کار جدید کردند؟ آره.
- حالا بهم بگو ببینم لولو خان چه چیزهای بدی داره؟ هیچ چیز بدی نداره.
- مگه می‌شه کسی هیچ چیز بدی نداشته باشه؟ آره می‌شه.
- دوست داشتی می‌تونستی بری بین دراکولاها؟ آره.
- اون موقع چه کار می‌کردی؟ می‌رفتم پیششون. نمی‌دونم چه کار می‌کردم.
- دوست داری خودت یه دراکولا بودی؟ آره خیلی دوست داشتم. کارای عجیب و غریب می‌کردم. بعضی موقع‌ها هم می‌اومدم توی خیابون، همه می‌گفتند یه دراکولا اومده. بعضی موقع‌ها هم یواشکی می‌اومدم مردم رو می‌ترسوندم. پرواز می‌کردم. اگه یه کاری می‌کردم، کسی نمی‌تونست منو بگیره چون خفاش می‌شم و پرواز می‌کنم می‌رم.
- تو از وضعیت الان خودت بیش‌تر خوشت میاد یا موقعی که دراکولا باشی؟ از موقعی که دراکولا باشم.

- چه قدر توی خونه با مامان یا بابات در مورد لولوخان صحبت می‌کنید؟
- صحبت نمی‌کنیم. اگه هم صحبت کنیم، گوش نمی‌دند. من برای خودم صحبت می‌کنم.
- پس با خودت صحبت می‌کنی، خوب حالا چی می‌گی؟
- مثلاً بعضی از تیکه‌های لولوخان رو می‌گم یا صدای لولوخان رو درمیارم.
- دیگه چه موقع‌هایی مثل لولوخان حرف می‌زنی؟
- خیلی موقع‌ها. مثلاً وقتی که تنهام و حوصله‌ام سر می‌ره.
- مامانت نظرش در مورد لولوخان چیه؟
- (با خنده) بدش میاد.
- برای چی بدش میاد؟
- (با خنده) چون که بعضی موقع‌ها میام می‌ترسونمش.
- چه قدر ادای قیافه و حرکات لولوخان رو درمباری؟
- ادای قیافه‌اش رو که خیلی در میارم.
- مثلاً چه کار می‌کنی؟
- مثلاً دندونام رو می‌زنم بیرون و چشمام رو بزرگ می‌کنم. یه بار به دندونام چسب زدم، بزرگیش شبیه دندونای لولوخان شد.
- دیگه چه کارهایی کردی که شبیه لولوخان بشی؟
- مثلاً مثل لولوخان این جوری قدم برمی‌دارم.
- دیگه از چه کارهایی از لولوخان رو تقلید می‌کنی؟
- مثلاً هر موقع که خیلی خوشحالم، مثل لولوخان می‌رقصم. لولوخان وقتی که عاشق شده بود، هی می‌رقصید. منم مثلاً وقتی خوشحال می‌شم، آواز می‌خونم و می‌قصم.



- خوب دیگه چی؟
- مثلاً دور خودم یه دفعه می‌چرخم و قدم‌هام رو مثل لولوخان برمی‌دارم.
- چه قدر دوست داری در آینده شبیه لولوخان بشی؟
- خب دوست دارم، ولی خب نمی‌شه.
- چرا نمی‌شه؟

- چون که آدم که نمی‌تونه هیولا بشه.
- به نظرت هیولاها وجود دارند؟
- آره، نمی‌دونم ولی.
- چه قدر تلاش می‌کنی که مثل لولوخان بشی؟
- کاری نمی‌کنم.
- برای چی؟
- چون می‌دونم مثل لولوخان نمی‌شم.
- پس برای چی چسب به دندونت می‌زدی که شبیهش بشی؟
- این طوری حس می‌کنم که یه دراکولای واقعی شدم.
- این کار خوبه یا بده؟
- خیلی خوبه. حس می‌کنم همه کاری می‌تونم بکنم.
- وقتی که داری بازی می‌کنی و ادای لولوخان رو درمیزی، دوست‌هات هم با تو بازی می‌کنند؟
- یاشار بازی می‌کنه، ولی دوستانم بعضی موقع‌ها میانند. اونا مثل من با هتل ترانسیلوانیا حال نمی‌کنند.
- چرا به نظرت همه می‌گند هیولا بده، آیا واقعاً بده؟
- نه اتفاقاً خیلی هم خوبه. ببین مثلاً ونهلسینگ می‌خواست هیولاها رو بکشه، ولی لولوخان رفت هم نوه‌اش رو نجات داد و هم خودش رو هم نجات داد. ولی اون می‌خواست بکشه هیولاها رو.
- ونهلسینگ کیه؟
- یه آدمه پیره که می‌خواد لولوخان رو بکشه. خیلی بدجنسه.
- برای چی؟
- می‌خواد از آدما دفاع کنند.
- مگه هیولاها از آدم‌ها نمی‌ترسند؟
- خانواده ونهلسینگا خیلی بدجنسند. آخه هیولاها که کاری با این‌ها نداشتند. اون فکر می‌کنه که هیولاها می‌خواند آدما رو اذیت کنند، ولی هیولاها که کاری با آدما ندارند.
- پس به نظرت چرا همه می‌گند بده؟
- خب اشتباه می‌گند.
- وقتی که کارتون هتل ترانسیلوانیا رو می‌بینی، چه حسی داری؟
- البته من خیلی دیدمش، دیگه زیاد حس خاصی ندارم، ولی قبلاً خیلی هیجانی می‌شدم.
- یعنی چه طور می‌شدی؟
- یعنی انتظار می‌کشیدم که از مدرسه پیام بیرون و این رو ببینم.
- کلاً وقتی درس داری می‌بینی یا نه؟

آره.

- اگه امتحان هم داشته باشی، باز هم این کارتون رو می بینی؟

نه دیگه، اون موقع مامانم نمی‌ذاره ببینم.

- اگه دست خودت باشه می بینی؟

می‌رم سراغ درس اما کلاً تحمل نمی‌کنم که درس بخونم. هی دوست دارم برم یه تیکه‌هایی
ازش رو ببینم.

- اگه به اندازه لولوخان توانایی داشتی چه کار می‌کردی؟

همه کار می‌کردم. خیلی کارا می‌کردم.

- مثلاً چه کارهایی می‌کردی؟

هر موقع امتحان داشتیم، دیگه اصلاً نمی‌خوندم، می‌رفتم مثل خفاش می‌شدم برگه‌های بچه‌ها رو
می‌دیدم.

- اگه درس نداشته باشی و مامانت هم اجازه بده، روزی چه قدر کارتون می بینی؟

مثل همیشه. ولی می‌رم بقیه کارتونها رو می‌بینم. یا می‌رم کسانی که خودشون کلیپ می‌سازند
و خودشون رو شبیه دراکولا می‌کنند رو می‌بینم.

- تو وقتی از لولوخان تقلید می‌کنی، هدفت از این کار چیه؟

حوصله‌ام سر نمی‌ره.

- یعنی بهت خوش می‌گذره؟

آره.

- دیگه چی؟ هدفت فقط خوش گذروننده؟

آره، پس چی.

- مثلاً شده تا حالا با درآوردن ادای لولوخان احساس کنی که قدرتت بیش‌تر شده؟
(با هیجان پاسخ می‌دهد) آره.

- چه موقع‌هایی بیش‌تر ادای لولوخان رو در میاری؟

وقتی که خیلی خوشحالم.

- وقتی که ناراحتی چی؟

نه، اون موقع حال و حوصله هیچی رو ندارم.

- اون موقع چه کار می‌کنی؟

می‌خوابم، یا با کسی حرف نمی‌زنم.

- وقتی که لولوخان به یه مشکلی برمی‌خوره، چه طور با اون مشکل کنار میاد، حلش می‌کنه یا
این که با اون کنار میاد؟

فکر می‌کنم که مشکلمش رو حل می‌کنه.

- بگذار یه جور دیگه بپرسم، مثلاً وقتی که لولوخان یه هدفی داره که بهش نرسیده، اون موقع چه کار می‌کنه؟

آهان. مثلاً وقتی که لولو نتونسته بود با نوه ونهلسینگ ازدواج کنه، بی‌خیالش شد. گفت، خب شاید اون دوست نداره. ناراحت شد فقط.

- تو خودت چه طوری، اگه به مشکلی بر بخوری یا توی هدفت شکست بخوری، چه کار می‌کنی؟ سعی می‌کنی هر جور شده به هدفت برسی یا این که مثل لولوخان کنار می‌کشی؟ منم بی‌خیال می‌شم.

- تو وقتی که خیلی خوشحال می‌شی چه کار می‌کنی؟

می‌پریم بالا پایین و یکی دو تا قر می‌دم و یه دفعه آواز می‌خونم.

- به نظرت لولوخان هم مثل تو خوشحال می‌شه؟



آره، من مثل اون خوشحال می‌شم.

- یعنی قبلاً، قبل از این که لولوخان رو ببینی، این طوری خوشحالی نمی‌کردی؟

بالا پایین می‌پریدم، ولی مثل الان دیگه آواز نمی‌خوندم و چرخ نمی‌زدم.

- وقتی که عصبانی بشی چه کار می‌کنی؟

(با خنده) اگه یاشار باشه می‌زنمش. اگه هم کلاسی‌هام هم باشن، شاید دعوا کنیم، ولی بعضی موقع‌ها هم هیچ کاری نمی‌کنم.

- لولوخان وقتی که عصبانی می‌شه، چه کار می‌کنه؟

لولوخان خیلی عصبانی نمی‌شه.

خوب هر موقع که عصبانی می‌شه یه چیزی رو غیب می‌کنه یا میاره. این طوری به آدما قدرتش رو نشون می‌ده.

- بابات یا مامانت چه قدر لولوخان رو تأیید می‌کنند؟



- زیاد دوستش ندارند.
- از کجا می‌دونی؟
- چون بهم می‌گند تو یه چیز دیگه هم ببین. این چیه این قدر اداش رو درمیاری و این جور چیزا.
- مثلاً برای کدوم اداش می‌گند نباید انجام بدی؟
- مثلاً این که دندونم رو میارم بیرون رو خیلی می‌گند نکن.
- شده تا الان مامانت وقتی از تو می‌خواد یه کاری رو بکنی، بهت بگه که مثل لولوخان این کار رو بکن؟
- آره، بعضی موقع‌ها می‌گفت مثل میویس که باباش گوش می‌ده، تو هم باید مثلاً وقتی می‌گم وسایلت رو از توی سالن جمع کن، باید گوش بدی. ولی الان دیگه کم‌تر می‌گه.
- برای چی کم‌تر می‌گه؟
- نمی‌دونم.
- کلاً از لولوخان چه چیزهایی یاد گرفتی؟
- یادگرفتم که سر جای خودم بتونم چرخ بزنم یا یه پارچه برمی‌دارم و طوری می‌پیچم که کسی من رو نبینه.
- چیزهایی مثل اخلاق و این جور چیزها رو هم از اون یاد گرفتی؟
- آره خب. لولوخان خیلی مهربونه.
- یعنی از اون موقع که لولوخان رو می‌بینی، سعی نکردی اخلاقت رو مثل اون کنی؟
- آره فکر کنم.
- مثلاً چه کارهایی کردی؟
- (با خنده) نمی‌دونم.
- فکر می‌کنی چه قدر موضوع کارتون واقعیه؟
- اصلاً واقعی نیست، شایدم باشه.
- آخرش واقعی هست یا نیست؟
- نمی‌دونم. شایدم دراکولاها وجود داشته باشند.

- فکر می‌کنی اگه دراکولا وجود داشته باشه یا لولوخان، توی کجای دنیا زندگی می‌کنند؟
- فکر می‌کنم توی آمریکا.
- برای چی آمریکا؟
- چون که خیلی پیشرفته است.
- مگه دراکولا جایی که پیشرفته باشه زندگی می‌کنه؟
- نمی‌دونم. ولی فکر کنم اگه قرار باشه جایی باشند، باید توی آمریکا باشند.
- به نظرت لولوخان از کدوم کشور و ونهلسینگ از کدوم کشوره؟
- هر دوتاشون می‌خوره آمریکایی باشند.
- توی ایران چی؟
- (خنده‌ای همراه با تمسخر) نه بابا ایران که کسی نمیداد.
- کلاً کجاها زندگی می‌کنه؟
- یه جایی که آدم نباشه. مثلاً توی بعضی کوه‌ها.
- فکر می‌کنی الان توی کوه‌ها دراکولا یا جن وجود داره؟
- فکر کنم باشه.
- فکر می‌کنی خودت چه قدر شبیه دراکولا هستی؟
- اصلاً شبیه نیستم.
- دوست داشتنی قیافهات شبیه دراکولا بود؟
- آره، خیلی دوست دارم.
- اون طوری به نظرت زشت نبود؟
- شاید یه کم زشت بودم، ولی خب دراکولا می‌شدم.
- اخلاقت چه قدر شبیه لولوخانه؟
- نمی‌دونم، فکر کنم شبیهه.
- اگر کارتون لولوخان نبود، جاش چه کار می‌کردی؟
- نمی‌دونم.
- یعنی به جای دیدن هتل ترانسیلوانیا، چه کار می‌کردی؟
- کلیپای شعبده بازی می‌دیدم. برنامه تلنت شو رو می‌دیدم.



- فکر می‌کنی کسی توی خونه هست که اخلاقش شبیه به لولوخان باشه؟
- نه، کسی نیست. مثلاً بابام که کلاً زیاد حرف نمی‌زنه، همه‌اش هم سرکاره. مامانم هم که بیش‌تر غر می‌زنه. یاشارم که هیچی.
- تا حالا شده بری کنجکاو کنی ببینی که آیا دراکولا وجود داره یا نه؟
- آره. توی سایت‌ها نگاه می‌کنم. بیش‌تر از جن می‌گند، نه از دراکولا. ولی خب جن‌ها ترسناکند. شاید ما آدم‌ها از جن‌ها ترسیم، مثل همون جوری که آدم‌ها از دراکولاها می‌ترسیدند.
- دیدن این دراکولا به ورزش یا هنر خاصی تو رو علاقه مند نکرده؟
- به شعبده بازی. می‌رم کلیپاش رو می‌بینم و اجرا می‌کنم. مثلاً الان با پاسور کلی حرکت بلدم.
- وقتی که کارتون می‌بینی، چیزی هم با اون می‌خوری؟
- نه بیش‌تر می‌بینم.
- می‌خواهی و می‌بینی یا این که یه جور دیگه؟
- لم می‌دم روی مبل و می‌بینم.
- وقتی که کلیپ‌های دراکولا رو می‌بینی، خوابت چه طوریه؟
- فرقی نمی‌کنه. راحت می‌خوابم. بعضی شب‌ها دیر خوابم می‌بره، ولی بیش‌تر موقع‌ها راحت می‌خوابم.
- چه موقع‌ها دیر خوابت می‌بره؟
- وقتی که ظهر زیاد خوابیده باشم.
- تا حالا شده اون قدر کارتون ببینی که چشم‌ت درد بگیره؟
- (با خنده) آره خیلی می‌شه. انقدر می‌بینم که باتری دستگاه تموم بشه.
- لولوخان اگه با کسی مشکلی پیدا کنه، مشکلتش رو با صحبت کردن حل می‌کنه یا با دعوا؟
- با صحبت کردن.
- تو خودت دوست داری مشکلت رو با دعوا حل کنی یا با صحبت کردن؟
- با صحبت کردن.
- برای چی با دعوا نه؟

- چون که با دعوا هر کی زورش بیش تر باشه، حق با اون می‌شه. این طوری خوب نیست.
- گفتی میویس رو هم دوست داری؟
- آره، ولی نه به اندازه لولوخان.
- چرا لولوخان رو بیش تر از میویس دوست داری؟
- چون که خیلی خنده‌داره.
- میویس چه طور آدمیه؟
- گفتم که اینا هیچ کدوم آدم نیستند. اینا دراکولا هستند.
- خوب چه طوره درکولاییه؟
- خیلی مهربونه. دوست داره با آدما دوست بشه. اصلاً میویس با یه آدم عروسی می‌کنه.
- خوب لولوخان هم همین طور بود دیگه؟
- نه، لولوخان اولش نمی‌خواست میویس با آدما دوست بشه. همه از آدما می‌ترسیدن، ولی میویس رفت با جاناتان که آدم بود، عروسی کرد.
- پس میویس یه کاری کرده که جدید بوده و قبل از اون کسی این کار رو نکرده، درسته؟
- آره، هیچ کس. بین کلاً دراکولاها از دست آدما فرار کردند یه جایی.
- کجا؟
- نمی‌دونم یه جایی که آدم نباشه.
- به نظرت میویس کار خوبی کرد که با آدم‌ها رفت و آمد کرد؟
- آره.
- برای چی؟
- چون که بقیه بی‌خود از آدما می‌ترسیدند. آخه آدما که ترس ندارند.
- من تا الان فکر می‌کردم که آدم‌ها از دراکولاها می‌ترسند، اما انگار می‌گی این طور نیست؟
- آره. توی فیلم ترسناک‌ها هم آدما از جن‌ها و زامبی‌ها می‌ترسند، ولی توی هتل ترانسیلوانیا برعکسه.
- فیلم ترسناک هم می‌بینی؟
- نه، مامانم نمی‌ذاره.
- برای چی؟
- می‌گه اینا ترسناکند. خودمم می‌ترسم.
- خوب مگه ترسناک نیست؟
- ترسناک هست، ولی من دل‌م می‌خواد نترسم.
- برای چی دلت می‌خواد نترسی؟

بین، میویس اصلاً ترسناک نبود.

- خوب میویس خوب بود، ولی برای چی دلت می‌خواد فیلم ترسناک ببینی؟

ترسناک دوست ندارم، ولی می‌خوام فیلمای جن و زامبی ببینم.

- یعنی می‌گی فیلمی دوست داری که ترسناک نباشه، ولی داخلش دراکولا و جن و زامبی باشه،

درسته؟

آره.

- برای چی جن دوست داری؟

جن نمی‌دونم، اما دوست دارم یکی مثل میویس و لولوخان رو.

- گفتم میویس با آدم‌ها ارتباط داشت، چه طوری این مسأله ممکنه؟

با جاناتان که یه آدم بود ازدواج کرد. بعد بچه‌دار هم شد که نصف آدم بود، نصف دراکولا.

- بعد بابای میویس اجازه داد که با یه آدم ازدواج کنه؟

آره گذاشت، ولی به بابا بزرگش نگفتند.

- چرا؟

چون که طرز فکرش قدیمی بود.

- یعنی چه طوری بود؟

یعنی یه جوروی بود که فقط می‌خواس همون چیزایی رو بگه که همیشه می‌گفته و نمی‌خواست

جدید بشه.

- یعنی چی جدید بشه؟

یعنی این که میویس جدید بود. کارای جدید می‌کرد.

- منظورت چیه جدید بشه؟

منظورم اینه که بخواد یه جور جدیدی رفتار کنه دیگه.

- میویس بچه هم داره؟

آره.

- بچه میویس چه طوره؟

خیلی بامزه هست. خیلی اُسگله.

- اون هم شبیه دراکولاهاست؟

نه قیافه‌اش مثل آدماس. نصف آدمه، نصف دراکولا.

- چه چیز اون مثل دراکولا هست؟

قیافه‌اش مثل آدماست. کارای عجیب و غریب هم بلد نیست، ولی نصفش از دراکولاست. دندونش

کوچیکه، مثل آدما.

- رضا جان برام بگو ببینم توی هتل ترانسیلوانیا آدم‌ها خوبند و هیولاها بد؟
نه، هر دو تاشون خوبند، ولی هیولاها بهترند.
- چرا بهترند؟
چون که کاری به کار کسی ندارند، ولی آدم‌ها مثلاً ونهلسینگ‌ها، می‌خواستند بی‌خود هیولاها رو بکشند.
- توی هتل ترانسیلوانیا آخرش آدم‌ها با هیولاها دوست می‌شدند یا نه؟
آره، دوست می‌شدند. حتی ونهلسینگ که دشمن لولوخان بود هم با هیولاها دوست می‌شه.
- به نظرت خوبه که آدم‌ها با هیولاها دوست باشند؟
آره.
- برای چی خوبه؟
چون که خوبه دیگه. هیولاها خیلی خوبند.

۲۵-۲- مصاحبه با باران، ۱۲ ساله

دوستام می‌گن، بابا و مامانمون دایم کانال عوض می‌کنن، تا مبادا ما یه صحنه‌ای ببینیم.

تذکر پژوهشگر:

مصاحبه با باران در محیط یکی از پارک‌ها انجام شد. او به تنهایی آمده بود تا بازی کند. اول که به سمت او رفتم خودم معرفی کردم و از او خواستم که با اون بدمینتون بازی کنم، بعد از نیم ساعت بازی و صمیمی‌تر شدن مشغول صحبت با او شدم و خواستم از او که خودش بیش‌تر معرفی کند. تقریباً یک ساعت با هم صحبت کردیم. البته برای صحبت با او وقت بیش‌تری نیاز داشتم، اما باران گفت که باید به خانه برگردد.

- خوب باران جان، بازی خوب بود؟

آره، خیلی خوب بود.

- باران گفتی کلاس چندمی؟

کلاس ششم.

- خواهر یا برادر داری؟

خواهر.

- بزرگ‌تر از خودته؟

آره.

- چندسالشه؟

۱۵-۱۶ سال این طورا.

- مامانت شاغله؟

آره.

- کجا کار می‌کنه؟

تو شرکت.

- بابا چی؟

سوپر داره.

- همیشه تنها میایی پارک؟

نه، ولی بعضی اوقات که مامانم حوصله نداره، می‌گه خودت برو.

- خونتون نزدیکه؟

آره، همین بغله.

- نمی‌ترسی تنها؟

نه.

- دوست داری مامان بیاد یا تنها باشی؟

نه تنها.

- چرا؟

این جووری بیش‌تر خوش می‌گذره.

- مگه وقتی مامان هست، چی می‌شه؟

هی می‌خواد گیر بده به آدم.

- گیر، مثلاً چی می‌گه؟

نمی‌ذاره راحت باشم.

- یعنی چه جووری؟

وقتی تنهام با دوستانم می‌ریم به پسرا می‌خندیم.

- وقتی مامان هست اجازه نمی‌ده یا می‌ده؟

نه دیگه، پیش اون که نمی‌شه.

- چرا؟

خب دعوا مون می‌کنه.

- برای چی توی پارک به پسرها می‌خندی؟

اونا ما رو مسخره می‌کنن، ما هم مسخره‌شون می‌کنیم.

- از چه نظر مسخره می‌کنن؟
- به لباسامون یا به موهامون می‌خندن.
- بیش‌تر چی تنت می‌کنی، میایی اینجا؟
- هر روز یه چیزی تنم می‌کنم.
- بیش‌تر چه مدلی تنت می‌کنی؟
- مٹ لباس‌هایی که اُکیا تنش می‌کنه.



- اُکیا کیه؟
- والا نمی‌دونی.
- نه خاله، چیه؟
- یه سریاله عاشقونه اس.
- موضوعش چی هست؟
- دوتا پسر اُکیا رو دوست دارن، اُکیا هم همه‌اش گریه می‌کنه.
- این فیلم رو دوست داری؟
- هر روز می‌دیدم، ولی دیگه الان تموم شدش.
- اِ، خب چرا دوستش داری؟

عاشق اکیام.

- اُکیا چه جوریه؟

خیلی خوبه.

- از چه نظر می گی خوبه؟

با کمال مهربونه، به اون دختر فقیره کمک می کنه، ازش هی دستمال می گیره.

- کمال کیه؟

دوست پسرشه.

- اُکیا و کمال با هم چه جورین؟

خیلی خوبن با هم، ولی یهو بد می شن.

- مثلاً چه موقع هایی خوبن؟

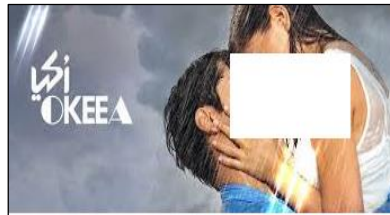
وقتی کمال اُکیا رو بغل می کنه، با هم خوبن.

- دیگه چه کارهایی می کنه؟

همه کار می کنن.

- مثلاً چه کاری؟

با هم کشتی می رن، بغل می کنن یه کارا دیگه هم می کنن، ولی نمی گم.



- چرا؟

نمی خوام بگم.

- یکی از بچه ها بهم می گفت که انگار صحنه های نامناسب برای بچه ها داره، درسته؟

آره داره، ولی من که بچه نیستم.

- تو پس چی هستی؟

من بزرگم، فقط هم فیلم بزرگونه می بینم.

- باران به نظرت آدم چه زمانی بزرگ می شه؟

بتونه کارای آدم بزرگا رو بکنه دیگه.

- مثلاً چی عزیزم؟

این که تنهایی جایی بره، حرف خودش حرف باشه، کسی نتونه بهش اجبار کنه.

- پس یعنی کارهایی که آدم‌های کوچیک و بچه نمی‌تونن انجام بدن؟
- نه دیگه، اونا هم‌هش تحت نظر دیگرانن، می‌ترسن تنهایی برن جایی، لوسن کلاً.
- تو از چه زمانی فهمیدی بزرگی؟
- از وقتی که خودم تنها می‌رم پارک یا با دوستانم که از خودم بزرگ‌ترن صحبت می‌کنم، من مٲ اُکیا می‌خوام بشم.
- از چه نظر؟
- کارایی که اون می‌کنه رو منم بکنم.
- چه کارهایی؟
- می‌خوام موهام رو مٲ اون بلند کنم، متوسطه هم که رفتم، می‌خوام موهام رو رنگی کنم.
- چرا حالا شبیه اُکیا؟
- چون الآن اون مدلی مده، مگه ندیدی این مغازه لوازم آرایشی رو شیشه‌اش تبلیغ رنگ اُکیا رو کرده، هر دفعه رد می‌شم، دلم می‌خواد برم موهام رو مٲ اون کنم.



- مامانت اگر اجازه نده رنگ کنی، چه کار می‌کنی؟
- انقققد با اون حرف می‌زنم تا اجازه بده.
- اگه بازم اجازه نداد چی؟
- شروع می‌کنم به گریه کردن تا اجازه بده، مٲ خواهرم.
- خواهرت کی گریه می‌کنه؟
- وقتی می‌خواد کاری بکنه که اجازه ندن بهش، گریه می‌کنه.
- بعد به خواسته خودش می‌رسه؟
- آره دیگه، مامانم خسته می‌شه.
- چه چیزی از اُکیا یاد گرفتی؟
- همین که چه جور لباس بپوشم.
- چه جور لباس می‌پوشه؟
- لباساش خیلی قشنگه، گفتم که مٲ اون لباس ورزشی می‌پوشم.

- یه مدل دیگه‌اش رو هم بهم می‌گی؟
- اکیا شلوار تنگ مشکی با کتونی رنگی و پیراهن داره، خیلی بلند دکلمه اس، اونم خیلی دوس دارم.
- پیراهن دکلمه خودت داری؟
- نه، هی به مامانم می‌گم می‌خوام گوش نمی‌ده.
- چرا؟
- می‌گه برا بچه‌ها دکلمه قشنگ نیس.
- تو برای چی دکلمه رو خیلی دوست داری؟
- چون هم اکیا خیلی می‌پوشه، هم این که خواهرمم داره، منم می‌خوام بخرم.
- مامانت برات می‌خره؟
- نه، ولی خودم می‌رم می‌خرم.
- خودت تنهایی؟
- آره با دوستانم می‌رم می‌خرم، چون خیلی دلم می‌خواد.
- اگر مامانت دعوات کرد چی؟
- مهم نیست اصلاً، چون من می‌خوام که داشته باشم.
- اگر مامانت از تو ناراحت شد چی؟
- خب می‌رم بغلش می‌کنم.
- حالا باران جان، می‌شه بهم اون چیزی که اون موقع کامل نگفتی در مورد این که چه کاری می‌کردن اکیا و کمال رو بگی.
- چی رو؟
- همین کارهایی که اکیا می‌کرد، گفتی نمی‌گم.
- آهان اممم می‌گم، ولی به یه شرطی.
- قبول، حالا بگو چه شرطی؟
- این که یه دست دیگه بدمینتون بازی کنی باهام.
- باشه عزیزم، خب حالا بهم بگو؟
- ببین، بعضی اوقات مث اون دفعه که کمال بردش کشتی، صحنه بد داره.
- یعنی چیه؟
- لباسش رو درآورد، بوسش کرد، بقیه‌اش رو دیگه مامانم نداشت ببینم.
- با مامانت می‌بینی؟
- آره مامانم مشغول کاره همه‌اش، ولی اونم می‌بینه.
- مامانت صحنه بد میاد چه کار می‌کنه؟

می‌زنه کانال بعدی.

- چرا می‌زنه کانال بعدی؟

فکر می‌کنه برام بده.

- از نظر خودت برات بد نیست؟

نه.

- چرا همچین فکری می‌کنی؟

چون من بزرگ شدم، بچه که نیستم کانال رو هی عوض کنه.

- وقتی مادرت کانال رو عوض می‌کنه، تو چه کار می‌کنی؟

من که خودم می‌دونم، وقتی می‌زنه کانال بعدی، یعنی دارن همو بوس می‌کنن.

- دوست‌های تو هم اُکیا رو می‌بینن؟

آره.

- دوست‌هات چی، اون‌ها چیزی تا حالا در این مورد نگفتن؟

دوستام می‌گن، بابا و مامانم دایم کانال عوض می‌کنن، تا مبادا ما یه صحنه‌ای ببینیم.

- تو اگه بزرگ شی و مامان بشی، اجازه می‌دی بچه‌ات چنین چیزهایی رو ببینه؟

نه.

- چرا؟

چون به درد بچه‌ها نمی‌خوره.

- چرا پس خودت می‌بینی؟

من که بچه نیستم.

- چرا فکر می‌کنی که بچه نیستی؟

چون من با بچه‌های بزرگ‌تر از خودم همه‌اش دوس می‌شم و همه چی می‌دونم.

- یعنی تو مدرسه دوست‌های بزرگ‌تر داری؟

نه تو پارک.

- چند سالشونه؟

کلاس هشتم، نهم.

- مامانت نمی‌گه با همسن‌های خودت دوست بشو؟

نه.

- خوب گفتی چون با بزرگ‌تر از خودت می‌گردی، همه چیز رو می‌دونی؟

آره.

- مثلاً چی؟

- همه چی، هر چی هم ندونم می‌رم سرچ می‌کنم.
- تا حالا شده چیزی ندونی بری سرچ کنی؟
آره یه بار معنی یه فوش (فحش) رو بلد نبودم، رفتم نگاه کردم.
- چی بود؟
نمی‌دونم یادم رفته.
- چند وقت هست که سرچ می‌کنی؟
یه چند سالی هست.
- چه جوری شد که با سرچ کردن آشنا شدی؟
معلم‌هامون خب تحقیق اینا می‌دن، یاد گرفتم.
- دیگه در مورد چه چیزهایی می‌ری سرچ می‌کنی؟
همینایی که گفتم بیش‌تر در مورد اُکیا که گفتم.
- تو حالا کجا اُکیا رو می‌بینی؟
جم نشون می‌داد قبلاً.
- مامانت یا بابا نمی‌گن که جم رو نگاه نکن.
نه، فقط بچه بودم قفل کرده بودن.
- آهان یعنی نمی‌دیدى؟
آره مثلاً.
- مثلاً چرا، یعنی می‌دیدى؟
وقتی می‌رفتن بیرون، رمزش رو می‌زدم، می‌دیدم.
- از کجا رمزش رو یاد گرفتی؟
انقد دکمه‌ها رو زدم تا فهمیدم.
- وقتی رمز می‌زدی چی می‌دیدى؟
همین جم رو دیگه.
- می‌دونم منظورم چه فیلمی بود؟
یادم نی اسمش رو، آخه زیاد نمی‌دیدم که فقط بعضی اوقات نگاه می‌کردم.
- داستانش یادت نیست؟
نه.
- مَث این اوکیا بود؟
تقریباً اون جا دختره بد بود.
- اسمش چی بود؟
سمر.



- سمر چه جوری بود؟
- خیلی بدجنس بود، همه رو اذیت می‌کرد و دعوا می‌کرد.
- دیگه چی؟
- همین، آخه من هر روزش رو نمی‌دیدم که.
- دوست‌هاش هم می‌دیدن؟
- یکی از دوستانم می‌دید.
- در موردش با هم حرف می‌زدین؟
- آره، زمانی که نمی‌دیدم، ثمین بهم می‌گفت که چی شده.
- ثمین هم شبکه‌هاشون قفل داشت؟
- نه اونا نداشتند.
- ثمین بیش‌تر چه چیزی در مورد این سریال می‌گفت؟
- همه‌اش دعوا داشتن دیگه، تو سریال هم هی خیانت می‌کردن بهم.
- خیانت به چی می‌گن؟
- به این که هی مرد با دوتا زن بخوابه.
- پس منظورت از خیانت اینه؟
- آره. اون چیزی که من می‌دونم، یعنی این.
- نظرت درباره خیانت چیه؟
- خیلی بده.
- از کجا متوجه این مسأله شدی؟
- همه می‌گن که بده، تو سریال هم کسی که خیانت می‌کنه رو هیچ کس دوست نداره.
- نظر دوست‌های خودت در این باره چیه؟
- اونا هم مٹ من بدشون میاد از خیانت.
- این سریال سمر حالا به جز خیانت کردن، چه چیزی داره که آدم جذبش می‌شه؟

من بیش تر به خاطر قیافه سمر نگاه می کنم.

- چه جوریه؟

خیلی جذابه مخصوصاً چشماش که سبزه.

- دوستت چی، اون به خاطر چی نگاه می کنه؟

اون مٹ من که معتاد اُکیا بودم، معتاد این بود.

- دوست داری چشمهات مثل سمر سبز باشه؟

آره خیلی.



- دیگه چه فیلمهایی دیدی؟

سریال کاخ نشینان.



- سریالش چه جوریه، داستانش رو بهم می گی؟

خیلی غمه.

- موضوعش چی هست؟

دختره عاشق یه پسره هس، ولی مامان و باباش نمی ذارن با هم ازدواج کنن.

- خوب بعدش چی می شه؟

هیچی دیگه، دختره می ره فرار می کنه با پسره ازدواج می کنه.

- کدوم شخصیت رو دوست داری؟
- از دختره خوشم نیامد، خیلی لجباز هست.
- از کی خوشت میاد؟
- هیچ کدوم، فقط اُکیا رو دوس دارم.
- تو جم جونیور کارتون هم می‌بینی؟
- نه بابا کارتون برا بچه‌ها هست، من و دوستم فقطط جم سریال می‌بینیم.
- هیچ کارتونی علاقه نداری؟
- نه، فقط سریال دوس دارم.
- دختر همسایه ما هم سریالا رو می‌بینه و هم کارتونها رو، تو این جور نیستی؟
- نه، من فقط سریال علاقه دارم.
- کارتون السا و آنا رو نگاه نمی‌کنی؟
- نه، فقط یه بار اونم به اصرار دخترخاله‌ام دیدم.
- دوستش نداری؟
- قشنگه، ولی برا من جذاب نیس.
- چرا؟
- من کلاً کارتونی نیستم.
- دوست‌های خودت چی؟
- اونم بهم می‌گه هر کی این کارتونا رو ببینه، بچه اس هنوز.
- مگه آدم بزرگ‌ها کارتون نمی‌بینن؟
- نه، اصلاً.
- کارتون‌های خیلی زیادی الان می‌سازن برای بچه‌های هم سن تو، اون‌ها رو هم دوست نداری؟
- نه، ما ایران رو که کلاً قطعش کردیم، جم جونیور هم نمی‌بینم، چون سریالا از دستمون می‌ره.
- تا حالا هیچ کارتون ایرانی ندیدی؟
- نه.
- چرا ایران رو قطع کردین؟
- نمی‌دونم، بابام قطعش کرد دیگه.
- تو حتی توی بچگی خودت هم کارتون ندیدی؟
- نه، فقط یه بار پلنگ صورتی رو دیدم.
- چه طور بود؟
- چررت.

- چرا؟
- واقعاً مسخره اس، یعنی چی آخه.
- از چه نظر می گی مسخره هست؟
- هیچ جذابیتی توش به کار نرفته که آدم ببینه، باز جم کارتوناش بهتره.
- تو جم جونیور چه کارتونی تا حالا دیدی؟
- باربی.



- دوستش داشتی؟
- آره، قشنگ بود.
- داستانش چی بود؟
- دوست پسر باربی اومده بود خونه باربی.
- خوب چی شد؟
- هیچی خونه نامرتبه، به عالمه اکلیل ریخته بود زمین، خیلی، بعد باربی سریع خونه رو جمع و جور کرد، با دوس پسرش رفتن بیرون.
- بعد چی شد؟
- هیچی رفتن گردش دیگه.
- باربی عاشقانه هست؟
- زیاد نه.
- صحنه بد نداره؟
- نه بابا! فقط بعضی اوقات همین بوس می کنن همو.
- دوست هات هم باربی رو می بینن؟
- تو بچگی شون دیدن.
- باربی بیش تر علاقه داری یا السا و آنا؟
- باربی بیش تر دیدم، ولی خب السا و آنا هم بدک نیس.



- لباس‌های باربی قشنگ‌تره یا السا و آنا؟
- اوووم جفتشون قشنگه، ولی خب لباسا باربی رو بیش‌تر دوست دارم.
- چه جوریه لباساش؟
- مثل لباسا اُکیا چسبونه.
- تو این مدل لباس‌ها رو دوست داری؟
- آره.
- لباسا السا و آنا چه طوریه؟
- اون از این لباس بلندا دنباله‌دار اس.
- بیش‌تر دنباله‌دار دوست داری یا چسبون؟
- چسبون.
- چرا؟
- خب اون هیکل رو خیلی قشنگ‌تر نشون می‌ده.
- مدل موهای باربی و السا چه طوریه؟
- باربی موهاشو می‌بنده، السا هم موهاش رو بافته.
- موهاشون چه رنگیه؟
- بلونده، خیلییییی قشنگه.
- بزرگ شی، دوست داری موهاش رو بلوند کنی؟
- خیلییییی، حتی الانم به مامانم می‌گم، موهاش رو بلوند کنه، گوش نمی‌ده.
- دوست داشتی موهاش مشکلی نبود؟
- وای خیلی، گاهی اوقات با خودم آرزو می‌کردم ای کاش که بور بودم.
- چرا رنگ بور رو این قدر دوست داری؟
- خب واقعاً قشنگه.

- الآن هم باربی رو می بینی؟
- نه دیگه، قبلاً می دیدم الآن اُکیا رو می بینم.
- اُکیا موهایش چه طوریه؟
- اون قهوه‌ایه، ولی خب من بلوند رو بیش تر دوست دارم.
- ... خاله بیا بریم بازی کنیم، الآن دیگه مامانم دعوام می کنه، دیر برم.
- باشه عزیزم.

۲۶-۲- مصاحبه با مهسا، ۱۰ ساله

- دوست‌ها ت موهایشون رو رنگ می کنن؟
کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهایش رو مثل کتی پری آبی کرده بود.

- سلام مهسا، خوبی؟
- مرسی خوبم.
- مهسا خانوم چند سالته؟
- ۱۰ سالمه.
- کلاس چندمی؟
- چهارم.
- برادر یا خواهر داری؟
- بله، یه برادر دارم که کلاس یازدهمه.
- مامانت شاغله؟
- نه، خونه داره.
- همیشه پیش شما هست؟
- آره، همیشه تو خونه با هم هستیم.
- داداشت چه طور؟
- نه، اون می ره سرکار، پیش بابام کار می کنه.
- چه کاری؟
- کارای ساختمونی و گچ‌بری و این جور کارا.
- تو دوست داری کار کنی؟
- آره، منم دوست دارم کار کنم و پول دربیارم.

- چه کاری؟
- می‌خوام برم پیش بابام کار کنم.
- بابات چی می‌گه؟
- می‌گه سنت کمه، اون کارم پسرونه اس.
- به نظر تو هم اون کار پسرونه هست؟
- نه.
- چرا، مگه کار سختی نیست؟
- عیبی نداره، منم می‌تونم.
- مگه مامانت از این کارها کرده یا می‌کنه؟
- نه، مامانم تو خونه اس.
- پس تو چرا دوست داری از این کارها بکنی؟
- خب فرقی نمی‌کنه پسر و دختر، کار سختی نیست.
- دوست نداری کار دیگه‌ای بکنی؟
- چرا، مامانم داره بهم خیاطی یاد می‌ده.
- الان زود نیست کار یاد بگیری؟
- چرا، مامانم می‌گه خیلی زوده کار کنی و نمی‌ذاره کار کنم با چرخ خیاطی، اما اصرار کردم یاد بده تا وقتی بزرگ شدم، کار کنم پول دربیارم.
- چرا نمی‌گذاره با چرخ خیاطی کار کنی؟
- می‌گه خطرناکه.
- چرا می‌خوای زود کار کنی؟
- تا پول دربیارم.
- برای چی پول می‌خوای؟
- لباس بخرم، عروسک بخرم، گل بخرم، اسب بخرم، لاک بخرم، وسایل آرایشی بخرم.
- مگه الان لباس و عروسک نداری؟
- دارم ولی خیلی کم ان، بیش‌تر می‌خوام.
- چرا لباس بیش‌تری می‌خوای؟
- چون لباس خوشگل زیاده، هر روز لباسای قشنگ جدیدی میان، می‌خوام اونا رو بخرم.
- کجا می‌بینی لباسای جدید میان؟
- توی اینترنت، فیلمای ترکیه، تلگرام، اینستاگرام.
- لباس‌های جدید چه طورن؟

مثلاً توی فیلمای ترکیه نشون می‌ده، پلیوراشون خیلی قشنگه، رنگ پلیوراشون، یقه‌شون، خیلی خوشگله.

- کدوم فیلم ترکیه؟



تنها یک نفس.

- کجا فیلم رو می‌بینی؟

تلوزیون می‌بینم، شبکه ترکیه.

- ماهواره دارین؟

بله.

- لباس‌های توی فیلم چه طوری هستن که خوشت میاد؟

لباسای مجلسی خیلی قشنگی دارن، اون بار نفس یه لباس خوشگل قرمز پوشیده بود تو مهمونی، بلند بود، کنار پاش یه چاک داشت، لباس خیلی قشنگی بود، خودشم هم قدش بلند بود، هم خوشگل بود.

- نفس آدم خوبیه؟

معمولیه، ولی خیلی خوشگله، لباسای خیلی خوشگلی می‌پوشه.

- نفس چه کار می‌کنه، داستان فیلم چیه؟

نفس عاشق یامان می‌شه و سعی می‌کنه، حالش رو خوب کنه.

- این فیلم رو دوست داری؟

خیلی دوستش دارم، یه عالمه گریه کردم موقع دیدنش.

- چرا؟

وقتی می‌دیدم توانا سکین رو اذیت می‌کنه، ناراحت می‌شدم.

- تو هم دوست داری عاشق بشی؟

آره.

- چرا؟

خیلی خوبه یکی رو دوست داشته باشی اونم دوستت داشته باشه.

- چرا خوبه یکی دوستت داشته باشه؟
- آدم خوشحال می‌شه یکی براش گل بخره، کادو بخره، ببرتش بیرون.
- مگه بابا و مامانت این کار رو نمی‌کنه؟
- نه، بابام اکثراً سر کاره، وقت نمی‌کنه ببرتم بیرون، چیزی هم می‌گم بخره یادش می‌ره، مامانمم تنهایی من رو جایی نمی‌بره.
- اگه مامان و بابات بهت توجه کنن، باز هم دوست داری عاشق بشی؟
- نمی‌دونم (می‌خندد).
- گفتی اسب هم دوست داری، چرا دوست داری اسب بخری؟
- دوستم می‌ره کلاس اسب سواری، خیلی قشنگه اسبش، منم می‌خوام اسب بخرم.
- تو چرا کلاس سوارکاری نمی‌ری؟
- بابام می‌گه گرونه.
- پول کلاسش چه قدره؟
- نمی‌دونم، بابام می‌گه زیاده.
- پس دوست‌های تو چرا می‌رن؟
- اونا چیزای گرون دوست دارن.
- مثلاً چه چیزهای گرونی دوست دارن؟
- می‌رن اسب سواری، مسافرت می‌رن ترکیه، لباساشون رو از ترکیه می‌خرن، زیاد می‌رن رستوران، وسایل آرایشیشون گرونه.
- تو هم دوست داری مثل اون‌ها باشی؟
- آره.
- ناراحت می‌شی چرا کارهایی که اون‌ها انجام می‌دن رو تو انجام نمی‌دی؟
- آره.
- چرا، چه طور می‌شه که ناراحت می‌شی؟
- هم کلاسیام میان از لباساشون می‌گن، هی میان می‌گن کجاها می‌رن، چیا می‌خورن، منم ناراحت می‌شم، دلم می‌خواد جای اونا بودم.
- چرا از ترکیه لباس می‌خرن؟
- زیاد می‌رن ترکیه، می‌گن لباسای اونا بهتره، از اون‌جا می‌خرن، با کلاس ترم هست.
- الان که نمی‌تونن برن ترکیه، چه کار می‌کنن؟
- اینترنتی می‌خرن.
- چه چیز لباس‌های ترکیه با کلاس‌تره؟

- کلاً بهترن. رنگشون، جنسشون، مدلاشون.
- چه کار کنیم لباس‌های ما هم مثل اونا بشه؟
نمی‌دونم، نمی‌شه (می‌خندد).
- چرا نمی‌شه؟
خب اونا ترکیه ان، فرق دارن.
- ترکیه چه چیزش از ما بهتره؟
خیلی چیزاش. آداماش، شهراش، پولشون، لباساشون، همه وسایلشون.
- چرا این طوری فکر می‌کنی؟
خب می‌بینم توی تلویزیون، بابام می‌گه.
- توی تلویزیون چی می‌بینی؟
بابام که اخبار می‌بینه، می‌گه ایران جنگه توش، همه چی گرونه.
- بابات چی می‌گه؟
اونم عصبانی می‌شه، می‌گه دارن ایران رو نابود می‌کنن.
- تو چه طور فکر می‌کنی؟
من نمی‌دونم چیزی.
- دوست‌های تو از غذاهاشون هم می‌گن؟
آره، عکس می‌ذارن.
- کجا عکس می‌گذارن؟
واتس‌آپ.
- چرا عکس می‌گذارن؟
نمی‌دونم، شاید می‌خوان بگن این غذا رو خوردن.
- راجب غذاهاشون چی می‌گن؟
خیلی پز می‌دن! میان می‌گن رستوران «ماهی خوب» میز رزرو کردن، خیلی شلوغ می‌شه، خیلی گرونه، از غذاهاشون می‌گن که چی خوردن و چه طوری بود.
- تو چی می‌گی بهشون؟
من خوشم نمیداد ازشون، هی پز می‌دن.
- با دوست‌ها دعوا هم می‌کنی؟
نه، بعضی وقتا می‌گم چرا این‌ها رو می‌ذارین؟
- اونا چی می‌گن؟
می‌گن خوشمون میاد می‌ذاریم، منم بلاکشون می‌کنم.

- از این دوست‌ها زیاد داری؟
- نه، فقط سه‌تا از هم کلاسیام این طورین، پانیذ و حسنا و مریم.
- گفتی می‌خواهی پول دربیاری لاک و لوازم آرایشی بخری، چرا می‌خواهی لاک بخری؟
- من خیلی لاک دوست دارم، خیلیم لاک دارم.
- آگه خیلی لاک داری، پس چرا بازم می‌خواهی لاک بخری؟
- خیلی لاک دارم، اما بیش‌تر رنگا رو ندارم، می‌رم مغازه لاک فروشی، بازم دلم می‌خواد بخرم.



- چرا دوست داری وسایل آرایشی بخری؟
- خوشگل‌ترم می‌کنن.
- چرا می‌خواهی خوشگل‌تر شی؟
- خب همه دوست دارن خوشگل‌تر بشن.
- تو چرا می‌خواهی خوشگل‌تر بشی؟
- آگه خوشگل‌تر بشم، بیش‌تر بهم توجه می‌کنن و می‌گن خوشگلم.
- کی بیش‌تر بهت توجه می‌کنه؟
- همه، مامان و بابام، داداشم، دوستانم و هم کلاسیام، دختر داییم.
- چرا می‌خواهی بیش‌تر بهت توجه کنن؟
- به حرفام گوش می‌دن، چیزی که می‌خوام رو می‌خرن، وقتی ناراحتم متوجهم می‌شن و بهم توجه می‌کنن.
- حرف‌ها چی هست؟
- من می‌خوام برم بیرون، من رو نمی‌برن یا یه لباسی رو دوست دارم، برام نمی‌خرنش. هر چه قدر می‌گم بریم بیرون شام بخوریم، گوش نمی‌کنن.
- یعنی چی وقتی ناراحتی متوجه نمی‌شن؟
- من از دستشون ناراحت می‌شم و اصلاً مهم نیست براشون.
- از دست کی ناراحت می‌شی؟

- از دست مامان و بابا و داداشم، از دست دوستانم.
- چرا از دست مامان و بابات ناراحت می‌شی؟
- گفتم دیگه، منو بیرون نمی‌برن، برام چیزی نمی‌خرن، به حرفام گوش نمی‌دن.
- وقتی مامان و بابات بهت گوش نمی‌دن، حرف‌های خودت رو به چه کسی می‌گی؟
- یه دوست صمیمی دارم همسایمونه، اسمش سارا هس. با اون همه چی رو به هم می‌گیم.
- به هم دیگه چی می‌گین؟
- ما همه چیز رو می‌گیم به هم، این که مامان و بابامون بهمون گوش نمی‌ده، در مورد درسامون، در مورد فیلم و کارتون.
- داداشت چه طور، اون چه طوری ناراحتت می‌کنه؟
- موبایلش رو نمی‌ده بازی کنم.
- چرا موبایلش رو نمی‌ده؟
- می‌گه خرابش می‌کنی.
- تو خودت موبایل نداری؟
- نه.
- دوست‌های تو چه طور؟
- چندتا از هم کلاسیام دارن.
- تو هم دوست داری داشته باشی؟
- آره، ولی نمی‌خرن برام، می‌گن زوده برات.
- بقیه دوست‌هات چرا ندارن؟
- بعضیاشون پول ندارن، بعضیا هم مثل من، مامان و باباشون می‌گن زوده.
- ناراحت نمی‌شین که شما موبایل ندارین و بعضی از دوست‌های شما دارن؟
- من نه، ولی بعضی دوستانم ناراحت می‌شن و گریه می‌کنن.
- تا حالا دیدی گریه کنن؟
- اولای چهارم که می‌رفتیم مدرسه، یه بار یکی از هم کلاسیامون داشت از بازیای توی موبایلش می‌گفت، یهو یکی از دوستانم گریه کرد.
- چرا گریه کرد؟
- فکر کنم چون اونم می‌خواست موبایل داشته باشه، اما برایش نمی‌خریدن.
- تو چرا ناراحت نمی‌شی؟
- من قراره برام ششم بخرن، الان موبایل مامانم و داداشم رو استفاده می‌کنم.
- تو از موبایل مامان و داداشت هر روز چه قدر استفاده می‌کنی؟

سه ساعت یا چهار ساعت.

- مامانت چیزی نمی‌گه؟

چرا، می‌گه کم‌تر استفاده کن.

- دوست‌های تو که موبایل دارن، موبایلشون رو کی خریدن؟

نمی‌دونم، از قبل داشتند. بعضیاشونم بعد این‌که مدرسه مجازی شد خریدن.

- با موبایلشون چه کارهایی می‌کنن؟

اینترنت می‌رن، واتساپ دارن، بازی می‌کنن.

- چه بازی‌هایی می‌کنن؟

نمی‌دونم.

- تو خودت با موبایل مامان و بابات و داداشت بازی می‌کنی؟

آره.

- چه بازی؟

کندی کراش، بازیای باربی، ماشین بازی.



- دوست‌های تو توی اینترنت چه کار می‌کنن؟
- کارتون می‌بینن، عکس دانلود می‌کنن، درس می‌خونن.
- کارتون چی می‌بینن؟
- نمی‌دونم.
- تو هم کارتون می‌بینی؟
- آره.
- کارتون چی می‌بینی؟
- باب اسفنجی می‌بینم.



- دیگه چیزی نمی‌بینی؟
- نه، من زیاد کارتون نمی‌بینم.
- باب اسفنجی رو دوست داری؟
- آره، خیلی دوستش دارم.
- چرا؟
- باعث می‌شه بخندم، خیلی خوبه (می‌خندد).
- داستانش چه طوریه؟
- چندتا دوستن که زیر آب زندگی می‌کنن و یه رستوران هست که باب اسفنجی اون جا کار می‌کنه.
- مهسا بیرون هم می‌ری؟
- زیاد نه، بیش‌تر می‌ریم خونه مامان بزرگم.
- خونه مامان بزرگت چه کار می‌کنی؟
- با دختر دایمام و پسر دایمام بازی می‌کنیم، فیلم می‌بینیم، حرف می‌زنیم.
- چه فیلمی می‌بینی؟
- پایتخت می‌بینیم.



- فقط؟
- آره، فقط پایتخت می‌بینیم.
- چرا دوستش داری؟
- خیلی خنده داره.
- بازی چی، چه بازی‌هایی می‌کنین؟
- وسطی بازی می‌کنیم، دوچرخه سواری می‌کنیم، اسکیت سواری می‌کنیم، خیلی بازی می‌کنیم.
- همه تون خونه مادر بزرگت دوچرخه دارین؟
- نه، خونه مون تو یه ساختمونه.
- چندتا دختر دایی و پسر دایی داری؟
- دوتا پسر دایی دارم، سه تا دختر دایی.
- درباره چی با هم حرف می‌زنین؟
- راجع به همه چی، فیلم و کارتون، بازی، همه چی.
- چه قدر خونه مامان بزرگت می‌رین؟
- هفته‌ای دو بار.
- تو بیش تر دوست داری با موبایل بازی کنی یا با پسر دایی‌ها و دختر دایی‌ها بازی کنی؟
- من دوست دارم با موبایل بازی کنم.
- چرا بازی با موبایل رو ترجیح می‌دی؟
- من توی موبایل ماشین می‌روم، بازی باربی می‌کنم، ناخنای باربی رو درست می‌کنم، رنگ موهاش رو عوض می‌کنم که اصلاً تو واقعیت نمی‌تونم این کارا رو انجام بدم و این خیلی برام هیجان‌انگیزه.



- دوست داری ماشین برونی؟
- آره، خیلی خوبه ماشین روندن.
- چرا؟
- چون آدم شبیه آدم بزرگا می شه.
- سرعت رو هم دوست داری؟
- آره، ولی نه زیاد.
- چیزهای هیجان انگیز دیگه هم دوست داری؟
- آره، شهربازی رو خیلی دوست دارم، ولی نمی شه برم.
- چرا نمی شه بری؟
- بعد کرونا مامانم اجازه نداده برم، الانم که بستنش.
- قبلاً شهربازی می رفتی؟
- آره.
- با کی؟
- با دوستانم و باباهاشون یا با داداشم.
- الان به خاطر کرونا زیاد بیرون نمی ری؟
- آره، مامانم اجازه نمی ده بیرون برم.

- پس سارا رو کجا می‌بینی؟
- میاد تو حیاط ما دوتایی بازی می‌کنیم و حرف می‌زنیم.
- گفتی که تو بازی می‌توننی ناخن‌های باربی رو درست کنی، مگه این رو تو واقعیت نمی‌توننی برای خودت انجام بدی؟
- می‌تونم ناخن‌ها رو لاک بزنم، اما رنگای لاکم کمه، به اندازه رنگای باربی نیست.
- موهاش رو هم نمی‌توننی رنگ کنی؟
- نه، اجازه نمی‌دن.
- چرا؟
- می‌گن زشته، بچه هستی.
- دوست داری رنگ کنی؟
- آره.
- چه رنگی؟
- طلایی یا قهوه‌ای.
- چرا دوست داری رنگ کنی؟
- چون رنگ موهای خودم رو دوست ندارم.
- موهای خودت چه رنگی هستن؟
- مشکی.
- چرا رنگ موهای خودت رو دوست نداری؟
- طلایی خیلی بهتر از مشکیه.
- رنگ موی طلایی رو کجا دیدی؟
- توی فیلما، بازی باربی، عروسی.
- دوست‌هاش موهاشون رو رنگ می‌کنن؟
- کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهاش رو مثل کتی پری آبی کرده بود.
- خوب شده بود موهاش؟
- آره خیلی بهتر از مال من بود.
- اون رنگ موی آبی رو از کتی پری یاد گرفته بود؟
- آره، از اون خواننده خوشش میاد. از اون یاد گرفته بود.



- این خواننده رو خیلی دوست داره؟
آره.

- چه کارهایی براش می کنه؟



همه آهنگاش رو داره، گوش می ده همه اش رو، یه پیرهن داره عکسش روی اون، یه عالمه عکس داره ازش.

- تو خودت از خواننده ها خوشت میاد؟

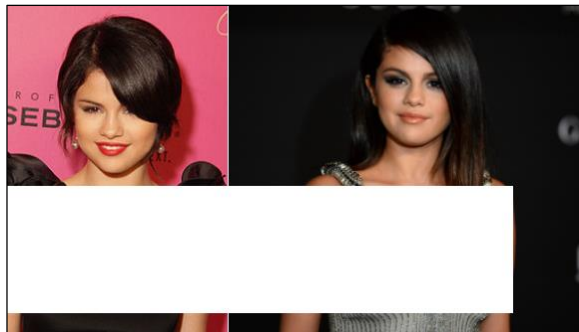
من کس خاصی رو دوست ندارم، ولی من بیش تر ایرانی گوش می دم.

- چی گوش می دی؟

رپ گوش می دم، محسن یگانه گوش می دم، حامد همایون گوش می دم.

- دوست های تو چی، اون ها طرف دار خواننده ها هستن؟

تو کلاس ما بیش تر دوستام طرف دار سلنا گومزن.



- می‌شناسیش؟

آره دوستش دارم، گوش می‌دم، ولی نه به اندازه دوستام.

- دوست‌های تو خیلی بیش‌تر گوش می‌دن؟

آره، هم کلاسیام بعضیاشون انگلیسی بلدن، اونا بیش‌تر گوش می‌دن.

- کدوم آهنگش رو دوست داری؟

Lose you to love me.

- می‌دونی توی آهنگ چی می‌گه؟

نه.

- پس چرا گوش می‌دی؟

قشنگه، صداش خوبه، آهنگش خوبه، خودشم خیلی خوشگله.

- توی شبکه‌های اجتماعی دنبالش می‌کنین؟

من ندارم چیزی، ولی فکر کنم دوستام اینستاگرام می‌بینن فیلماش رو.

- پس تو با دوست‌هات راجع به این‌ها کجا حرف می‌زنی؟

واتساپ مامانم، گروه کلاسمون.

- چرا سلنا گومز رو دوست دارین؟

گفتم، من خیلی دوستش ندارم، ولی دوستام خیلی ازش خوششون میاد.

- چرا؟

صدای خوبی داره، لباسای خوشگلی می‌پوشه، با آدمای معروفی دوست می‌شه.

- لباس‌هاش چه طورن؟

قشنگن، رنگای خوبی دارن، قشنگن دیگه (می‌خندد).

- مدل لباس‌هاش چه طوریه؟

بیش‌تر وقتا لباسای شیک و مجلسی قشنگ می‌پوشه.

- به نظرت لباس‌هاش راحتن؟

آره.

- یعنی می‌شه همه جا پوشیدش؟

همه جا که نه، ولی تو مهمونی و پیش دوستات می‌تونی بپوشی (می‌خندد).

- چرا نمی‌شه همه جا پوشیدشون؟

یه خورده بازن لباساش، واسه همین.

- یعنی چی بازن؟

مثلاً کوتاهن و نمی‌شه همه جا پوشید.

- تو هم دوست داری از این لباس‌ها داشته باشی؟
- آره، ولی نمی‌شه.
- چرا نمی‌شه؟
- سلنا گومز خوشگل تره، لباساشم خیلی گرونن.
- چرا گرونن؟
- نمی‌دونم، دوستم می‌گفت خیلی گرونن لباساش.
- دوستت کجا دیده بود؟
- فکر کنم توی اینستاگرام.
- گفتی سلنا گومز با آدم‌های معروف دوست می‌شه، یعنی چی؟ با چه کسانی دوست می‌شه؟
- دوست پسرش آدمای معروفین، اسمش بیش‌ترشون رو نمی‌دونم، یکیشون رو که می‌شناسم جاستین بیبره، بقیه‌شون هم خواننده و ورزشکارن.



- جاستین بیبر کیه؟
- یه خواننده خیلی، خیلی معروف و خوشگله.
- دوستش داری؟
- بدم نمیداد ارزش (می‌خندد).
- دوست‌های تو چه طور، از اون خوششون میاد؟
- آرههههه، یکی از هم‌کلاسیام یه دفتر داره، عکس جاستین بیبر روشه.
- چرا دوستش داری؟
- خوشگله (می‌خندد) لباسای خوبیم می‌پوشه، خیلی خوش‌تیپه، آدم خیلی معروفیه.
- لباس‌هاش چه طورن؟

قبلاً خیلی بد بود، لباسای زشت و گشاد می‌پوشید، اما الان لباسای خوبی می‌پوشه، اما دیگه با سلناگومز نیست، ازدواج کرده.

- با کی ازدواج کرده؟

با یه مدل معروف.

- تو از کجا می‌دونی ازدواج کرده؟

دوستم اینستاگرام داره، اون گفته بهم.

- تو هم دوست داری با آدم‌های معروف دوست بشی؟

آره (می‌خندد).

- چرا؟

نمی‌دونم (می‌خندد)، فک کنم خوب باشه که آدم با یه آدم معروف دوست بشه.

- پیش خوبه؟

اون آدم هم پول‌داره و هم خیلیا می‌شناسنش.

- تو هم دوست داری معروف بشی؟

آره.

- چرا؟

دوست دارم همه بشناسنم و باهام عکس بگیرن و ازم خوششون بیاد.

- چرا دوست داری از تو خوششون بیاد؟

حس خوبی داره که همه بهت نگاه کنن و ازت خوششون بیاد (می‌خندد).

- تو چرا بیش‌تر آهنگای فارسی گوش می‌دی؟

آهنگای فارسی رو بیش‌تر می‌فهمم، انگلیسیا خسته‌ام می‌کنن، نمی‌فهمم چی می‌گن.

- مگه دوست‌های تو آهنگ‌های انگلیسی رو کامل می‌فهمن که اون‌ها رو گوش می‌دن؟

نه بابا، خیلی انگلیسی بلد نیستن.

- پس چرا گوش می‌دن؟

آهنگای خارجی با کلاس‌ترن.

- چه چیز آهنگ‌های خارجی با کلاس‌تره؟

- کلاً خارجیا با کلاس‌ترن دیگه (می‌خندد).

- یعنی چی با کلاس‌ترن، یعنی بهترن؟

بله.

- چرا بهترن؟

نمی‌دونم.

- به نظرت چه کار باید بکنیم تا ما هم مثل خارجی‌ها خوب بشیم؟
نمی‌تونیم مثل اونا خوب باشیم!
چرا؟
نمی‌دونم، اونا فرق دارن خوب.
مرسی مهسا، لطف کردی به سوالاتم جواب دادی و کمکم کردی.
خواهش می‌کنم.

۲۷-۲- مصاحبه با صدف، ۱۲ ساله

چون لباس باربی بیش‌تر وقتا با مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتایی که پول می‌دم
لباس برایش می‌خرم، مهمونی می‌برمش.

- سلام خانومی.
سلام.
- اسمت چیه خانمم؟
اسمم صدفه.
- صدف جون اجازه می‌دی چندتا سوال درباره علایق شما و دوست‌هات از شما داشته باشم؟
باشه.
- صدف جون ساعت چند از مدرسه خونه می‌ای؟
ساعت دو و نیم می‌رسم خونه، اما دو تعطیل می‌شیم.
- با سرویس می‌ای خونه؟
نه، صبح‌ها مامانم من و رها رو می‌بره مدرسه، ظهر هم زن عموم ما رو میاره خونه.
- بعد از این که از مدرسه می‌ای خونه، توی اوقات استراحتت چه کار می‌کنی؟
می‌رم پایین (طبقه پایین خانه‌شان) با دختر عموم رها بازی می‌کنم، اگر هم رها نباشه یا مشق
داشته باشه، خودم با تبلتم بازی می‌کنم.
- از کی تبلت داری؟
از عید پارسال.
- کی برات خریده؟
باباییم (پدر بزرگش) تبلت رو عیدی داد به من و رها و رهام.
- رهام کیه؟

داداش رها.

- چند سالشه؟

۷ سالشه.

- خوب تو توی تبلت چه بازهایی داری؟

من چون عاشق باربیم، همه‌ی بازی‌های باربی رو دارم.

- چرا عاشق باربی هستی؟

چون خیلی خوشگله، مهربونه.

- چه شکلیه که می‌گی خوشگله؟



موهای طلایی داره، چشمای آبی داره، قد بلند مثل خودم (با حس غرور جمله‌ی آخر را می‌گوید).

- خوب حالا چرا می‌گی مهربونه؟

چون همه‌اش لبخند رو صورتشه، با همه هم خوش رفتاری می‌کنه.

- این بازی‌های باربیت چه جوریه هستن؟

مدلای مختلف داره، یکیشون هست مثلاً باربی رو آرایش می‌کنم، تو یکیشون لاک می‌زنم، تو یکیشون بچه‌اش رو نگاه‌داری می‌کنم، توی یکی دیگه بچه‌اش رو به دنیا میارم، از اینا دیگه.

- چه جوریه بچه اون رو به دنیا میاری؟

خودش میاد بیمارستان، بعد من مثلاً دکترم، می‌رم بالا سرش، آمپولش می‌زنم، بعد شکمشو پاره می‌کنم، بچه رو به دنیا میارم، بعد پوست شکمش رو بخیه می‌زنم.



- قبل از این بازی هم می‌دونستی بچه چه جوری به دنیا میاد؟
آره.

- از کجا می‌دونستی؟

آخه اونایی که بچه دارن، شکمشون بزرگ می‌شه، یعنی بچه تو شکمشونه دیگه، بعدشم از همون جا به دنیا میاد بچه‌اشون.



- اونایی که باربی رو آرایش می‌کنی چه جوریه؟

اولش ۴ تا باربی میان با رنگ پوستای مختلف، بعد تو یکیشون رو انتخاب می‌کنی، آرایش می‌کنی، خود بازی یه عالمه مدل آرایش برای هر قسمت از صورت داره، مثلاً یه عالمه مدل داره برای خط چشم یا مژه.

- تو کدوم رنگ پوست رو انتخاب می‌کنی؟

من همیشه اون متوسطه رو انتخاب می‌کنم که نه مثل شیربرنج سفیده، نه مثل اون سیاهه که رنگ ذغاله.



- خوب بعد از این که آرایش کردی، چه کار می‌کنی؟

لباس براش انتخاب می‌کنم، بعدشم یه مکان برای این که بیرمش اون جا.

- چه لباسی براش انتخاب می‌کنی؟

مدل لباس زیاد نداره، یه چندتا تاپ و شلوارک داره، ۳تا مدل پیرهن داره و یه ۱۰، ۱۲تا مدل مایو، چون اون مدل مایوش بیش‌تره، من اونو بیش‌تر از لباسای دیگه انتخاب می‌کنم، یه سری از لباساشم هست که پولیه مثلاً اون مدلای قشنگ تاپش پولیه.

- تو برای خرید اون لباس‌ها پول می‌دی؟

آره، برای یه سریاشون که خیلی قشنگن، از مامانم پول می‌گیرم، می‌خرمشون، وقتایی هم که می‌برمش ساحل برایش آبمیوه و کلاه و عینک آفتابی می‌خرم اون جا، اما آبمیوه‌اش رو کامل نمی‌خوره هیچ وقت، همیشه نصفه که شد می‌اندازتش سطل زباله.

- تو خودت هم این جووری آبمیوه می‌خوری؟

نه من تا تهش می‌خورم، اگر میلیم نکشه، می‌دم مامانم می‌خوره.

- بعد از این که لباسش رو انتخاب کردی، کجا می‌بری؟

چون لباس باربی بیش‌تر وقتا مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتایی که پول می‌دم لباس برایش می‌خرم، مهمونی می‌برمش.

- تاحالا شده خودت رو هم آرایش کنی؟

آره برای عروسی.

- به جز عروسی چی؟

نه، مامانم می‌گه پوستم خراب می‌شه، اجازه نمی‌ده.

- این بازی‌ها رو از کجا میاری؟

از بازار دانلود می‌کنم، یا رها دانلود می‌کنه برام می‌فرسته.

- بازی‌ها رایگانه؟

آره، اولش که می‌خوای نصب کنی رایگانه، اصلاً اگه رایگان نباشه، مامانم می‌گه ولش کن، برو یه بازی دیگه دانلود کن که پولی نباشه، اما بعد از این که نصب کردم، مثل همین باربی که تعریف کردم، اون موقع بعضی جاهاش پولی می‌شه، بعدش چون دیگه نصب کردم و وسط بازی، مامانم برای خرید اونجا پول می‌ده.

- چه قدر هست پولش؟

نمی‌دونم.

- گفتم بعضی اوقات با رها بازی می‌کنی، چی بازی می‌کنید؟

مثلاً با تبلت‌مون بازی می‌کنیم، باربی رو آرایش می‌کنیم، لباس می‌پوشونیمشون، بعد می‌ذاریم تو رأی‌گیری هر کدومون رأی بیش‌تری گرفت، باید برای اون یکی یه چیزی بخره، مثلاً کیف، لاک.

- چه جووری برای رأی‌گیری می‌گذاری؟

وقتی آنلاین بازی کنیم، کار آماده کرن باربی که تمومش شد، یه گزینه میاد که می‌خوای باربیت رو بقیه هم ببینن، بعد اگه اوکی رو بزنی، بقیه هم می‌تونن ببینن و رأی بدن.



- بقیه یعنی چه کسانی؟

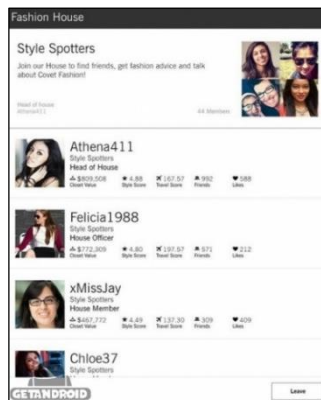
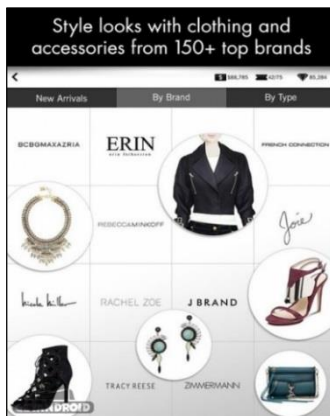
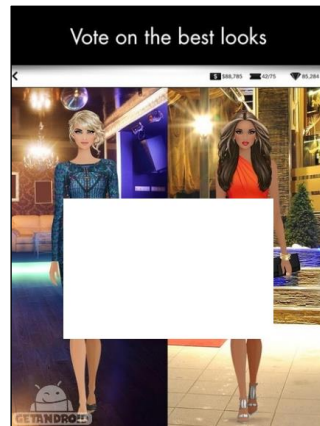
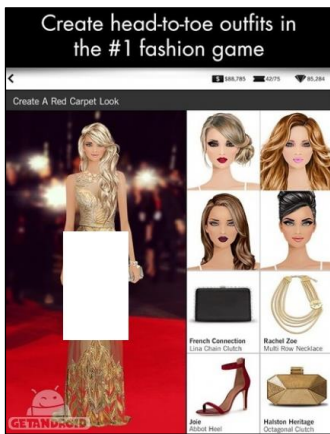
نمی‌دونم، بقیه کسانی که این بازی رو دارن دیگه.

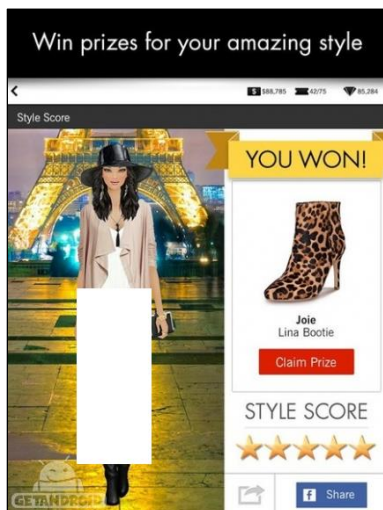
- چه کار می‌کنی که بیش‌تر رأی بیاری؟

آرایش عجیب غریب بیش‌ترین رأی رو میاره، مثلاً رژ آبی، موهای صورتی.

- تو هم برای این که بیش‌تر رأی بیاری، این کارها رو می‌کنی؟

آره، دیگه فهمیدم چه جور رأی جمع کنم، رها هم می‌دونه.





- شما هم رأی می‌دید؟
آره، بعضی وقتا.

- شما هم به این آرایش‌های عجیب و غریب رأی می‌دید؟
من که عاشق موی صورتی باشم، هر کی موهاش صورتی باشه، من بهش رأی می‌دم، اما رها به موهای رنگی رأی نمی‌ده.

- چرا؟

می‌گه شبیه جادوگرا می‌شن.

- بعد از این که این بازی رو انجام دادی، از موی صورتی خوشتر اومدی؟
آره، بعد از این که اون جا دیدم چه قدر خوشگله، دیگه عاشقش شدم.

- خوب دیگه با رها چه بازی‌هایی می‌کنید؟

آرایشگر بازی، شاهزاده و گدا.



- بازی آرایشگری چه جوریه؟
- قرعه کشی می کنیم، هر کی اسمش دراومد، آرایشگر می شه، اون یکی رو آرایش می کنه.
- با لوازم آرایش کی این کار رو می کنید؟
- اگه خونه ما باشه، با لوازم آرایش مامان من، اگرم خونه اونا باشه، با لوازم آرایش زن عموم.
- اجازه می دن از لوازشمون استفاده کنید؟
- اولش می گن نه، اما یه کم که اصرار می کنیم، قبول می کنن.
- مگه آرایش کردن بلدید؟
- آره، این همه باربی رو آرایش می کنیم، یاد گرفتیم دیگه، تازه هر روز آرایش کردن مامانامونم می بینیم، از اون جا هم یاد می گیره آدم.
- خوب بعد این که آرایش کردید، چه کار می کنید؟
- هیچی دیگه می ریم نشون مامانامون می دیم، اگه خوب شده باشه، ازمون عکس می گیرن، اگرم هم نه که کلی می خندن، می گن زود برید پاکش کنید.
- بیش تر می خندن بهتون یا عکس می گیرن؟
- عکس.
- وقتی می خندن ناراحت نمی شید؟
- نه بابا.
- شاهزاده و گدا بازی چه جوریه؟
- یکی پرنسس می شه، اون یکی خدمتکارش.



- چه جور پرنسس بازی رو انتخاب می کنید؟
- با قرعه کشی، اما واقعاً به من بیش تر میاد پرنسس باشم تا رها.
- چرا؟
- من مثل باربی موهام طلاییه، چشمام آبی، لاغرم هستم، اما رها هم موهاش، هم چشماش، سیاهه، تازه لاغرم نیست، آخه کدوم پرنسسی سیاهه.
- تا حالا شده تو قرعه کشی تقلب بکنی و خودت پرنسس بشی؟

نه، اما خود رها هم می‌دونه، شبیه پرنسسا نیست، برای همین می‌خواد بزرگ که شد، موهاش رو طلایی کنه.

- از کجا می‌دونی خود رها هم می‌دونه، شبیه پرنسس‌ها نیست؟
چون اصلاً این بازی رو دوست نداره، هم‌هانش می‌گه این بازی بی‌خودیه، مخصوصاً وقتی من پرنسس می‌شم.

- تو این بازی رو دوست داری؟

آره خیلی.

- چرا؟

چون پرنسس می‌شم، خیلی دوست دارم.

- چه چیزی از پرنسس بودن رو دوست داری؟

این که همه‌ی کارام رو یکی دیگه انجام بده، مثلاً تو این بازی من پرنسس رو آرایش می‌کنم، براش لاک می‌زنم، موهاش رو شونه می‌کنم، بچه‌اش رو نگه می‌دارم، کلاً هیچ کاری رو خودش انجام نمی‌ده، توی کارتونش هم همین‌ه، برای همین دوست دارم پرنسس باشم و همه‌ی کارام رو یکی دیگه انجام بده، من فقط تماشا کنم.

- وقت‌هایی که تو این بازی خدمتکار می‌شی، باز هم بازی رو دوست داری؟

وای، نه اون موقع‌ها، خدا خدا می‌کنم بازی تموم شه زودتر، اصلاً دوست ندارم خدمتکار باشم.

- اما تو این بازی‌هایی که تو تبلت داری و تعریف کردی که همه‌ی کارهای باربی رو انجام

می‌دی، فکر نمی‌کنی نقش خدمتکار رو براش داری انجام می‌دی؟

(مکث طولانی) نمی‌دونم.

- عروسک باربی هم داری؟

آره، یه سریاشون که دکوریه، از اون وقتی که یادمه، مامانم نمی‌داشت باهاشون بازی می‌کنم، می‌گفت اینا دکورن، اما دوتا عروسک باربی دارم که یکیشون فقط یه کله هست که مخصوص آرایش کردنه، روزایی که حوصله‌ام سر می‌ره و رها نیست، این رو آرایش می‌کنم، یه دونه دیگه‌ام دارم خیلی بزرگه هم قد رها هست.

- به جز بازی تو تبلت، شبکه‌های مجازی مثل تلگرام، اینستاگرام رو داری؟

تلگرام دارم، اما اینستاگرام ندارم.

- چرا نداری؟

مامانم می‌گه زوده برام.

- با تلگرامت چه کار می‌کنی؟

با دوستای مدرسه‌ام، رها، خاله‌ام اینا، حرف می‌زنم، دوتا کانالم دارم.

- شده تا حالا با کسی‌هایی که نمی‌شناسی، حرف بزنی؟

نه.

- کانال‌هایی که داری درباره‌ی چی هستن؟

یکیشون لینک دانلود کارتون باربی می‌ذاره، یکیشونم عکس و مدل لباس باربی و کلاً پرنسسا.

- کسی، مثلاً مامانت تلگرامت رو چک می‌کنه؟

آره، مامانم چک می‌کنه.

- تو تلگرامت عکس هم گذاشتی؟

آره، اما عکس خودم نیست، عکس باربی رو گذاشتم، اسمم اسمه خودم نیست.

- اسمت رو چی گذاشتی؟

لیندیا.

- چرا؟

اسمه باربیه محبوبمه.

- چرا عکس خودت رو نگذاشتی؟

چون باربی قشنگ‌تره.

- توی اون کانالت که عکس پرنسس‌ها رو می‌ذاره، فقط می‌ری عکسای کارتونی این باربی‌ها

رو نگاه می‌کنی؟

نه فقط عکس باربی نمی‌ذاره، مدل لباس پرنسسا رو هم می‌ذاره که این لباسا با یه سری چیز

دیگه مثل کوسن و روتختیاش فروشیه.

- تا حالا خرید هم کردی؟

آره، روتختی من و رها رو از اون جا خریدیم.

- مثل همونی بود که توی عکس دیده بودی؟

آره، دقیقاً مثل خودش بود.

- الان از روتختیت راضی هستی؟

آره، دوستش دارم.

- عکس چی رو داره؟

باربی.

۲۸-۲- مصاحبه با مرضیه، ۷ ساله

برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا.

- سلام.

سلام.

- خوبی؟

آره.

- اسمت چیه؟

مرضیه.

- مرضیه جان کلاس چندمی؟

اول.

- مدرسه رو دوست داری؟

آره.

- چرا مدرسه رو دوست داری؟

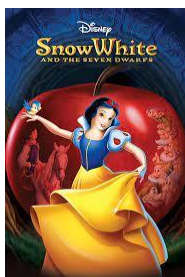
درس یاد می‌گیرم، با دوستانم بازی می‌کنم، کتاب قصه می‌خونیم.

- آفرین، اسم کتاب قصه‌هایی که می‌خونی چیه؟

جوجه اردک زشت، سفید برفی و هفت کوتوله، عجایب دریایی.

- کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟

سفید برفی.



- چرا سفید برفی رو بیش تر دوست داری؟
- چون خوشگله و هفت کوتوله با اون دوستن.
- تو دوست داری جای سفید برفی باشی؟
- آره.
- چرا دوست داری جای اون باشی؟
- آخه خیلی خوشگله.
- یعنی چی سفید برفی خوشگله؟
- چون سفیده.
- هر کی سفید باشه، خوشگله؟
- آره دیگه.
- اون هایی که سفید نیستن، خوشگل نیستن؟
- چرا خوشگلن. ولی اونایی که سفیدن خیلی خوشگل ترن.
- چرا اون ها خوشگل ترن؟
- خب اون اونا سفیدن پس خوشگل ترن از بقیه.
- خوب آدم های سفیدتر آدم های بهتری هستن یا اون ها که سفید نیستن؟
- مامانم می گه همه ی آدم ا خوبن. اونا که سفید نیستن هم خوبن، ولی سفیدا مثل سفید برفی بهترن.
- فقط برای این که سفید خوشگله؟
- نه دماغشم خوشگله.
- چرا دماغشم خوشگله؟
- آخه دماغش عروسکیه.
- یعنی چی دماغش عروسکیه؟
- دماغش کوچولوعه و سرش بالاست.
- خوب این مدل عروسکی رو کی بهت گفته که تو یاد گرفتی؟
- هیچکی، دوستم یه عروسک داشت، خیلی بینیش خوشگل بود، بعد من خوشم اومد، می خوام برم همون جوری عمل کنم، برا همین می گم عروسکی.
- بینی اون عروسکه مگه چه شکلی بود؟
- خیلی کوچیک بود و سرش بالا بود.
- آهان، پس هر کی دماغش عروسکیه، خوشگله؟
- آره. برا همین من می خوام برم دماغ مو عمل کنم.
- جدی می خوای دماغت رو عمل کنی؟

آره.

- چرا؟

دماغم بزرگه، می‌خوام عروسکیش کنم.

- کی بهت گفته بینیت بزرگه؟

هیچکی.

- پس از کجا فهمیدی بینیت بزرگه؟

آخه همه عمل می‌کنن، منم می‌خوام عمل کنم.

- کی عمل کرده مگه؟

همه تو همه فیلما دماغ‌شون رو عمل می‌کنن، تازه معلمونم عمل کرده، خوشگل شده، حالا به

ما می‌گه خوب نیست، عمل نکنین.

- چرا معلمتون می‌گه عمل نکنین؟

می‌گه همین جواری خوشگلید، عمل نکنین، بد عمل می‌کنن زشت می‌شید، ولی خودش عمل

کرده، خوشگل شده، می‌خواد ما عمل نکنیم فقط خودش خوشگل باشه.

- الان خودش خوشگل شده؟

آره دماغش رو عروسکی عمل کرده.



- فقط عروسکی عمل می‌کنن؟

نه مدلای دیگه‌ام هست، ولی من عروسکی رو دوست دارم.

- اسم مدل‌های دیگه‌اش رو می‌دونی؟

نه چون عروسکی رو دوست دارم، فقط اسم همون رو هم می‌دونم.

- خوب تو از کجا یاد گرفتی به دماغ کوچیک می‌کن عروسکی؟

آخه خاله‌ام عمل کرد، گفت به دکتر گفتم، می‌خوام مدل عروسکی بشه دماغم. بعدش خیلی

خوشگل تر شد.

- تو این طوری دوست داری عمل کنی؟

آره خیلی.

- خوب اگه بخوای عمل کنی، مامانت اینها اجازه می‌دن بینیت رو عمل کنی؟
نه، بابام اجازه نمی‌ده.

- از کجا می‌دونی؟

آخه مامانم می‌خواست عمل کنه، ولی بابام اجازه نداد.

- چرا مامانت می‌خواست بینیش رو عمل کنه؟

آخه زن عموم عمل کرده بود، مامانم می‌خواست عمل کنه.

- یعنی چون زن عموت عمل کرده بود، مامانتم می‌خواست عمل کنه؟

آره دیگه، هر کار زن عموم بکنه، مامانم باید همون کار رو بکنه.

- تو هم دوست داری هر کاری دیگران می‌کنن، بکنی؟

اممم... نمی‌دونم (با خنده).

- خوب مثلاً وقتی بقیه دماغشون رو عمل می‌کنن، تو دلت می‌خواد عمل کنی یا نه؟

آره، چون اونا خوشگلن، منم می‌خوام خوشگل شم.

- ولی به نظر من تو الان از بعضیا که دماغشون رو عمل کردن هم خوشگل تر هستی.

نه، بدون عمل که دماغ خوشگل نمی‌شه خود به خود.



- آهان، حالا بابات نگذاشت مادرت دماغش رو عمل کنه؟

گفت نمی‌خواد، عمل می‌کنی، دماغت خراب می‌شه.

- یعنی چی خراب می‌شه؟

دماغ آدم کج می‌شه.

- اوه، یعنی هر کی عمل کنه بینیش ممکنه کج بشه؟

نه، بابام این طوری گفت، مامانم عمل نکنه (خنده).

- تو از کجا فهمیدی بابات این طوری گفته که مامانت عمل نکنه؟

خب معلم‌مون عمل کرده بینیش کج نشده، پس بابام الکی گفته.
- اگه این طوره، تو هم نمی‌تونی عمل کنی چون بابات اجازه نمی‌ده؟
آره، اجازه نمی‌ده.

- خوب پس چه طوری می‌خواهی عمل کنی؟
بزرگ می‌شم، خودم پول درمی‌آرم، عمل می‌کنم.



- از کجا پول درمیاری؟
درس می‌خونم، کار می‌کنم، پولدار می‌شم.
- بزرگ بشی می‌تونی عمل کنی؟
آره خودم می‌رم عمل می‌کنم.
- یعنی هر کی بزرگ بشه، می‌تونه عمل کنه؟
آره، همه می‌تونن عمل کنن.
- اگه باباهاشون اجازه ندادن چی؟
خودشون پول دارن، می‌رن عمل می‌کنن.
- پس هر کی پول داره، لازم نیست از باباش اجازه بگیره؟
آره.
- یعنی آدما که بزرگ می‌شن، نباید از باباهاشون اجازه بگیرن؟
نه، خودشون می‌تونن کارهای خودشون رو بکنن.
- همه کاره‌اشون رو می‌تونن انجام بدن؟
آره دیگه، بزرگ شدن.
- تو هم دوست داری بزرگ بشی؟
آره، می‌خوام خودم همه کارام رو بکنم.
- بزرگ بشی چه کارهایی می‌کنی؟

بینیم رو عمل می‌کنم.

- یعنی فقط بینیت رو عمل می‌کنی؟

آره.

- خوبه، گفتم دیدی که توش بینیشون رو عمل کردن، اسم اون فیلمه چی بود؟
همه چیز آنجاست.



- توی اون فیلمه کی بینیش رو عمل کرد؟

یه دختره، تازه فقط دماغش رو که عمل نکرد، رفت ابروهایش رو هم کشید.

- برای چی ابروهایش رو کشید؟

کشید که خوشگل بشه و صورتش پیر نشه زود.

- خوب تو هم دوست داری ابروهایت رو بکشی؟

نه.

- چرا؟

آخه وقتی ابروهایشو کشید، ابروهایش خراب شد، زشت شد.

- برای همین نمی‌خوای بعداً ابروهایت رو بکشی؟

آره، اگه بکشم، زشت می‌شم.

- مامان و بابات گذاشتن این فیلم رو ببینی؟

آره، خودشونم می‌دیدن.

- اهوم همیشه از این فیلم‌ها می‌بینی؟

نه بیش‌تر برنامه کودک و ماهواره می‌بینم.

- اسم برنامه کودک‌هایی که می‌بینی چیه؟

خرس مهربون، دختر زیبا.

- کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟

دختر زیبا.

- چرا اون رو بیش‌تر دوست داری؟

آخه خیلی دختره توش خوشگله، بعد خیلیم مهربونه، به همه کمک می‌کنه.

- خوب دختره چرا خوشگله؟

چون چشماش آبی، خیلی خوشگله.

- این رو بیش‌تر دوست داری یا سفید برفی رو؟

این رو.

- چرا دختر زیبا رو بیش‌تر دوست داری؟

آخه خوشگل‌تره، چشماش خیلی خوشگله.

- دوست داشتی چشم‌های تو چه رنگی باشن؟

آبی.

- ولی تو که چشم‌هات آبی نیست، چه کار می‌کنی؟

خب لنز می‌ذارم.

- لنز چیه؟

یه چیزی هست، می‌ذارن تو چشمشون، هر رنگی بخوان می‌شه.

- تو تا الان لنز گذاشتی؟

نه.

- چرا نگذاشتی؟

آخه من بچه‌ام، باید بزرگ‌تر بشم.

- پس بزرگ شدی، می‌گذاری؟

آره می‌ذارم.

- چه رنگی می‌گذاری؟

برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا.

- خودت بلدی بگذاری؟

نه.

- پس چه طوری می‌گذاری؟

تا اون موقع یاد می‌گیرم.

- از کی یاد می‌گیری؟

از مامانم.

- مگه مامانت لنز می گذاره؟
- آره، تو عروسیا.
- تو هم فقط تو عروسی‌ها می گذاری؟
- نه، من همه جا می ذارم.
- چرا همه جا می گذاری؟
- چون می خوام همه جا مثل دختر زیبا خوشگل باشم.
- آهان، پس اگر چشم‌هات آبی باشه، خوشگل می شی، آره؟
- اهوم.
- وقتی مامانت لنز می ذاره، خوشگل تر می شه یا دختر زیبا؟
- دختر زیبا.
- چرا اون خوشگل تره؟
- چون دماغشم عروسکیه.
- آهان، بینی مامانت خوشگل نیست؟
- نه زیاد.
- همه باید بیناشون عروسکی باشه تا خوشگل بشن؟
- آره.
- اگه کسی بینیش عروسکی نبود چی؟
- باید بره عمل کنه تا عروسکی بشه و خوشگل بشه.
- آهان... گفتم دختر زیبا خیلی مهربونه، اون چه کارهایی می کنه که مهربونه؟
- به همه پرنده‌ها دونه می ده.
- تو هم به پرنده‌ها دونه می دی؟
- نه، آخه می ترسم.
- چرا می ترسی؟
- چون نوک می زنن.
- ولی دختر زیبا که نمی ترسه، تو چرا می ترسی؟
- اون از من بزرگ تره، منم بزرگ بشم نمی ترسم.
- خوب از کجا فهمیدی بزرگ تره؟
- همه کارش رو خودش می کنه، پس بزرگه که بهش اجازه می دن، کاراش رو خودش بکنه.
- چه کارهایی رو خودش انجام می ده؟
- تنها می ره مدرسه، مشقش رو خودش تنهایی می نویسه.

- تو هم دوست داری تنهایی بری مدرسه؟
- آره، ولی سرویس دارم.
- تنهایی مگه بلدی بری؟
- آره.
- پس چرا تنها نمی‌ری؟
- اجازه نمی‌دن.
- چرا اجازه نمی‌دن؟
- می‌گن تو هنوز بچه‌ای.
- خوب وقتی بزرگ شدی تنها می‌ری، آره؟
- آره.
- اون موقع بهت اجازه می‌دن تنها بری؟
- آره، فکر کنم چون بزرگ شدم دیگه.
- آهان، حالا برنامه کودک رو از چه شبکه‌ای می‌بینی؟
- از شبکه پرشین تون.
- از اون شبکه این برنامه کودک‌ها رو می‌بینی؟
- آره دیگه.
- این شبکه از کجا پخش می‌شه؟
- از ماهواره.
- فقط برنامه کودک‌کان رو از ماهواره می‌بینی؟
- آره.
- از ماهواره فقط برنامه کودک می‌بینی؟
- نه فیلم و آهنگ هم می‌ذارن، رقص هم می‌بینم.
- چه فیلم‌هایی می‌بینی؟
- قبلاً فاطما گل رو خیلی دوست داشتیم، الان که خیلی وقته تموم شده، بقیه فیلما رو زیاد نمی‌بینم.



- چرا فاطما گل رو دوست داشتی؟
- آخه سمر تو عشق ممنوع، توش بازی می کرد.
- تو عشق ممنوع رو هم می دیدی؟
- نه.
- پس از کجا می دونی اون توش بازی می کرد؟
- فقط یکی، دو قسمتش رو دیدم، دیگه ندیدم.
- چرا دیگه ندیدی؟
- ماهواره ها رو می گرفتن، بابام ماهوارمون رو جمع کرد تا دوباره وصل کرد، اون فیلم تموم شده بود.

- خوب کی ماهواره رو جمع می کرد؟
- پلیسا دیگه.
- چرا ماهواره رو جمع می کردن؟
- نمی دونم، فقط بابام گفت، باید یه چند وقت جمع کنیم.
- آهان حالا چون اون توش بازی می کرد، می دیدی؟
- آره.
- چرا فقط به خاطر اون می دیدی؟
- خیلی دوستش داشتم.
- چرا دوستش داشتی؟
- آخه خیلی خوشگله.
- چه طوری خوشگله؟
- هم چشمش خوشگله، هم دماغش.
- به اندازه دختر زیبا خوشگل هست؟
- آره مثل هم خوشگلن.
- چشم هاش و بینیش مثل دختر زیباست؟
- آره فکر کنم.
- خوب حالا اجازه می دن ماهواره ببینی؟
- آره، خودشونم می بینن.
- برای همین اجازه می دن تو هم ببینی؟
- آره، اون رو ساعت ۸ منم می دیدم.
- ساعت ۸ می گذاشت؟

آره.

- ساعت همه فیلم‌ها رو بلدی؟

نه، فقط اون رو بلد بودم.

- چرا فقط اون رو بلد بودی؟

چون اون رو دوست داشتم ببینم، بلد بودم.

- هر چیزی رو که دوست داشته باشی ببینی، ساعتش رو بلدی؟

آره.

- بقیه فیلم‌ها رو ساعت‌هاشون رو بلد نیستی؟

نه.

- خوب حالا چه آهنگ‌ها و رقص‌هایی رو می‌بینی؟

آهنگای امید جهان، رقص همه جوری می‌بینم که یاد بگیرم.



- رقص هم یاد گرفتی؟

آره، تازه تابستونم می‌خوام برم کلاس رقص.

- دوست داری بری؟

آره خیلی.

- چرا دوست داری بری کلاس رقص؟

رقص یاد بگیرم، تو عروسیا برقصم.

- اگه تو عروسی نرقصی، خوب چی می‌شه؟

همه می‌رقصن، من خجالت می‌کشم نرقصم.

- راستی فقط آهنگ‌های امید جهان رو گوش می‌دی؟

آره.

- چرا فقط اون رو گوش می‌دی؟

چون شاده.

- یعنی چی شاده؟

خب می‌تونم روش برقصم، یعنی شاده.

- پس روی هر آهنگی که بتونی برقصی، یعنی شاده؟
اهوم.

- خوب تو تلوزیون هم می‌بینی؟
نه.

- چرا؟

آخه دخترای توش خوشگل نیستن.

- یعنی چی خوشگل نیستن؟

آرایش نمی‌کنن.

- چون آرایش نمی‌کنن، تو دوست نداری ببینی؟
آره.

- خودت هم آرایش می‌کنی؟

آره تو عروسیا.

- فقط توی عروسی‌ها؟

آره.

- چرا فقط اون جا؟

چون بابام فقط اون جا رو اجازه داده.

- چرا فقط اون جا رو اجازه داده؟

می‌گه فقط تو عروسیا باید آرایش کرد، نه بیرون.

- چرا می‌گه بیرون نباید آرایش کرد؟

آخه مردا می‌بینن، زشته.

- آهان، تو جاهای دیگه آرایش نمی‌کنی؟

نه.

- دوست هم نداری آرایش کنی؟

چرا، ولی چون بابام نمی‌ذاره، منم آرایش نمی‌کنم.

- اگه بابات یه جایی پیشت نباشه، باز هم آرایش نمی‌کنی؟

خب مامانم می‌گه به بابات می‌گم.

- اگه مامان و بابات نباشن چی؟

اگه بزرگ شده باشم و اونا نباشن، آرایش می‌کنم.

- خوب به نظر خودت جلوی مردا آرایش کردن خوبه؟
آره.

- پس چرا بابات می‌گه خوب نیست؟
می‌گه گناهه.

- گناه یعنی چی؟

یعنی بده دیگه.

- ولی تو که می‌گی به نظر من خوبه. از بابات نپرسیدی چرا گناهه؟
نه. فقط گفتم آرایش نکن، گفتم باشه.

- می‌تونم من برم؟

آره عزیزم، ممنون که با من حرف زدی و به سوال‌هام جواب دادی.

۳- الگوها در نگاهی دوباره

در این فصل چهار عنوان «اهمیت نظری الگوها»، «ضعف الگوپردازی در داخل»، «پردازش قدرتمند الگوها در غرب» و «اثرهای مختلف الگوها بر کاربرانشان»، مورد بحث قرار خواهند گرفت. عنوان فرعی نخست ناظر بر «اهمیت الگوها» است. الگوها نه تنها در دیدگاه‌های دینی و عرفانی، بلکه در دیدگاه‌های علمی نیز مورد توجه بوده و مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

عنوان «ضعف الگوپردازی در داخل»، حکایت از کم توجهی و ضعف نهادهای فرهنگی داخل در مقوله مهم الگوها دارد. کم توجهی اخیر از سرمایه‌گذاری گرفته تا برخورد علمی با مقوله الگوها گسترده است و طبق مستندات که در این قسمت از آن‌ها یاد شده است، در حال حاضر کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی در ۹۵٪ موارد کاربر محصولات آن سوی آب و بالطبع الگوهایی هستند که غالباً ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری غرب هستند.

عنوان «پردازش قدرتمند الگوها در غرب»، حکایت از ماجرای متفاوت و برعکس دارد، به این معنا که در غرب با شناخت اهمیت الگوها که بسان فانوس‌های دریایی که کشتی‌ها را هدایت می‌کنند، الگوها کشتی وجودی کاربرانشان را به سمت و سوی مورد نظر خویش هدایت می‌کنند. در این قسمت از انبوهی از راهکارهای علمی و ترفندهای روان‌شناختی که سبب می‌شوند الگوهای غربی مخاطبان خود را به سمت و سوی دلخواه دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری هدایت کند، یاد شده است.

سرانجام در عنوان «بررسی اثرهای مختلف الگوها بر کاربران»، با استناد به مصاحبه‌های انجام شده اثرهای مختلف الگوها بر کاربرانشان، ذیل عناوین فرعی: اثرهای زیستی، روانی- تربیتی، فرهنگی- اجتماعی، آموزشی، اخلاقی- عقیدتی، اقتصادی، سیاسی، زیباشناختی و خانوادگی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

در ادامه عناوین پیش گفته ارایه خواهند شد.

۳-۱- اهمیت نظری الگوها

«به عیان مشاهده می‌افتد که کودکان و جوانان به پرورش و مجالست کسانی که به خُلقِ موسومند، آن خُلق را از افراد فرا می‌گیرند» (خواجه نصیرالدین طوسی).

کودکان، نوجوانان، جوانان و همه اقشار اجتماعی در روند شکل‌گیری شخصیتی خویش، نیازمند الگو هستند و الگوها بسان فانوس‌های دریایی که راهنمای کشتی‌ها هستند، راهنمای کشتی وجودی انسان‌ها هستند. بنابراین اولیا، اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی جامعه باید توجه ویژه‌ای به مسأله الگودارزی داشته، الگوهای مختلف علمی، ورزشی، اخلاقی، اجتماعی، عقیدتی و مانند آن‌ها را فراروی اقشار مختلف (خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان) مطرح کنند، زیرا انتخاب یک الگو توسط یک کودک، نوجوان یا جوان، سبب می‌شود، وی چگونه شدن خویش را بر مبنای معیارهای ارزشی که در الگوی خویش می‌بیند، رقم بزند.

اما با وجود اهمیت زیاد الگو، باید بیان داشت که الگوهای خوب، انسان‌ها را به راه‌های متعالی و ارزشمند سوق داده و هدایت می‌کنند، در حالی که الگوهای نامناسب و بد، در عمل آدمی را به وادی سقوط و اضمحلال نزدیک می‌سازند و علت آن که قرآن در جریان طرح اسوه‌ها، صفت حسنه را در کنار اسوه می‌آورد، همین معنا است.

نکته ظریفی که در این میان مطرح است، الگوهایی هستند که به ظاهر دارای ویژگی‌های قابل توجه و حتی شگفت‌انگیزی هستند، اما در عمل این الگوها پیروان خویش را به عرصه‌ای تهدیدآمیز و پرخطر وارد می‌سازند.



قرآن در تحلیل بت‌پرستی (که توسط مستکبران جامعه ابداع و دامن زده شد) و جامعه توحیدی اولیه را به سمت کفر و شرک برد، بر استفاده آنان از اسوه‌ها تأکید خاصی دارد. در آیه شریفه ۲۳ از سوره نوح، خداوند می‌فرماید:

«البته پرستش ودا، سواع، یغوث، یعوق و نسرا را ترک نکنید».

تفسیر مجمع البیان (؟، ترجمه محمد رازی، ۱۳۶۵)، ذیل این آیه شریفه می‌نویسد:

«ابن عباس و قتاده گویند: این نام‌ها، نام بت‌هایی بود که قوم نوح، علیه‌السلام، آن‌ها را می‌پرستیدند. سپس بعد از آنان، عرب آن‌ها را عبادت کردند».

مؤلف در ادامه بحث مزبور، در تحلیل ریشه بت‌پرستی در عالم، می‌نویسد:

«محمد بن کعب گوید: این‌ها نام‌های مردم صالح و شایسته‌ای بود که بین آدم و نوح، علیهما السلام، بودند. پس بعد از ایشان قومی زندگی کردند که روش آن‌ها را در عبادت اتخاذ کرده بودند. پس شیطان به ایشان گفت: اگر تصویر آن‌ها را بکشید و در مقابل خود قرار دهید، شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آن‌ها تمثال و تصویر آنان را کشیده و خرسند بودند تا بعد از ایشان که مردم دیگر آمدند: شیطان به آن‌ها گفت: مردمی که قبل از شما بودند، این‌ها را می‌پرستیدند، پس آن‌ها فریب خوردند و عبادت کردن آن‌ها را و این بود ریشه و اساس بت‌پرستی».

با ملاحظه آرای دکتر علی شریعتی، مشخص می‌شود که تفسیر وی از به انحراف رفتن جامعه از توحید به سمت شرک، دقیقاً مشابه تفسیری است که طبرسی در تفسیر «مجمع البیان» به طرح آن پرداخته است.

دکتر شریعتی در کتاب‌های «علی حقیقتی بر گونه اساطیر» (بی تا) و «علی علیه السلام» - از مجموعه آثار - (۱۳۶۱) از تأکید فرهنگ‌های یونانی، هندی و مانند آن بر اسوه‌ها یاد می‌کند. دکتر شریعتی در تحلیل رب النوع‌ها متذکر می‌شود که «انسان همواره احساس می‌کرده است که از پدیده‌های طبیعت و موجودات برتر بوده، حتی از آنچه که هست نیز متعالی‌تر است. انسان با نگاهی که به اطراف خویش می‌انداخته، همه کسانی را که در اطرافش بوده‌اند، ناقص می‌دیده است و همین احساس کمبود او را متوجه ماورا الطبیعه - که جهانی بی‌نقص و کاستی است - می‌کرده است و ستایش رب النوع‌ها از همین جا آغاز می‌شود که نیاز انسان به الهام دهندگان فضیلت‌ها سبب می‌شده است، وی فضایی را به رب النوع‌های ساخته و پرداخته خویش نسبت دهد و سپس به این انسان‌های کامل مهر بورزد و رفته رفته مهرورزی او به رب النوع‌ها به پرستش آن‌ها توسط وی منجر شود».

دکتر شریعتی در تحلیل مذاهب بودایی که به طرح خدا یا انسان کامل (نظیر رب النوع‌های یونانی) نمی‌پردازند، می‌نویسد:

«یکی از خصوصیات و برجستگی‌های مذاهب سامی این است که انسان در این مذاهب چشم انتظار شخصیت‌های برجسته‌ای است که بیایند و او را نجات دهند، اما در مذاهب هندی مسأله برعکس است. دعوت این مذاهب این است که منتظر بیرون نباشید، راه نجات آن است که در خود فرو رفته، خود را بکاوید و با ریاضت و خودسازی، به جایی برسید که شایسته نجات شوید. اما در

همین مذهب‌هایی که به انسان می‌گویند منتظر کسی نباش، تو نیازمند منجی نیستی و به انسان کاملی که از وی تقلید کنی و او را بستایی نیازی نداری، می‌بینیم که بیشتر از مذاهب ما شخصیت‌پرستی پدیدار شده است، چرا که هر بودایی در نمازش، مجسمه‌ای از بودا را فرا روی خویش قرار می‌دهد. اگر به اسوه‌سازی‌های قلمرو حماسه و عرفان نظری توجه شود، ملاحظه می‌گردد، با وجود برخی از نقاط ضعف نسبی که اسوه‌های حماسی و عرفانی دارند، این اسوه‌ها همواره دارای سجایای اخلاقی بوده، همه وقت خدای را پیش چشم دارند، تن به بدی‌ها نمی‌دهند و آزادگی، عدالت‌خواهی و حق‌جویی را پیشه خویش می‌کنند و با مهرورزی و نועدوستی به دیگران نگاه می‌کنند. با دقت در حماسه‌های اساطیری و پهلوانی ایران مشخص می‌شود جنگ و انتقام‌جویی که محور اصلی اغلب رویدادها است، برای ارضای حس خودخواهی و برتری‌جویی قهرمانان انجام نمی‌گیرد، بلکه بیش‌تر به منظور ایفای وظیفه‌ای مقدس و همراه با اهدافی متعالی به وقوع می‌پیوندد و این تذکار حکیمانه که هر کس ستم روا دارد و بدی کند، دیر یا زود خود یا فرزندانش، سزای عملش را خواهد دید، نصب العین همیشگی پهلوانان است... به طور کلی، جنگ‌های دوره اساطیری و قهرمانی آثار حماسی زبان فارسی، پیکار حق علیه باطل و مقابله داد با بی‌داد و فضیلت در برابر رذیلت است و پهلوانان برای دفاع از دادگری و شرف انسانی یا در راه سرکوبی خودکامگان زردار و زورمدار می‌جنگند.

امتداد همین خط ارزشی را می‌توان در گذشته تاریخی خویش و در فرهنگ پهلوانی این مرز و بوم دید. به این معنا که اگر پهلوانان یونانی، با یک ضربت شمشیر، مردی قوی پنجه را به خاک انداخته، درختی را از خاک بیرون می‌کشید و برای رفع گرسنگی، نره گاوی را می‌خورد، و اگر پهلوان مغولی با ضربت مشت، دیواری را خراب کرده و گردن حریفش را با تکانی می‌شکست، پهلوان ایرانی کسی بود که زمین می‌خورد تا دل پیرزنی شکسته نشود.

اشخاصی چون پهلوان درویش محمد، پهلوان محمد مالانی، پهلوان حسین گلزار، پهلوان عبدالرزاق بیهقی (سردمدار نهضت سربداران در زمان حمله مغول در سبزوار)، پهلوان یزدی بزرگ، پهلوان اکبر خراسانی، پهلوان فیله همدانی و پهلوان محمد خوارزمی (معروف به پوریای ولی) و بسیاری از پهلوانان دیگر، کسانی بودند که گود زورخانه، برای آنان علاوه بر محل ورزش، محل فراگرفتن خصایل و ملکات اخلاقی و عبادت بود. به همین سبب این پهلوانان در عین پیشی گرفتن در قدرت بدنی از دیگران، در قدرت‌های معنوی نیز از آنان پیشی گرفته، به درجات عرفانی بالایی دست می‌یافتند. در اوصاف این پهلوانان خاطر نشان شده است، با آن که آنان در قوت و زور بازو سرآمد دوران خویش بودند، اما زندگی ساده‌ای داشتند و از دسترنج خویش زندگی می‌گذراندند. یکی از آن‌ها آسیابان بود و با قدرت بازو سنگ آسیاب را می‌چرخاند، یکی کشاورز، دیگری آهنگر و مانند آن بودند و در کنار ورزش، کار و کسب حلال، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی آنان به شمار می‌آمد (رزمجو، ۱۳۷۵).



در نظریه‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مسأله الگوبرداری کودکان، ذیل نظریات مختلفی نظیر دیگربپیروی اخلاقی پیازه، یادگیری مشاهده‌ای بندورا و یا الگویابی کودکان در نظریات مختلف جامعه‌شناسی مورد توجه روان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرار گرفته است (اگر چه روان‌شناسان مقوله الگوبرداری را محدودتر از جامعه‌شناسان دیده‌اند و جامعه‌شناسان مسأله الگوگیری را فراتر از الگوبرداری اخلاقی دیده و آن را در همه ابعاد اخلاقی تا فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی گسترده دیده‌اند).

مسأله الگو و تقلید یا همانندسازی با وی، از مقوله‌های مهم روان‌شناسی معاصر دیده شده، مکاتب روان‌شناسی زیادی درباره آن نظریه‌پردازی کرده‌اند (هرگنهان و السون، ۱۳۷۴).
لئوناردو (۲۰۱۷) در مقاله‌ای که در نشریه ساینس منتشر کرده است، از اثرپذیری کودکان ۱۵ ماهه از الگوهای فرارویشان یاد می‌کند.

وی در همین ارتباط می‌نویسد:

«در یک آزمایش، پژوهشگر کودکان ۱۵ ماهه را در یکی از دو وضعیت زیر قرار دادند. گروهی از کودکان نوپا، فردی در حال خارج کردن یک قورباغه پلاستیکی از یک ظرف را به مدت ۳۰ ثانیه تماشا کردند، وی به سختی در حال انجام فعالیت خویش بود. گروه دوم، فرد بالغی را تماشا کردند که همان کار را به راحتی انجام می‌داد. پس از آن یک اسباب بازی به کودکان نوپا که به نظر می‌رسید موسیقی پخش می‌کند، داده شد. یک دکمه بزرگ در بالای صفحه بود که به نظر می‌رسید می‌توان از آن برای پخش موسیقی استفاده کرد، اما در واقع هیچ کاری انجام نمی‌داد. کودکان قبل از این که بخواهند ناامید شوند، چند بار آن دکمه را فشار دادند.

بررسی تطبیقی عملکرد کودکان حکایت از آن دارد، کودکانی که شاهد رفتار فرد بزرگ‌سالی بودند که واقعاً تلاش کرده و سپس موفق شده بود، دو برابر بیش‌تر از کودکانی که شاهد فرد بزرگ‌سالی بودند که به راحتی به هدف خود رسید، دکمه را فشار دادند.»

تصاویر زیر نیز متعلق به یکی از بازی‌های کودکان و نوجوانان در کشورهایی است که زمانی زیر سلطه داعش قرار داشتند، این تصاویر نشانگر عمق تأثیرپذیری کودکان از الگوهای مطرح شده در اطراف و اکنافشان است:



۳-۲- ضعف الگوپردازی در داخل

بررسی میدانی الگوپردازی‌های انجام شده برای کودکان ایرانی حکایت از آن دارد که با وجود سوابق درخشان در طرح الگوهای مختلف در طول تاریخ فرهنگی ایران، در حال حاضر در کنار بی‌توجهی زیادی که در زمینه پردازش الگوها بری کودکان، نوجوانان و جوانان وجود دارد، بی‌توجهی به پردازش هنری، علمی و روان‌شناختی الگوها از سویی و عدم سرمایه‌گذاری جدی در این زمینه، در مجموع سبب شده‌اند که الگوهای ایرانی در مقایسه با الگوهای پردازش شده نهادهای تبلیغاتی سرمایه‌داری، به شکلی بسیار کم فروغی ظاهر گردند.



منطقی (۱۳۷۲) گزارش می‌دهد، وی در بررسی که در سطح مدارس ابتدایی، راهنمایی (متوسطه اول) و دبیرستانی (متوسطه دوم) در سال ۱۳۷۰ داشته است، پس از آن که از دانش‌آموزان خواست، سه شخصیت ایده‌آل خود را (که در واقع پاسخ‌ارایه شده، فرافکنی من ایده‌آل پاسخ‌دهندگان به شمار می‌آید) معرفی کنند، در درجه نخست اهمیت، طرح الگوهای مطرح شده در کتاب‌های درسی دانش‌آموزان در مجموعه الگوهای مطرح شده از سوی دانش‌آموزان پاسخ‌دهنده، بسیار بارز بود که این مسأله از سویی بیانگر نیاز کودکان، نوجوانان و جوانان به الگو بوده و از سوی دیگر نمایشگر ضعف نهادهای فرهنگی جامعه به شمار می‌رود که در این جهت غفلت ورزیده‌اند.

در درجه بعدی اهمیت، با بررسی الگوهای منتخب دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی (متوسطه اول) و دبیرستانی (متوسطه دوم) مشخص می‌شود که در مجموعه الگوهای انتخابی «دانش‌آموزان دبستانی»، الگوهای ایرانی بیش‌تر از الگوهای خارجی هستند، اما در مجموعه الگوهای انتخابی «دانش‌آموزان راهنمایی (متوسطه اول)» این میزان به حد برابر رسیده و در سطح «دانش‌آموزان دبیرستانی (متوسطه دوم)»، الگوهای خارجی از الگوهای داخلی پیشی می‌گیرند که این نتایج از سویی دلالت بر کم‌کاری نهادهای فرهنگی داخل در جهت پردازش الگوهای بومی و ارزشی برای دانش‌آموزان داشته و از سوی دیگر نمایانگر تلاش وافر نهادهای تبلیغاتی غرب است.

منطقی (منتشر نشده)، گزارش می‌دهد، در پژوهشی که وی و تنی چند از دانشجویانش در سال ۱۳۹۶ انجام دادند و طی آن الگوهای مورد علاقه ۱۰۰۰ دختر و ۱۰۰۰ پسر ۹-۸ ساله را مورد بررسی قرار دادند، قریب ۹۵٪ این الگوها، الگوهای خارجی هستند که از طریق بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای به آنان رایج شده است.

به گزارش معاون تولید محتوای شورای عالی فضای مجازی^۱، میزان بازی‌های دیجیتالی داخلی مورد استفاده کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی، در برابر بازی‌های تولید شده خارجی، بسیار ناچیز هستند. خاصه آن که بازی‌های خارجی با طرح الگوهایی در اوج جذابیت ممکن، در عمل با ایجاد وابستگی در کودکان و نوجوانان کاربر الگوهای اخیر، در حد گسترده‌ای دست به ارایه القانات اقتصادی، سیاسی، عقیدتی، فرهنگی و اجتماعی به کاربران بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی می‌زند.



اگر بحث طرح الگوها و اسوه‌ها برای هدایت و راهنمایی کودکان، نوجوانان و جوانان، با توجه به بصری شدن فرهنگ در حال حاضر، معطوف به کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی و فیلم‌ها و سریال‌ها شود، ضعف نهادهای تبلیغاتی ایران در الگوپردازی مناسب برای کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی مشهودتر می‌گردد. به این معنا که اگر چه تا حدود دو دهه قبل، تنها رسانه ملی به عرضه کارتون‌ها و پویانمایی‌ها و فیلم‌های کودکان و نوجوانان اقدام می‌کرد، اما به تدریج با باز شدن پای لوح‌های فشرده حاوی کارتون‌ها و یا فیلم‌های مختلف یا وارد عرصه شدن تبلت و کاربری کودکان و نوجوانان از بازی‌های دیجیتالی و همین طور تسهیل دسترسی به فیلم‌ها و سریال‌های خارجی، گزینه‌های اخیر هر یک قسمتی از وقت کودکان و نوجوانان را معطوف به خود کردند و در ادامه، به صورت جایگزین‌های جدی رسانه ملی مطرح شدند.

کاربری از فناوری‌های ارتباطی جدید سبب می‌شود کودکان و نوجوانان با استفاده از کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های داخلی و خارجی در عمل امکان مقایسه محصول‌های فرهنگی داخلی و خارجی را حداقل به لحاظ عینی (یعنی ابعاد ملموسی مانند گرافیک، صحنه‌های ویژه آن‌ها، تنوع موضوعی و موارد مشابه) به دست آورده، آن‌ها را با هم مورد مقایسه قرار دهند. در بررسی تطبیقی تولیدهای رسانه‌های داخل و خارجی می‌توان بیان داشت، تولیدهای داخل در مقایسه با تولیدهای خارج دارای برخی از نقاط قوت و ضعف هست.

۱. طبق گزارش آقای خوراکیان (معاون محتوای شورای عالی فضای مجازی) در همایش فضای مجازی دانشگاه فرهنگیان که در شهریور ۱۳۹۷ برگزار شد، ۵٪ از کاربری کاربران ایرانی، بازی‌های داخلی بوده، بقیه کاربری آنان از تولیدهای کمپانی‌های غربی است.

از نظر محتوایی، تولیدهای داخل با توجه نسبی به ارزش‌های انسانی تهیه و تولید می‌شوند، این تولیدها، عموماً ارزش‌گرا، غیرشهووی، غیرمصرف‌گرا و با بار خشونت اندک هستند. مضاف بر این، فرهنگ جمع‌گرای ایران در این محصول لحاظ شده، تلاش می‌شود کودکان و نوجوانان کاربر با روحیه جمع‌گرا بار ببینند. اما تولیدهای خارج از نظر محتوایی، توجه جدی به ارزش‌ها و مسایل انسانی ندارند، ابعاد شهوی، مصرف‌گرا، تجمل‌گرا، رفاه‌طلبی و خشونت در آن‌ها قابل توجه است و در مجموع فرهنگی فردگرا را (که همان فرهنگ غرب باشد) را دامن می‌زنند. تفاوت اخیر یک امتیاز تردیدناپذیر برای تولید رسانه‌های داخل به شمار می‌رود که در برابر ارزش‌های غالباً خنثای محصول‌های رسانه‌های غربی، محصول‌های رسانه‌های داخلی حاوی ابعاد ارزشی و ارزش‌گرا هستند.

اما از سویی به سبب سیطره تفکر عینی بر کودکان (و تا حدودی نوجوانان، یعنی تا سن ۱۱، ۱۲ سالگی) که سبب می‌شود، آنان قادر به فهم مفاهیم انتزاعی نباشند و تنها مفاهیم ملموس و عینی را فهم کنند، و از سوی دیگر به دلیل بی‌توجهی در به کارگیری متخصصان امر برای ارایه مفاهیم انتزاعی به صورت عینی برای کودکان و نوجوانان دارای تفکر عینی، نقطه درخشش طرح مسایل ارزشی و انسان‌گرا در کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های داخلی چندان دیده نشده، در برابر کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های خارجی به سبب توجه به نکات روان‌شناختی لازم در تهیه محصول برای کودکان، گوی سبقت را از محصول‌های تهیه شده در داخل می‌ربایند و شبکه‌های داخلی در مجموع در مقایسه با شبکه‌های خارجی، از آن‌ها عقب می‌افتند.

یکی از دلایل بارز عقب افتادن محصول‌های رسانه‌ای ایران در قیاس با محصول‌های رسانه‌ای خارجی، تنوع موضوعی اندک کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی و فیلم‌های ایرانی در مقایسه با محصول‌های خارجی است.

اشباع برنامه‌های ایرانی از موضوع‌های دینی، ضعف دیگری است که برخی از کودکان و نوجوانان کاربر، متذکر آن شده‌اند.

ضعف پردازش محصول‌های رسانه‌های ایرانی به لحاظ گرافیکی، جلوه‌های ویژه و آب و رنگ تولیدها، در مقایسه با قدرت گرافیکی، جلوه‌های ویژه و آب و رنگ کارتون‌ها، پویانمایی، بازی‌های دیجیتالی و فیلم‌های خارجی، امر مشهودی است که محصول‌های تولید شده در داخل را از منظر مخاطبانش، در سطحی پایین‌تر قرار می‌دهد.





موسیقی متن تولیدهای ایرانی نیز عموماً یک موسیقی ملایم است، در حالی که موسیقی متن برخی از تولیدهای خارجی به شدت هیجان انگیز، تحرک بخش و تحریک کننده است. به همین ترتیب در برابر حجم تولیدهای اندک ایران، تولید رسانه‌های خارجی بسیار بیش تر و به لحاظ میزان سرمایه گذاری، گاهی برای تهیه یک برنامه خارجی (نظیر پویانمایی ظهور نگهبانان)، به اندازه یک سال هزینه ایران در تولید محصول‌های رسانه‌ای کودکان، هزینه صرف می‌شود. با توجه به این که کودکان (و تاحدودی نوجوانان) از تفکر عینی برخوردارند، به سادگی می‌توان نتیجه گرفت، وقتی کودکان ایرانی در برابر گرافیک کم نظیر و صداگذاری خوب محصول‌های غربی قرار می‌گیرند، یا وقتی آنان در محصول‌های اخیر داریم با ساختمان‌های آسمان خراش و ماشین‌های پیشرفته مواجه می‌گردند و یا با تنوع موضوعی کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی و فیلم‌های خارجی روبرو می‌شوند، یا با شنیدن موسیقی متن کارتون، پویانمایی یا فیلم و سریالی که مشغول کاربری از آن است، به شدت به هیجان می‌آید، ترجیح محصول‌های غربی بر محصول‌های داخلی خیلی دور از ذهن نمی‌نماید، ضمن آن که الگوهای غربی مطرح شده در بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌ها، با انجام کارهای محیرالعقولی که به انجام آن مبادرت می‌ورزند، به سادگی کودکان و نوجوانان را جذب خویش می‌سازند. ساخت سریال‌هایی که گاه به چند صد قسمت می‌رسند (نظیر سریال فرنرز که ۳۲۶ قسمت است)، مخاطبان خود را وارد عرصه‌ای می‌سازد که مخاطب برای ارضای کنجکاوای خویش هم که شده

است، نمی‌تواند از پیگیری سریال‌های اخیر به سادگی دست بردارد. مضاف بر این که تولیدهای رسانه‌های خارجی به دلیل آن که خیلی ارزش‌گرا نیستند، ممکن است خود را مجاز بدانند که از مسایل نفسانی در کارتون‌ها و پویانمایی‌های خویش سود ببرند.



تبلیغات طولانی و غیرمرتبط شبکه‌های پویا و نهال و همین‌طور سیما، عامل دیگری در جهت فاصله گرفتن کودکان و نوجوانان از کاربری از شبکه‌های ایرانی هست که در مصاحبه کودکان و نوجوانان دبستانی زیادی مورد اشاره قرار گرفته است.

مصاحبه‌های هومن ۸ ساله، فردین ۱۱ ساله و حسین ۱۲ ساله شواهدی در جهات پیش‌گفته را به

دست می‌دهند:

«- هومن دیگه چه کارتون‌هایی رو می‌بینی؟»

بت من می‌بینم، جاستیس لیگ.

- هومن اگر بت من نبود، کارتون قهرمان‌های دیگه رو می‌دید؟

شبکه یوتون، تمشک، مای کارتون خوبن، کارتونای سینمایی خیلی زیاد می‌ذارن.

- گفتی جم جونپور از همه بهتره؟

آره.

- تبلیغ نداره؟

داره، ولی خیلی کم، مثلاً یوتون هم تبلیغش زیاده، ولی تبلیغاش جذابن.

- تبلیغش چیه؟

در مورد لباس و اسباب بازی».

«- حسین تو اگه بخوای تبدیل به یه آدم دیگه‌ای بشی، ترجیح می‌دی کی بشی؟

می‌خوام مثل شاه حصارک، حسین نخود بشم، به دوستامم گفتم، من رو حسین نخود صدا

کنن!

- حالا این حسین نخود کی هست؟

خانوم! ۶۰ نفر ریختن سرش با آب جوش، ۳۰ تاشون رو زد! شاهه به قرآن... تو زندونم همیشه

مسته!

- تو هم می‌خوای در آینده مثل اون بشی؟

چرا که نه!

- می‌خوای تو هم بیفتی زندون؟

نه حواسم رو شیش دونگ جمع می‌کنم، زندان نیفتم، ولی مثل حسین نخود قوی و شیر

می‌شم!»

در مورد اخیر لازم به یادآوری است که حسین ۱۲ساله، در قسمتی از مصاحبه‌اش بیان می‌دارد،

لات محله آنان که هم اکنون به دلیل دعوا و زدوخورد در زندان به سر برده، و در ضمن در زندان

هم همیشه مست است، شخصیت ایده‌آل او است و وی همان‌گونه که اسم مستعار خودش را هم نام

اسم او انتخاب کرده است، علاقه دارد، در بزرگسالی خویش، پا در جای پای او بگذارد.

به بیان دیگر اگر اهمیت الگوها در کلان نظام و دستگاه‌های تبلیغاتی آن به درستی فهم می‌شد

و به تناسب الگوهای مناسب برای افراد مختلف پردازش می‌شدند، شاید آن گاه حسین به جای

کاربری از کلیپ یک لات مست، کلیپی نظیر کلیپ دکتر حسابی را مشاهده می‌کرد که در آخرین

لحظات عمر پربارش، وقتی که دیگر پزشکان از ادامه کار قلب او ناامید شدند و تمامی آنژیوکت‌ها را

از رگ‌های دست دکتر حسابی بیرون آوردند، وی در حالی که کتابی را روی سینه خود نهاده بود، با

عینک ته استکانی خودش، مشغول مطالعه آن بود، به دنبال الگوهای متعالی‌تری در زندگی خودش

می‌رفت.

تصویر زیر نیز برداشتی از فهرست برنامه‌های یک روز شبکه پویا است. همان گونه که در تصویر ملاحظه می‌گردد، طی ساعت ۱۱ تا ۱۲ صبح کودکان نزدیک به ۱۵٪ از وقت خود را باید صرف دیدن تبلیغاتی کنند که بعضاً هم نامرتب به آنان (و مثلاً حاوی تبلیغ قابلمه‌ای برای مادران آنها) است.

00:15:35	کو؟ کو؟ قصه امروز کو؟... - قسمت ۶	10:45:00	55
00:04:13	آگهی بزرگانی	11:00:35	56
00:10:15	شهر قصه	11:04:48	57
00:00:09	آرم استیشن جعبه بادکنک	11:15:03	58
00:10:49	باغ وحش خیابان ۶۳ - قسمت ۲۰	11:15:12	59
00:00:16	وله راه ارتباطی پویا	11:26:01	60
00:01:59	یاب یاپس	11:26:17	61
00:00:23	آرم استیشن بادکنک های رنگی	11:28:16	62
00:01:21	کلیپ سلام	11:28:39	63
00:09:01	ماجراهای سینا و لاکي - قسمت ۳۷	11:30:00	64
00:00:22	آرم استیشن لوگو آویز	11:39:01	65
00:05:13	پینگو	11:39:23	66
00:00:24	آرم استیشن بادکنک های رنگی ۲	11:44:36	67
00:10:04	هری و سطل پر از دایناسور - قسمت ۳۳	11:45:00	68
00:00:23	آرم استیشن بادکنک های رنگی	11:55:04	69
00:00:36	وله خمیری	11:55:27	70
00:03:57	آگهی بزرگانی	11:56:03	71
00:10:37	بچه‌های ساختمان گل‌ها - قسمت ۱۷	12:00:00	72

ضعف‌هایی که درباره الگوهای کارتونی، پویانمایی، فیلم‌ها و سریال‌ها در ایران از آن یاد شد، منحصر به تولید اخیر نبوده، عیناً در الگوپردازی سایر نهادهای فرهنگی و یا با صبغه فرهنگی نیز مشاهده می‌گردد. به این معنا که عمده الگوهای پردازش شده برای کودکان، نوجوانان و جوانان، الگوهای مذهبی (ائمه، بزرگان دینی و افراد مذهبی -متعلق به یک جناح خاص-) هستند و پردازش الگوهای اخلاقی، علمی، حرفه‌ای و مانند آنها به محاق سپرده شده‌اند. مضاف بر این الگوهای مذهبی طرح شده برای نوجوانان و جوانان نیز غالباً الگوهایی هستند که هیچ نقص و کاستی در آنها مشاهده نمی‌شود و از این رو مخاطبان که واجد ترکیبی از خوبی‌ها و بدی‌ها هستند، در برخورد با این الگوها احساس نزدیکی نکرده، به راحتی حاضر به الگوبرداری از آنها نمی‌شوند.

منطقی (۱۳۹۸) در زمینه چگونگی طرح الگوهای جنگ که به تعبیری اوج الگوپردازی‌های نهادهای تبلیغاتی کشور به شمار می‌روند، از ویژگی‌های زیر در روند طرح الگوهای جنگ ۸ ساله یاد کرده است:

«- طرح محدود و ضعیف الگوها،

- نادیده گرفتن برخی از الگوها،

- نگاه یک بعدی در پردازش الگوها،
- نگاه یک بعدی در پردازش شخصیتی الگوها،
- نگاه تک جنسیتی و مردسالارانه در طرح الگوهای جنگ،
- طرح الگوها بدون توجه به نیاز مخاطبان،
- پردازش اغراق آمیز الگوها،
- طرح الگوهای فردی و غفلت از طرح الگوهای سازمانی.



عنوان طرح محدود و ضعیف الگوها، به این مسأله اشاره دارد که اکثریت قریب به اتفاق الگوهای جنگ، به صورت محدود و غالباً با تبلیغات غیرهم‌پوش مطرح می‌گردند. به عنوان مثال، تهیه فیلمی از یک سردار جنگ، پخش یک بار مصاحبه با همسر وی در رسانه ملی و در نهایت نامیدن یک اتوبان یا خیابان به نام وی، نهایت اقدامی است که در حال حاضر در سطح جامعه در ارتباط با چگونگی طرح الگوهای بزرگ و پر تلؤلوی جنگ ملاحظه می‌گردد. در حالی که الگوهای اخیر می‌توانند از رسانه‌های مختلف (رادیو، تلویزیون، نشریات، سایت‌های اینترنتی)، نشر کتاب‌ها و مجلات، برگزاری همایش در مورد آنان، طرح خانواده آن‌ها، رونمایی از تندیس آنان، آوردن تصاویر آن‌ها روی البسه و نظایر آن، مطرح گردند.



عنوان نادیده گرفته شدن برخی از الگوها ناظر بر این معنا است که از مجموعه عظیم الگوهای درخشانی که در جریان دفاع از کیان کشور درخشش گرفتند، تعداد اندکی از آنان مورد توجه قرار گرفته و به شکل محدودی مطرح گردیده‌اند، عدم توجه به افراد پیش‌گفته، گاهی سیاسی و گاهی از سر غفلت و بی‌برنامگی بوده است. به عنوان مثال، ممکن است بخشی‌نگری سبب شود، سرداران جهاد‌سازندگی عرصه‌ای برای مطرح شدن در جامعه پیدا نکنند، در حالی که شناخت سردارانی مانند طرحچی، رضوی، ساجدی و نظایر آنان، به میزان قابل توجهی در جوانان تأثیرگذار واقع می‌گردند.



نگاه یک بعدی در پردازش الگوها، به این نکته اشاره دارد که اگرچه افراد و سازمان‌های مختلفی در جنگ ذی‌سهم بودند، اما از بین مجموعه افراد و سازمان‌های مزبور، تنها یک یا دو سازمان و افراد آنان و آن هم افرادی که عمدتاً صبغه نظامی داشته‌اند، به عنوان الگوها و سمبل‌های جنگ مطرح می‌گردند، در حالی که در دوران جنگ اولاً هم زنان و هم مردان در جنگ ذی‌نقش بودند و ثانیاً افراد مؤثر در جنگ از پزشک و مهندس و دیگر متخصصان گرفته تا افراد نظامی و از همسران و مادران رزمندگان گرفته تا اقشار عادی جامعه که گاهی به اندازه سه تخم مرغ به جبهه یاری می‌رساندند، گسترده بودند و خلاصه کردن آن‌ها تنها در فرماندهان نظامی جنگ یا یک ارگان، درست نیست.

عنوان نگاه یک بعدی در پردازش شخصیتی الگوها به این مسأله اشاره دارد که اگر چه الگوهای مطرح شده برای جامعه و جوانان، حاوی ابعاد مختلف نظامی، فرماندهی، روابط اجتماعی، روابط عاطفی و خانوادگی و نظایر آن بودند، در جریان طرح الگوها تنها به بعد دینی و نظامی آنان توجه شده است و از سایر ابعاد زیبای وجودی آنان مانند رابطه آن‌ها با همسرشان و یا نگاه زیست محیطی آنان، به شدت غفلت شده است.

عنوان نگاه تک‌جنسیتی به الگوها، حکایت از سایه انداختن مردسالاری در پردازش الگوها برای جامعه دارد. به این معنا که با نادیده گرفتن الگوهای ارزشمند زنان در دوران جنگ، تنها الگوهایی

که در عرصه جنگ برای جامعه مطرح می‌شوند، فرماندهان نظامی جنگ هستند. حال آن که با بررسی دوران جنگ مشخص می‌شود که زنان همپای مردان در تحقق اهداف جنگ می‌کوشیدند و در صحنه‌های مختلف جنگ حضور داشتند.

ملاحظه حماسه‌سازی دختران و زنان ایرانی در آغاز جنگ و تلاش‌های وافر آنان در امداد و کمک رسانی پشت جبهه‌ها از سویی و ملاحظه حماسه‌سازی مادران رزمندگان در جنگ و زنانی که تکیه گاه اصلی شوهرانشان در تحمل فشارهای کمرشکن داخلی و خارجی جنگ بودند، گواه روشنی بر نقش برجسته زنان در جنگ است که در پردازش الگوهای جنگ، این مسأله برای زنان که نیمی از اقشار جامعه را تشکیل می‌دهند، نادیده گرفته شده است.



عنوان طرح الگوها بدون عطف توجه به نیازهای مخاطبان، به این نکته کلیدی اشاره دارد که در جریان طرح پیام، باید ویژگی‌های پیام گیرنده نیز مدنظر قرار گیرد و پیامی که برای اثرگذاری در پیام گیرنده تهیه می‌شود، باید به گونه‌ای طراحی و تدوین شود که حاوی بیشترین تأثیر ممکن بر روی مخاطب فرا روی خود باشد.

طرح الگوهایی که بعد مهم آن‌ها نظامی‌گری آنان است، نیاز اساسی یک جوان را تشکیل نمی‌دهد، نیاز اساسی یک جوان را مسایلی مانند مسایل عاطفی و بین فردی، روابط اجتماعی، اخلاق فردی و اجتماعی، مسایل زیست محیطی و نظایر آن‌ها، تشکیل می‌دهند.

پردازش اغراق‌آمیز الگوها، نقد جدی دیگری است که به نظام پردازش الگوهای جنگ ۸ ساله وارد است.

برخی از جوانان تأکید می‌کنند که مسوولان و اولیای تربیتی جوانان، در جریان الگوسازی‌هایشان، تنها دست به معرفی کسانی می‌زند که به قتل رفیع مکتبی دست یافته‌اند و در جریان این کار نیز الگوهای موجود به شکل آسمانی پردازش شده، ویژگی‌های زمینی خود را از دست می‌دهند.

نگارنده، خود در مصاحبه تلویزیونی همسر شهید همت، شاهد آن بود که وی از سیگاری بودن حاج ابراهیم همت یاد کرده، در ضمن بیان می‌داشت، شهید همت به خاطر وی سیگار کشیدن را کنار گذاشته بود، اما وقتی نگارنده به مطالعه کتابی که انتشارات و تبلیغات سپاه پاسداران، از همین مصاحبه تهیه کرده بود، پرداخت، ملاحظه کرد که مسأله اخیر در این کتاب، سانسور شده است.

آنچه در پردازش الگوها باید بدان توجه داشت، عدم طرح ایده‌آل و دست نیافتنی الگوها است. به این معنا که وقتی الگوی ارایه شده به جوانان، الگویی تام و تمام و بری از هر نوع ضعف و کاستی باشد، در این حالت به سبب فاصله زیادی که جوان بین خود و الگوی مطرح شده احساس می‌کند، با استدلال در این که او نمی‌تواند نظیر آن الگوی آرمانی رفتار کند، به سادگی از وی می‌گذرد، حال آن که اگر الگوهای مورد نظر، بدون اغراق مطرح شوند، در این حالت به سبب نزدیک بودن الگوی مطرح شده با مخاطب، امکان کپی برداری مخاطب از الگوی مطرح شده، فراهم می‌آید.

طرح الگوهای فردی و غفلت از الگوهای سازمانی، اشکال دیگری است که در نظام پردازش الگوهای برگرفته از جنگ برای جامعه و اقشار جوان آن ملاحظه می‌گردد.»

با توجه به آن چه گذشت، ضعف مفرط الگوپردازی برای تمامی اقشار جامعه به شدت احساس شده، باید به عنوان برنامه‌ای مهم و اساسی بدان پرداخت.

۳-۳- پردازش قدرتمند الگوها در غرب

با نگاهی به الگوهای مطرح شده در فضای رسانه‌ای غرب، مشخص می‌شود که تقریباً تمامی این الگوها (افرادی نظیر باری، برتزی، السا، مرد عنکبوتی، بن‌تن، بت‌من و مانند آن‌ها برای کودکان و افرادی همچون هری استایلز، نیکی میناژ، گومز و نظایر آن‌ها برای برای نوجوانان و جوانان) در عین برخورداری از صدا یا ظواهر عینی قابل توجه، از اخلاق، رفتار و منش انسانی بسیار دور هستند و این مسأله حساسیت مضاعف طرح الگو برای کودکان و نوجوانان را به نمایش می‌گذارد.

با بررسی الگوپردازی‌های انجام شده در جریان بازی‌های دیجیتالی، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای، مشخصاً دو جریان متمایز ملاحظه می‌گردد. جریان نخست جریان الگوپردازی‌های جهان سرمایه‌داری غرب است که در جریان طرح الگوهای خویش، مشخصاً اهداف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خاصی را تعقیب می‌کند که به تحکیم، تعمیق و گسترش بیش از پیش اهداف جهان سرمایه‌داری که همان کسب سود است، بینجامد.

جریان بعد، نهادهای مردمی و انسان‌گرایی هستند که در صدد خدمت به جامعه خود و جامعه جهانی برآمده‌اند، اما مقایسه تولیدهای جریان زیر پوشش نهادهای سرمایه‌داری با جریان‌های مستقل و خدمت‌گذار دلالت بر آن دارد که تولیدهای جریان اخیر در برابر انبوه تولیدهای نهادهای زیر پوشش نهادهای سرمایه‌داری و سیاسی غرب، جریانی ضعیف بوده، قابل رقابت با جریان پیش‌گفته نیست.

اگر در این قسمت تمرکز بحث روی تولیدهای نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری (و مشخصاً امریکا) باشد، می‌توان اظهار داشت، جریان اخیر اولاً با شناخت دقیق روان‌شناسی کودکان، نوجوانان و جوانان و ثانیاً با در دست داشتن اهداف مشخصی که در صدد تحقق آن‌ها است، کار تولید بازی‌های

دیجیتالی، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های خود را با سرمایه‌گذاری‌های گسترده دنبال می‌کند.

دوباره شناخت دقیق روان‌شناسی کودکان دبستانی باید گفت، کودکان اخیر تا حدود ۱۱، ۱۲ سالگی از ویژگی‌هایی نظیر «تفکر عینی»، «دیگریروی اخلاقی»، «خودمیان‌بینی»، «ظرفیت‌های شناختی و عاطفی محدود» و «نوعدوستی فطری» برخوردارند.

نهادهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری با توجه به روان‌شناسی خاص کودکان و نوجوانان، با طرح الگوهای مختلفی که در عمل جریانی همسو را تشکیل می‌دهند، می‌کوشند تا از طریق اثرگذاری الگوهای اخیر بر مخاطبان‌شان، به تحقق اهداف نهایی خویش بپردازند. به این معنا که بازی‌های دیجیتالی، پویانمایی، کارتون‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای، با طرح الگوهای مختلف دخترانه و پسرانه در اشکالی بسیار جذاب، پرآب و رنگ و شگفت‌آور، در عمل الگوهای فریبنده‌ای را فراروی کودکان و نوجوانان مطرح می‌سازند که آنان از سویی به دلیل حاکمیت دیدعینی خویش و از سوی دیگر به دلیل ویژگی‌های روان‌شناختی خاصی که از آن برخوردارند (و مثلاً پسران شیفته قهرمانیگری و برتر واقع شدن و دختران شیفته الگوهای جذاب، زیبا و خوش اندام هستند)، بلافاصله جذب الگوهای اخیر می‌گردند.

استفاده بهینه از دستاوردهای روان‌شناختی، بهره‌گیری از ظرایف روان‌شناسانه و استفاده از ظرایف هنری از دیگر تمهیداتی هستند که در جریان طرح الگوهای مورد نظر جهان سرمایه‌داری مد نظر نهادهای تبلیغاتی سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند.

فضای بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، در غالب موارد فضایی پرهیجان است. به عنوان مثال، در تولیدهای خاص پسران، موجودهای فرازمینی با آمدن به زمین، حیات مردم زمین را تهدید می‌کنند و یا جنگ و گریز بین انسان‌ها و زامبی‌ها در بازی‌ها در جریان است و یا آن که در سطحی دیگر، تعقیب و گریزها از موجودهای فرازمینی و هیولاها، به جنگ و گریز انسان‌ها با یکدیگر بدل می‌شود.

الگوهای مطرح شده در تولیدهای خاص دختران نیز با به نمایش نهادن انبوهی از جذابیت‌ها در آرایش، پوشش، مصرف‌گرایی، تنوع‌طلبی و زیبایی‌های غیرمتعارف الگوها (نظیر اندام باری، چشم‌های برتر و بدن‌های جراحی و پروتز شده بسیاری از زنان هنرپیشه و خواننده غربی)، دختران کاربر را در تب و تاب تعقیب الگوها، مقایسه هیجانی خود با الگوها و تحولات پی‌درپی آرایشی و پوششی الگوها قرار می‌دهند و دختران کاربر در شرایط اخیر دیگر فرصتی برای اندیشه و اندیشه روزی و تأمل درونی در خود نمی‌یابند.



یکی از ویژگی‌های مهم مورد توجه ارایه کنندگان الگوهای اخیر، سوءاستفاده از روح نوعدوست و خیرخواهی درونی کودکان و نوجوانان است، به این معنا که الگوهای پردازش شده اخیر، غالباً به این صورت در بازی‌ها، کارتونها و پویانمایی‌ها ارایه می‌گردند که در صدد نجات انسان‌ها و بشریت برآمده‌اند و با افراد و نیروهایی که در تلاش برای هدم و نابودی انسان‌ها و بشریت هستند، می‌جنگند. کودکان خردسال از سویی با تداوم کاربری از الگوهای دخترانه و پسرانه‌ای که نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری برای آنان تدارک می‌بینند و از سوی دیگر با ملاحظه مکرر برخوردهای هیجان‌مدار موجود در بازی‌ها، کارتونها، پویانمایی‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها، کارشان به آنجا می‌انجامد که حل هیجان‌مدار مسایل را عادی پنداشته، رویه و روش حل هیجان‌مدار مسایل مختلف را پیشه خود می‌کنند.

پیشی گرفتن الگوهای پرآب و رنگ تهیه شده توسط دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری، از معدود الگوهای طراحی شده داخل، سبب می‌گردد کودکان و نوجوانان با استقبال از الگوهای اخیر، در گروه‌های خویش به کسانی که نسبت به پذیرش الگوهای غربی از خود پذیرش نشان نمی‌دهند و یا کاربر وسایل متناسب به آنان نیستند، با دیده نفی و انکار بنگرند و به آن‌ها فشار وارد آورند تا آنان نسبت به پذیرش الگوهای مزبور و یا کاربری از وسایل متناسب به آنان اقدام کنند.

در ادامه کاربری کودکان و نوجوانان از الگوهای مطرح شده برای آنان، کودکان و نوجوانان شاهد تغییر و تحول‌های متعددی در بازی‌ها، کارتونها، پویانمایی‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های خاص خویش هستند که مانع از تکراری شدن الگوها و افتادن آن‌ها از چشم کاربران می‌گردند.

با تکرار الگوهای طراحی شده در اشکالی متنوع و متفاوت برای کودکان و نوجوانان، دلبستگی آنان به این الگوها که غالباً از صدای زیبا یا فیزیک بدنی قدرتمند و توانایی‌های شگفت‌آور و خارق‌العاده‌ای برخوردارند و یا از جذابیت زنانه بیش از اندازه‌ای برخوردار هستند، گاهی به آنجا می‌رسد که به این الگوها همپای اولیایشان و یا حتی بیش‌تر از آنان علاقه‌مند گشته و آنان را دوست می‌دارند. الگوهای دخترانه و پسرانه در حالت اخیر، ضمن ارایه سبک زندگی غربی به کودکان و نوجوانان کاربر، به تدریج با طرح ارزش‌های خاصی، نظام ارزشی کودکان را به گونه‌ای شکل می‌دهند که

منطبق با نظام ارزشی الگوهای مورد علاقه‌شان بوده، فردگرایی، دنیاگرایی، مصرف‌زدگی و لذت‌جویی را در صدر نیازهای خویش احساس کنند.



از سوی دیگر تداوم فضای هیجان‌مدار الگوهای دخترانه و پسرانه به آنجا می‌انجامد که در پسران و دختران کاربر الگوهای پردازش شده نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، برخی از حساسیت‌زدایی‌ها پدید می‌آید. به این معنا که پسران در ارتباط با محتوای پرخشونت و شهوی، حساسیت‌زدایی شده و دختران نیز در برخورد با محتوای مصرفی و شهوی، حساسیت خود را به تدریج از دست می‌دهند و به این ترتیب، کودکان و نوجوانان عاطفی، رقیق‌القلب و نودوست، به تدریج با مشاهده مضامین پرخاشگرانه و فوق پرخاشگرانه (الگوهای پسرانه) یا مصرف‌زدگی و رفتار شهوانی (الگوهای دخترانه)، از توجه به دیگران غفلت ورزیده، با سبک زندگی جدید و نظام ارزشی خاصی که یافته‌اند، معطوف به نیازها و هوا و هوس خود گردند.

بررسی تاریخچه الگوهای امریکایی مطرح شده در سطح جهان بیانگر آن است که الگوهای مطرح شده، پس از گذشت مدتی، با الگوهای جدیدی عوض می‌شوند و مثلاً بعد از سوپرمن، سوپر و من و سوپربوی، الگوهایی مانند کاپیتان امریکایی، بت‌من، واندر و من، بلک کت جای آن‌ها را گرفتند و در حال حاضر الگوهایی نظیر بن تن، اسپایدرمن، باب اسفنجی، هالک، باری، برتز و السا، دوران‌دار الگوهای مطرح شده برای کودکان خردسال هستند، اما با وجود جابه‌جایی الگوها با یکدیگر، خط‌مشی ثابت مصرف‌گرایی، برخورد‌های هیجانی، شهوی و پرخاشگرانه و پذیرش زور و زورمداری، در تمامی الگوهای مطرح شده اخیر، ملاحظه می‌گردد.





به هر صورت کودکان و نوجوانان کاربر که از الگوهای طراحی شده نهادهای تبلیغاتی سرمایه‌داری تغذیه کرده و به تدریج بزرگ می‌شوند، با رسیدن به دوران خودپیروی اخلاقی و تفکر انتزاعی، اگر چه یادگیری‌های پیشین در مورد برخوردهای پرخاشگرانه یا پر از عشوه و ناز خود را کنار می‌گذارند، اما بازی‌ها و فیلم‌های پرخاشگرانه پسرانه یا بازی‌ها و فیلم‌های مبتنی بر ستایش جذابیت و زیبایی زنانه، در ذهن آن‌ها ترس از جهان واقع و یا تحقیرشدگی در برابر عرضه جذابیت‌های غیرمتعارف الگوهای زنانه را نهادینه ساخته‌اند. بنابراین کاربران خردسال پیشین و بزرگ‌سال بعدی، با کنار نهادن پرخاشگری و یا داعیه‌های برتری‌جویی خویش، با این نگاه که آن‌ها در جهانی پررعب زندگی می‌کنند و در نهایت می‌توانند در خدمت قدرت و یا چهره‌های فوق‌جذابی باشند که در بازی‌ها و کارتون‌ها شاهد آن‌ها بوده‌اند، سعی می‌کنند تنها به بیرون کشیدن گلیم خودشان از آب پردازند و در نهایت با مصرف‌زدگی و زندگی شهوی که در آن‌ها نهادینه شده است، سر خودشان را گرم سازند و به این ترتیب در عمل بسان رباتی عمل کنند که ایده‌آل جهان سرمایه‌داری است، زیرا جهان سرمایه‌داری با به فراموشی سپردن ابعاد انسانی و اخلاقی، تنها به افزایش سود خود می‌اندیشد و سود اخیر تنها در شرایطی به دست آمده و حاصل می‌گردد که انسان‌ها دنبال آزادی، استقلال و روحیه انقلابی نباشند که تصمیم به زیر سوال بردن نظام سرمایه‌داری یا شورش علیه آن را بگیرند، بنابراین بازی‌های دیجیتال، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای با نهادینه کردن خط‌مشی‌هایی که به مرعوب شدن کاربران انجامیده، آنان را تشویق به مصرف بی‌حد و حصر می‌سازد، تحقق حداکثر سود مورد علاقه جهان سرمایه‌داری را برای این نظام میسر می‌سازد.

منطقی (۱۴۰۰ ب) در کتاب «بررسی القانات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی»، ضمن طرح اهمیت الگوها، از گستره و عمق چگونگی طرح الگوها در رسانه‌های تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، به شرح زیر یاد کرده است:

«پس از زیرنا قرار گرفتن روان‌شناسی کودکان و نوجوانان در پردازش هر چه جذاب‌تر الگوهای غربی، در روند طرح الگوهای غربی در کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های غربی، نکات زیر مورد توجه نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند:

سرمایه‌گذاری گسترده در طرح الگوها، طرح الگوهای مختلف (با تأکید بر ابعاد عینی آنان)، استفاده بهینه از دستاوردهای علمی، بهره‌گیری از ظرایف روان‌شناسانه، استفاده از ظرایف هنری در طرح الگوها، ارایه جذاب و پرهیجان الگوها، سوءاستفاده از روحیه خیرخواه و نودوست کودکان و نوجوانان، معرفی ضمنی آدم‌های بد، هم‌سویی الگوهای مطرح شده برای کودکان و نوجوانان کاربر (ستایش ابزار و قدرت)، تلاش کودکان و نوجوانان جهت تشبیه‌جویی به الگوهای مطرح شده (با کاربری از وسایل متناسب به الگوها)، تکرار الگوها در اشکالی زیبا، جذاب و تحیرانگیز؛ استفاده از ترفندهای روانی برای جذابیت بخشیدن به الگوها، بنیان نهادن فرهنگ بصری در کودکان و نوجوانان (کاهش کتابخوانی کودکان و نوجوانان)، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه از سوی همسالان برای پذیرش الگوها، شکل‌گیری فشار هنجاری گروه همسالان جهت کاربری از وسایل متناسب به الگوها، القای برخوردهای هیجان‌مدار، مصرفی و شهوی از سوی الگوها؛ تعمیق وابستگی کودکان و نوجوانان به الگوها (سوق یافتن تشبیه‌جویی‌های ظاهری به الگو به تشبیه‌جویی‌های درونی عمیق‌تر)، ارایه سبک زندگی به کودکان و نوجوانان کاربر توسط الگوها، شکل‌گیری تدریجی نظام ارزشی منطبق با الگوها در کودکان کاربر، حساسیت‌زدایی تدریجی از پسران در برخورد با محتوای پرخشونت و شهوی (موجودهای فرازمینی، هیولاها، زامبی‌ها، حیوان‌ها، انسان‌ها و به نمایش نهادن فرارپرخاشگری در انسان‌ها)، حساسیت‌زدایی تدریجی از دختران در برخورد با محتوای مصرفی و شهوی، فشار گروه همسالان در جهت کاربری از بازی‌های ترسناک‌تر و شهوی‌تر، کنار نهادن تدریجی نودوستی فطری کودکان و نوجوانان (و اعمال خشونت در زندگی روزمره آنان)، افزایش گرایش‌های معطوف به خود کودک و نوجوان (هم‌زمان با کاهش گرایش‌های معطوف به دیگران)، جابه‌جایی الگوهای مطرح شده (با حفظ خط مشی‌های پیشین) با یکدیگر (ستایش ابزار و قدرت)، شکل‌گیری نوعی از ابتذال ارزشی (با پر رنگ شدن فرهنگ بصری، حل هیجان‌مدار مسایل، زندگی در دنیای تخیلات و ایدئولوژی شدن مصرف) در کاربران، پذیرش تعمیم الگوها به امریکا، تدقیق آدم‌های (کشورهای) بد معرفی شده در جریان بازی‌ها، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌ها، سرخوردگی روانی، سرخوردگی اقتصادی- اجتماعی کودکان و نوجوانان اقشار اقتصادی متوسط و ضعیف جامعه، نفی خویش پس از اثبات الگوها، تحول ارزشی کاربران در سن تفکر انتزاعی و تبدیل شدن کاربر به یک انسان رباطی (که مطلوب طبع جهان سرمایه‌داری است)».



اهمیت وافر الگوها سبب شده است که رسانه‌های مختلف (خاصه رسانه‌های خارجی که علمی‌تر کار می‌کنند)، به شدت متوجه الگوها شده، بکوشند تا با پردازش الگوهای موردنظر، اوج القائات ممکن را برای مخاطبانشان فراهم آورده، به این طریق به اهداف مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و عقیدتی خویش جامه عمل بپوشانند.

دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در جریان طرح الگوهای مطلوب طبع خویش با اتکا به دستاوردهای علمی به طرح مؤثرترین الگوهای ممکن برای کودکان و نوجوانان و جوانان دست می‌زنند. به عنوان مثال، از آنجا که پسران روحیه‌ای مبارزه‌جو و اقتدارگرا دارند، الگوهای تهیه شده برای پسران، افرادی هستند که غالباً اوجی از قدرت، توان بدنی و ستیزه‌جویی را در خود به معرض دید می‌نهند. الگوهای دخترانه هم با توجه به زیبایی دوستی دختران، پردازش شده‌اند، به این معنا که چهره‌های زیبایی مانند باری، سیندرلا، السا و مانند آن‌ها برای کودکان مخاطب بازی‌ها، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌ها یا چهره زیبای خوانندگان و هنرپیشه‌های غربی و یا صدای زیبای افرادی نظیر شکیرا، لیدی گاگا، تیلور سوئیفت و مانند آن‌ها، در مجموع سبب می‌شوند کاربران به تدریج جذب الگوهای اخیر شده، پذیرای القائات ارزشی آنان شوند.



در الگوهای پسرانه، افرادی مانند مرد عنکبوتی، بن‌تن، بت‌من و نظایر آن‌ها مطرح شده‌اند. این افراد یا واجد قدرتی بی‌پایان هستند (نظیر مرد عنکبوتی و بت‌من) و یا در عین داشتن قدرتی شگفت‌انگیز، از زیبایی زیادی برخوردارند (مانند بن‌تن) و یا به دلیل کارهای خنده‌داری که انجام می‌دهند (مانند باب اسفنجی)، مورد توجه هر دو جنس قرار می‌گیرند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌های غربی، در طرح الگوهای پسرانه، غالباً با توجه به روحیه لطیف و عاطفی کودکان، الگوهای خود را در آغاز به نوعی مدافع انسان‌های آسیب خورده و مظلوم پردازش می‌کنند (مثلاً مرد عنکبوتی، بت‌من و نظایر آن‌ها دنبال احقاق حقوق مردمی هستند که بدان‌ها ظلمی رفته است)، کودکان به دلیل فطرت پاکشان، بلافاصله جذب الگویی می‌شوند که در عین نوعدوستی، واجد قدرتی بی‌پایان است، اما به تدریج سازندگان اخیر، کودکان و نوجوانان کاربر را به این سمت و سو هدایت می‌کنند که ضمن ستایش الگوهای مطرح شده آنان، از دشمنان

آن‌ها متنفر شوند. اما در نهایت مشخص می‌شود که الگوهای پردازش شده سازندگان بازی‌ها، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های غربی، سمبل امریکا هستند و دشمنان آن‌ها، کسانی هستند که در برابر امریکا و تعدی‌های آن قد علم کرده و مخالفت با آن را پیشه خود کرده‌اند.



کودکان و نوجوانان در آغاز دلبستگی به الگوهای عروسکی، کارتونی و قهرمانان مطرح شده در فیلم‌های غربی، به شدت مایل هستند که به هیبت آن‌ها درآیند، بنابراین خرید البسه و یا وسایل بن‌تنی، بت‌منی یا اسپایدرمنی و مانند آنان را پیشه خود می‌کنند، اما در ادامه، کودکان و نوجوانان با دریافت شواهدی مانند این که لباس مرد عنکبوتی اساساً تداعی‌گر پرچم امریکا است یا بن‌تن، مرد عنکبوتی، بت‌من و نظایر آن‌ها، در محیطی به سر می‌برند که حاوی آسمان‌خراش‌های متعدد، ماشین‌های مدل بالا و مانند آن‌ها است، با تعمیم دادن‌هایی که در همه انسان‌ها وجود دارد، عشق و علاقه خود به الگوهای نظیر سوپرمن، سوپربوی، بت‌من و نظایر آنان را به کشور سازنده آن‌ها تعمیم می‌دهند و بعد از آن که در نقش مدافع بن‌تن، مرد عنکبوتی و مانند آن درآیند، به تدریج مدافع موطن آنان می‌شوند.

بالتبع در گام‌های آخر این فرایند، کودکان و نوجوانان نسبت به آدم‌بدها و کشور آن‌ها، بدبین شده، نسبت به آن‌ها اظهار کراهت می‌کنند تا سرانجام به این بصیرت دست یابند که کشور خودشان، موطن همان آدم‌بدها هست و آنان برای نجات خویش اساساً باید مهاجرت کرده، به امریکا پناه ببرند!

۱. بازی‌های دیجیتال، کارتون‌ها و پویانمایی‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، در کنار پردازش هر چه زیباتر غرب برای کودکان کاربر، با ترسیم ضعف، فتور، سستی و زشتی شرق، در عمل می‌کوشند تا با نفی رقیب خویش، ایدئولوژی مصرفی، شهوی و انسان‌مدار خود را در اذهان کودکان ایرانی نهادینه سازند.
تصاویر زیر متعلق به کارتون «علی بابا و چهل دزد بغداد» است که تصویری بسیار منفی از شرق را در ذهن کودکان کاربر محصول‌های فرهنگی آن سوی آب پدید می‌آورد:



تصاویر زیر نیز متعلق به بازی «پرندگان خشمگین» است که در جریان ترسیم ایران، ایرانی‌ها را در عین خطرناک بودن احماق ترسیم کرده است، زیرا آن‌ها در عین کاربری از ماده منفجره تی‌ان‌تی و راکت‌های جنگی مخرب، در هواپیمایی چوبی می‌نشینند که هنگام برخاستن از زمین ممکن است، چرخ‌های چوبی آن بشکند و امید آنان به فرود هواپیما نیز توسل و تمسک جستن به چتر باران و یا بادکنک است:



در برخی از بازی‌های دیجیتالی دیگر، هدف قراردادن هرکس که ندای یامهدی را سر می‌دهد یا هدف قراردادن تصویر رهبران ایران که در پس زمینه آن‌ها، پرچم ایران قرار دارد، بازیگر را به پیروزی می‌رساند.



تصاویر زیر نیز با درج پرچم و چهره برخی از رهبران ایران، به تدقیق افراد و کشورهای بد فراروی الگوهای امریکایی مورد علاقه کودکان پرداخته‌اند:



لونی و مراثنی (۱۳۹۴)، در مقاله «تحلیل عملیات روانی نظام سلطه مبتنی بر القاء در صنعت پویانمایی (مورد مطالعه: سریال اژدهاسواران)»، می‌نویسند:

«استعمار جهت سلطه‌جویی بر ملت‌ها به تغییر رویه و راهبرد نظام سلطه از جنگ سخت به جنگ نرم و راهکارهای جدید که از طریق صنعت پویانمایی و فیلم دنبال می‌شود، روی آورده است. اما نظام سلطه از تغییر راهبرد خود از جنگ سخت به جنگ نرم در پویانمایی اژدهاسواران چه سودی می‌برد؟»



نتایج تحقیق حاضر نشان می‌دهد که نظام سلطه با یک طرح و فلسفه از قبل طراحی شده، در قالب پویانمایی مذکور و سریال‌های مشابه که به کودکان عرضه می‌دارد، به دنبال به تسخیر درآوردن قلب‌ها و ذهن‌های کودکان است تا از این طریق به سلطه‌جویی خود بر ملت‌ها ادامه دهد.

غرب از ابزار سینما و پویانمایی برای تغییر باورهای نسل کودک و نوجوان دیگر کشورها برای نیل به خواسته‌های خود؛ یعنی سیطره همه جانبه استفاده کرده و کاری می‌کند که مردم و نوجوانان، خود با پای خویش جذب فرهنگ غربی شوند. صنعت سینما و پویانمایی با توجه به این که از همه عوامل تصویری و بصری استفاده می‌کند، بیش‌ترین تأثیر را در القای این معانی دنبال می‌کند.

یافته‌های پژوهش، حاضر حاکی از آن است که سلطه‌جویان برای نیل به اهداف خود و به جهت آن که اندیشه خود را جهانی کنند، به دنبال تسخیر قلب‌ها و ذهن‌های ملت‌های دیگر هستند. آنان از طریق ابزار رسانه و صنعت سینما و پویانمایی و امروزه از طریق بازی‌های کامپیوتری، شخصیت انسان کامل را مطابق با فرهنگ غربی تعریف کرده و آن را می‌پروراند. آنان سعی می‌کنند این آموزش را در سطح جهان به یک فرهنگ عمومی تبدیل کنند و به بقیه ملت‌ها ثابت کنند که آمریکا نابود شدنی نیست و قدرت برتر باقی خواهد ماند. در حقیقت، آنان از طریق ابزار هنر و صنعت پویانمایی به دنبال تداوم سلطه و سیطره جهانی خود هستند و از آنجا که مخاطبان این سریال‌ها و پویانمایی‌ها قشر زیادی از کودکان و نوجوانان هستند، نمایش این سریال‌ها مستقیماً در ذهن و فکر آنان تأثیر می‌گذارد.

باید اذعان کرد، نظام سلطه از تغییر راهبرد خود از جنگ سخت به جنگ نرم، در این پویانمایی و فیلم‌های مشابه به دنبال القای مفاهیمی چون جهانی شدن، نابود نشدن کشور آمریکا و ماندگاری

آن، تغییر باورهای ملی و مذهبی کودکان و نوجوانان که در نهایت منجر به تسخیر قلب و ذهن ملت‌ها می‌گردد و نشان دادن کشور آمریکا به عنوان ابرشهر و کشور آرزوها و آمل است». یکی از اعضای گروه پژوهش در گزارش پژوهشی خویش به شکل مشابهی خاطر نشان می‌سازد: «اثرهای سیاسی الگوهای مورد کاربری کودکان بیش‌تر معطوف بر عقیده کودک بر برتری کشورهای خارجی نسبت به ایران است. به این معنا که کودکان خیال می‌کنند کشورهای خارجی دارای جلوه‌های بصری جذاب‌تر و دارای امکانات بهتری هستند و این مسأله باعث می‌شود که کودک آنجا را قبله آمل خود بداند.

ماهان مرد عنکبوتی را متعلق به آلمان و آلمان را قوی‌تر از ایران می‌دانست. فاطمه اسب تک‌شاخ را متعلق به پرتغال می‌دانست و فکر می‌کرد جنگل با درخت‌های رنگی در پرتغال هست و در ایران نیست.

امیرمهدی لاک‌پشت‌های نینجا را منجی خودش می‌دانست و می‌گفت، اگر لاک‌پشت‌های نینجا به دوستش حمله کنند، از لاک‌پشت‌های نینجا طرفداری می‌کند. او همچنین لاک‌پشت‌های نینجا را به دلیل شکل آن‌ها، آمریکایی می‌دانست.

آرمیس، السا و سیندرلا را به دلیل لباس‌های زیبایشان متعلق به آمریکا می‌دانست و دوست داشت که در آمریکا زندگی کند.

بهبه می‌گفت، اگر سوپرنن و بت‌من و مرد عنکبوتی به ایران حمله کنند، ما قادر به شکست آن‌ها نیستیم و همچنین آن‌ها را متعلق به آمریکا می‌دانست. او تمام آمریکایی‌ها را به غیر از دزد‌هایشان، مانند الگوهای قوی می‌دانست.

آمیته‌دا، تایتان‌ها را به علت پیشرفته بودن ابزارهایشان آمریکایی می‌دانست و بیان می‌داشت، دوست دارد در آمریکا زندگی کند. او همچنین جنگل‌های باری را جادویی و متعلق به آمریکا می‌دانست.



دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، الگوهای خاص پسرانه را با توجه به علایق پسران به مواردی نظیر قدرت، سرعت، هیجان و مانند آن‌ها و الگوهای خاص مورد علاقه دختران را با عنایت به علایق آنان، مانند جذابیت فیزیکی، آرایش، پوشش و نظایر آن‌ها ارایه می‌کند.

سازندگان بازی‌ها، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌های غربی با قدری تفاوت با پردازش الگوهای پسرانه، به طرح الگوهای دخترانه می‌پردازند. به این معنا که سازندگان اخیر برخلاف روحیه اقتدارگرایی پسران، با سوءاستفاده از روحیه زیبایی دوست دختران، الگوهایی در اوج زیبایی صدا یا زیبایی فیزیکی (و حتی زیبایی غیرعادی) برای دختران طرح می‌کنند که بلافاصله کودکان و نوجوانان کاربر را جذب خویش می‌کنند. الگوهای اخیر علاوه بر زیبایی‌های خیره‌کننده‌شان، با مبادرت ورزیدن به کارهای پرورشی، تغذیه‌ای و مراقبتی (که از ویژگی‌های فطری دختران به شمار می‌آیند)، بر جذابیت خود برای دختران کاربر بیش از پیش می‌افزایند، تا جایی که گاهی دختران مصاحبه شده، بیان می‌دارند، شب‌ها خواب الگوهای مورد علاقه خویش را می‌بینند و بعضاً بیان می‌دارند که مایل هستند به کشور باری، برتزا، السا، سیندرلا و دیگر الگوهای دخترانه بروند تا الگوی مورد علاقه خویش را دیدار کنند. لازم به یادآوری است دختران کاربر بازی‌ها، پویانمایی‌ها، کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌ها با دیدن معیارهای زیبایی در الگوهای زنانه پردازش شده، خود به خود معیارهای زیبایی غرب، یعنی چشم‌های آبی، موهای طلایی، پوست سفید و لب‌هایی که با روژ لب قرمز شده‌اند را به همراه پوششی نیمه برهنه، به عنوان معیار زیبایی اخذ می‌کنند.



مجموعه جذابیت‌هایی که به اجمال از آن‌ها یاد شد، کودکان (و احياناً نوجوانان) کاربر بازی‌های دیجیتال، کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های غربی را بر آن می‌دارد که بدون آن که حتی نام یک کشور خارجی را بشناسند، علاقه‌مند باشند که در خارج زندگی کنند.

منطقه (۱۴۰۰ ب)، در کتاب «بررسی القائات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی»، از این مساله به شرح زیر یاد کرده است:

«امیر ۶ ساله، در مصاحبه‌اش در پاسخ به این سوال که آیا دوست دارد که خارج برود یا خیر، با استناد به قشنگی‌های ترسیم شده از خارج در کارتون‌ها، پویانمایی‌ها و بازی‌ها، به سوال مطرح شده پاسخ مثبت می‌دهد.

پونه ۶ ساله نیز با وجود آن که نام کشور سازنده الگوهای مورد علاقه‌اش را نمی‌داند، اما باز هم اظهار می‌دارد که مایل بود در خارج به دنیا می‌آمد.

امیرحسین ۶ ساله در مصاحبه خود، در پرسش از کشور بن‌تن، با آن که نمی‌داند بن‌تن متعلق به چه کشوری است، اما از کشور وی با عنوان کلی نجاتگر یاد می‌کند.

آرشام ۶ ساله، در مصاحبه‌ای که داشت، امریکا را که الگوی تخیلی مرد عنکبوتی در آن شکل گرفته است، کشور خوب می‌نامد، اما کشور خودش ایران را که الگویی مانند بن‌تن را نپرداخته است، بد می‌داند، چون به زعم او این کشور قهرمان (!) ندارد.

محمد ۶ ساله هم کشور سازنده کارتون و الگوی مورد علاقه خودش (هالک) را خوب معرفی می‌کند.

پارسای ۶ ساله هم مأوای مرد عنکبوتی را امریکا معرفی می‌کند.

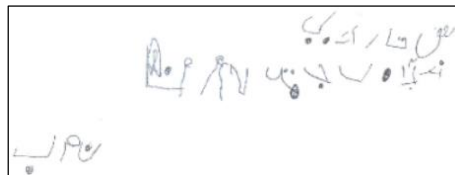


با مشخص شدن سرزمین الگوهای مختلف برخی از کودکان کاربر بازی‌ها، کارتونها و پویانمایی‌ها ابراز علاقه می‌کنند که به کشور بن‌تن، مرد عنکبوتی، بت‌من و مانند آن‌ها بروند تا الگوهای مورد علاقه خودشان را در آنجا ببینند.

حامد و یاسر ۶ ساله، در مصاحبه‌های خود به افراد بد و ضرورت جنگیدن با آن‌ها اشاره دارند.

حامد در بیانات خویش اظهار می‌دارد، کسانی که با الگوی مورد علاقه او (بن‌تن) می‌جنگند، «آدم بدها» هستند و یاسر نیز اظهار می‌دارد که «آدم بدها دنبال خراب کردن دنیای ما هستند».

نامه زیر نیز متعلق به یاسین ۶ ساله است که خطاب به بن‌تن به نگارش درآورده است. یاسین در شرح آن چه که به اصطلاح نوشته است، می‌گفت او برای بن‌تن نوشته است که من تو را خیلی دوست دارم، چون تو خیلی قوی هستی و همه را می‌کشی.



محمد ۶ ساله هم قبل از آن که به مدرسه وارد شده، تحت تأثیر آموزش‌های مدرسه بر نهج و منوالی که سردمداران جامعه تجویز می‌کنند قرار گیرد، امریکا را در قطب خیرخواهان بشری و امثال مثلث شرارت^۱ (تعبیر رئیس جمهور اسبق امریکا) را در قطب مقابل آن‌ها می‌داند.

۱. محور شرارت، اصطلاحی است که جورج دبلیو بوش رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در سخنرانی سالیانه خود در کنگره ایالات متحده آمریکا در اشاره به سه کشور ایران، کره شمالی و عراق به کار گرفت. او علت این نام‌گذاری را «حمایت آن کشورها از تروریسم و «تلاش آن‌ها برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی» بیان کرد.

هستی ۶ ساله، در مصاحبه‌ای که با یکی از اعضای گروه پژوهش داشته است، در مصاحبه خودش ضمن تأکید بر علاقه به رفتن به خارج، خاطرنشان می‌سازد، شدت علاقه وی به الگوی مورد علاقه‌اش چنان زیاد است که او ترجیح می‌دهد، در صورت تقاضای السا برای ماندن نزد او، از ماندن نزد مادرش هم چشم‌پوشد.



آزیتای ۶ ساله هم در مصاحبه خودش بیان می‌دارد، با وجود آن که مادرش با خواندن داستان‌های شاهنامه برای او مایل است، او با الگوهایی نظیر گردآفرید آشنا شود، اما وی با دیدن کارتون سیندرلا، فریفته او شده است و در صدد است برای دیدن او به امریکا برود و در امریکا ازدواج کند. مصاحبه فرزام ۶/۵ ساله، حاوی این نکته مهم هست که الگوی امریکایی اسپایدرمن، در عین به نمایش نهادن قدرت و صلابت خود (و در واقع امریکا)، در صدد به راه آوردن افراد منحرف نیز هست. به تعبیر دیگر، کودکان کاربر الگوهای امریکایی، در عمل قانع می‌شوند، الگوهایی که سمبلی از موطن خودشان هستند، چنان در مسیر خیرخواهی بشر قرار دارند که حتی برای دشمنان و افراد منحرف جامعه بشری نیز دل می‌سوزانند و به همین سبب شایسته قرار گرفتن در مسند هدایت و راهنمایی جامعه جهانی هستند».

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی به نظر می‌رسد، الگوهای طراحی شده برای دختران و پسران پیش دبستانی و دبستانی، نه تنها به دلیل ظواهر اولیه‌شان، بر عمق جان کاربران رسوخ کرده، در دل آن‌ها می‌نشینند، با ارایه الگوهای زیبایی غرب بدان‌ها، به نوعی غرب را به عنوان مأوای خوبی‌ها تصور می‌کنند. به همین ترتیب پسران با تعمیمی که در برخورد با الگوهای مورد علاقه خود می‌دهند، در عمل نشان می‌دهند که سرزمین الگوهای مورد علاقه‌شان را نیز دوست دارند و در ادامه، احساس می‌کنند باید با افرادی که در برابر الگوهای مورد علاقه آنان قد برافراشته‌اند، به مقابله و ستیز برخیزند و حتی خون آن‌ها را بریزند و از این کار خود احساس لذت کنند.

تحول‌هایی که به اجمال از آن‌ها یاد شد، تأکید مضاعفی برای نهادهای تبلیغاتی داخل است که با توجه به تأثیر عمیق الگوها در ذهن و جان کودکان کاربر بازی‌ها، پویانمایی‌ها و کارتون‌های غربی، به خود آمده، بکوشند تا با ارایه الگوهایی بومی، آثار ارزشی نامناسب پیش گفته را تا حد ممکن مهار کرده، کودکان را به ملیت و فرهنگ دیرپای خود علاقه‌مند ساخته، در مسیری انسانی هدایت کنند.

۳-۴- اثرهای الگوها بر کاربران

با توجه به مضامین ارایه شده از سوی دانش‌آموزانی که مصاحبه‌های آن‌ها در فصل پیش درج شد، می‌توان از اثرهای مختلف الگوها بر کاربرانشان یاد کرد. این اثرها به قرار زیر هستند:

- اثرهای زیستی،
- اثرهای روانی- تربیتی،
- اثرهای فرهنگی- اجتماعی
- اثرهای آموزشی،
- اثرهای اخلاقی- عقیدتی،
- اثرهای اقتصادی،
- اثرهای سیاسی،
- اثرهای زیباشناختی،
- و اثرهای خانوادگی.

در ادامه، با استناد به مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی، در موارد مورد اشاره بحث خواهد شد، اما در این قسمت باید به دو نکته اشاره داشت.

نکته اول این که غالب اثرهای الگویی درج شده در مصاحبه‌های صورت پذیرفته، منفی است که دلیل آن ضعف الگوپردازی در داخل و قدرت الگوپردازی در کشورهای آن سوی آب است، اما نباید تصور کرد، الگوها نمی‌توانند واجد تحول‌آفرینی‌های انسانی باشند. انتخاب و پردازش الگوهای مناسب، حلقه مفقوده نهادهای تبلیغاتی داخل است که باید به جدّ بدان پرداخت.

نکته دوم، تذکر گسترده و وسیع‌تر اثرگذاری الگوها است. به این معنا که در قسمت جمع‌بندی کتاب، استندهای انجام شده، صرفاً از مصاحبه‌های درج شده در کتاب صورت پذیرفته است و به دلیل محدودیت مصاحبه‌های اخیر و کم عمق بودن برخی از آن‌ها (که به دلیل بی‌بهره بودن پژوهش از هیچ حمایت مالی و امکاناتی بوده است)، همه ابعاد و وجوه اثرگذاری الگوها ترسیم نشده‌اند.

۱-۴-۳- اثرهای زیستی الگوها

کودکان، نوجوانان و جوانان برای چه‌گونه بودن و شدن خویش نیازمند الگوهایی هستند که بدان‌ها مسیر چه‌گونه بودن و چه‌گونه شدن را بیاموزند، اما باید توجه داشت، الگوها می‌توانند خوب یا بد باشند. بالطبع اگر الگوهای مورد توجه کودکان، نوجوانان و جوانان خوب و مناسب انتخاب شده باشند، این الگوها می‌توانند کاربران خویش را به درجات بالای انسانی سوق داده و هدایت کنند، اما اگر الگوهای مورد نظر، الگوهای مناسبی نباشند، این الگوها می‌تواند خطرآفرین باشند.

با بررسی الگوهای مطرح شده در مصاحبه‌های انجام شده دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی، مشخص می‌شود که متأسفانه غالب الگوهای انتخابی کودکان و نوجوانان مورد اشاره، الگوهای داخلی نبوده، الگوهای ساخته و پرداخته آن سوی آب هستند. البته در مورد اسوه‌ها و الگوهای اخیر لازم به یادآوری است، الگوهای مطرح شده در غرب، منتجه فعالیت‌های گروه‌های مردمی و انسان‌گرا یا دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری هستند که البته الگوهای پردازش شده توسط گروه‌های مردمی و انسان‌گرا، غالباً الگوهای خوب و مناسبی هستند، اما به سبب آن که سرمایه و امکانات در دسترس دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری، بسیار بیش‌تر از امکانات جریان‌های خودجوش مردمی است، وجه غالب تولید کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی، فیلم‌ها و سریال‌ها در غرب، متعلق به دستگاه‌های تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری است که بالطبع محتواهای تهیه شده اخیر، در صدد تحقق اهداف همین دنیا هستند.

جهان سرمایه‌داری از سویی برای افزایش فروش خویش و از سوی دیگر برای ممانعت از تربیت انسان‌های آزاده‌ای که ممکن است با انقلاب خویش، پایه‌های جهان سرمایه‌داری را متزلزل کنند، می‌کوشد تا از طریق الگوهای ساخته و پرداخته خود، کودکان، نوجوانان و جوانان را از سویی به سمت مصرف بیش‌تر و هر چه بیش‌تر سوق دهد و از سوی دیگر با وارد کردن آنان به دنیای شهوات، دوری آنان از معنویت، معنویت‌گرایی و طغیان علیه ریشه‌های ظلم و جور را فراهم آورد که این دو با طرح الگوهایی در اوج مصرف‌گرایی و شهوت‌گرایی امکان‌پذیر است. البته مکمل تبلیغات اخیر، الگوهای پرخشونت و جنایتکاری هستند که با رفتارهای پرخاشگرانه و فراپرخاشگرانه خویش، جهان را در منظر کاربران خویش چنان پر رعب می‌نمایانند که آنان برای پرهیز از رعبی که وجود آنان را فرا می‌گیرد، با پناه جستن به همان مصرف‌گرایی و شهوت‌رانی، سعی در تخفیف‌الأم و ترس‌های درونی خویش می‌کنند.

دانش‌آموزان دبستانی مصاحبه شده، در توصیف اثرهای زیستی که الگوهای مورد علاقه آنان، در عمل برایشان رقم زده‌اند، از موارد زیر یاد کرده‌اند:

- بلوغ زودرس،
- گرفتن رژیم‌های مفرط و پرخطر،
- آسیب‌های جسمانی در جریان تکرار رفتارهای الگوها،
- و آسیب‌های جسمانی در جریان انجام ورزش‌های سنگین.

بلوغ زودرس

صاف ۱۲ ساله در مصاحبه خویش از انجام بازی‌هایی یاد می‌کند که در آن موظف به دنیا آوردن یک بچه هست که تبعات جانبی این مسأله بلوغ زودرس وی را دامن می‌زند:

«- چرا عاشق باربی هستی؟»

- چون خیلی خوشگله، مهربونه.
- چه شکلیه که می‌گی خوشگله؟
موهای طلایی داره، چشمای آبی داره، قد بلند مثل خوده خودم (با حس غرور جمله‌ی آخر را می‌گوید).
- خوب حالا چرا می‌گی مهربونه؟
چون همه‌اش لبخند رو صورتشه، با همه هم خوش رفتاری می‌کنه.
- این بازی‌های باربیت چه جوری هستن؟
مدلای مختلف داره، یکیشون هست مثلاً باربی رو آرایش می‌کنم، تو یکیشون لاک می‌زنم، تو یکیشون بچه‌اش رو نگه‌داری می‌کنم، توی یکی دیگه بچه‌اش رو به دنیا میارم، از اینا دیگه».



گرفتن رژیم‌های مفرط و پرخطر

- ریحانه ۱۰ ساله، اسماء ۱۲ ساله و مهتاب ۲۰ ساله (که به روایت دوران دبستان خود پرداخته است)، همگی تحت تأثیر دختران لاغر اندام گروه بلک پینک، خواهران رقص هاشاک و اوریل رقص و خواننده، به گرفتن رژیم‌های مفرطی دست زده‌اند که بالطبع این رژیم‌های سخت، خاصه در سن رشد و بلوغ زیستی آنان آسیب‌زا واقع می‌شوند:
«از هیکلت راضی هستی؟
نه، لاغری نیستم. دوس دارم عین بلک پینک پوست و استخون شم، هر چی هم بخورم دیگه برنگرده.

- یعنی فقط اون جوری خوشگل و جذاب می‌شی؟
آره.
- یعنی الان احساس خوشگلی و جذابیت نمی‌کنی؟
نه، من بچه‌های هم سن و سال خودم رو می‌بینم، خجالت می‌کشم.
یعنی اگه غول چراغ جادو وجود داشت، ازم سوال می‌پرسید، می‌گفتم لاغری.
- تا حالا سعی کردی لاغر بشی؟

آره، همیشه موقع غذا خوردن عذاب وجدان دارم، یه بار پیش دکتر رفتم، رژیم گرفتم، ولی لاغر نشدم، یعنی نمی‌تونم خودم رو کنترل کنم، یه رژیم دیگه حرصم گرفت، کل روز هیچی نخوردم، بعد حالم بد شد، مامانم به زور ریخت تو حلقم».

«- گفתי خواهران هاشاک رو فالو داری و بهشون به چشم الگو نگاه می‌کنی؟
تقریباً آره.

- یعنی چی؟

خب دوس دارم شخصیتم شبیه سیرا باشه، خیلی شبیه خودمه. هم هم‌سنیم، هم رقصنده‌اس، هم خوشگله و هم خوش هیكله.

- خوشگلی به نظرت یعنی چی؟

خب مثلاً هم چهره‌اش خوشگل باشه، هم خوش هیكل باشه.

- خوش هیكل بودن یعنی چی؟

خب به نظرم باید لاغر باشن.

- یعنی لاغر بودن باعث می‌شه، آدم خوش هیكل باشه؟

آره.

- خودت هم دوست داری لاغر باشی؟

آره.

- الان رژیمی؟

آره.

- چند کیلو وزن کم کردی؟

حدوداً ۱۳ کیلو.

- وزن ایده‌آلت چند کیلو هست؟

۴۵ کیلو.

- به نظرت به نسبت قدت (حدوداً یک متر و شصت و هفت سانتی متر) خیلی کم نیست؟

نه.

- چرا؟

خب الان همه هم سن‌های من لاغرن!

- همه یعنی مثلاً چه کسی؟

خب هر کی خوشگل و خوش هیكله، لاغر هم هست، مثلاً سیرا. من دوست دارم هیكلم اون

شکلی بشه».



«من مدام اخبار جدید راجع به زندگی شخصی اوریل را جست‌وجو می‌کردم و چهره و اندامش را ستایش می‌کردم. دوست داشتم مثل او موهایم بلوند و صورتی بود و تمام تلاشم را می‌کردم که مانند او لباس بپوشم. در آن زمان من در آغاز سن بلوغ بودم و مشکل اضافه وزن داشتم و آن قدر خودم را با اوریل مقایسه می‌کردم که شروع به گرفتن یک رژیم سخت کردم، به شکلی که چیزی نمی‌خوردم.»

آسیب‌های جسمانی در جریان تکرار رفتارهای الگوها

کودکان و نوجوانان کاربر الگوهای آن سوی آب، در مصاحبه‌های خویش بعضاً از آسیب‌های جسمانی در اثر تکرار رفتارهای الگوی مورد علاقه خویش یاد کرده‌اند. به عنوان مثال، سیاوش ۱۰ ساله، در مصاحبه خود بیان می‌دارد، وی چند بار خواسته است با شنل بت‌من، دست به پرواز بزند که نتیجه آن زمین خوردن و زخمی شدن او بوده است. امیرسام ۹ ساله نیز به شکل مشابهی در مصاحبه خود خاطرنشان می‌سازد، وی نیز با پوشیدن لباس اسپایدرمن، در صدد بالا رفتن از دیوار برآمده است که نتیجه آن زمین خوردن بوده است.

البته گزارش‌های دیگری در همین رابطه وجود دارند که بیان می‌دارند، گاهی کودکان با کپی‌برداری از مثلاً مرد عنکبوتی خواسته‌اند از ارتفاعی بپرند که این عمل به صدمه جدی آنان و حتی مرگ آن‌ها منجر شده است.

آسیب‌های جسمانی در جریان انجام ورزش‌های سنگین

برخی از کودکان و نوجوانان مصاحبه شده در مصاحبه خویش از آسیب‌های جسمانی که در جریان انجام ورزش‌های سنگین متوجه آنان می‌شود، یاد کرده‌اند. مقوله اخیر، بیانگر وجه دیگری از آسیب‌های زیستی است که کودکان و نوجوانان کاربر الگوهای آن سوی آب را تهدید می‌کند. این کاربران با الهام از قدرت بدنی بالای الگوهای مورد علاقه خودشان، کوشیده‌اند با توسل به ورزش‌های سنگین، به تحقق خواست خویش دست یابند. اشکان ۷ ساله، در مصاحبه خود به نمونه بارزی در این جهت اشاره دارد:

«- خوب اشکان بهم می‌گی هیکل کاپیتان امریکایی چه جوریه؟

قد بلنده... بازوهای بزرگه... بعد ورزشکاریه دیگه.

- دوست داری هیکلت شبیه اون بشه؟

آره.

- برای این که شبیهش بشی، چه کارهایی می‌کنی؟
دمبل می‌زنم... .



- دمبل خریدی تا هیکتل شبیه اون بشه؟

مال داداشمه... از این چیزها داره؟

- آهان بعد اون بهت می‌گه چی کار کنی تا هیکتل شبیه کاپیتان آمریکایی بشه؟
نه. اون با من زیاد حرف نمی‌زنه.

- پس چی؟

می‌بینم اون چی کار می‌کنه، بعد وقتی می‌کنی که اون نیست و من تو خونه تنهام، می‌رم دمبل می‌زنم.

- دست‌هات درد نمی‌گیره و نمی‌ترسی دمبل بیفته روی پات؟

خب باید قوی شم دیگه.

- دوست‌های تو هم از این کارها می‌کنن؟

آرمین که باشگاه می‌ره... تکواندو... .

- بقیه چی؟

اون‌ها هم مثل من... تو خونه بارفیکس می‌رن... دراز نشست... یکی از دوست‌هام یاد گرفته پاهاش

رو به مبل تکیه بده، بعد دراز نشست بره».

۲-۴-۳- اثرهای روانی - تربیتی الگوها

در بررسی اثرهای روانی - تربیتی الگوهای دختران و پسران مصاحبه شده، موارد زیر در

مصاحبه‌های آنان مشهود است:

- طرح زودرس مقوله عشق جسمانی برای کودکان و نوجوانان،

- دامن زدن به عشق تخیلی،

- احساس شکست در عشق،

- دامن زدن به اندیشه جنسی کودکان و نوجوانان،

- عادی سازی خیانت،
 - طرح مقوله هم جنس گرایی،
 - سوق دادن کاربران به سمت خشونت و پرخاشگری،
 - تشویق حل هیجان مدار مسایل،
 - فحاشی و رکیک شدن بیان،
 - مواجهه با تعارض و آسیب دیدگی روانی،
 - احساس حقارت،
 - به دست آوردن تصویر منفی از خویش،
 - مواجه شدن با سردرگمی ارزشی،
 - ابتذال فکری،
 - الگوها به مثابه عرصه‌ای جهت تخلیه فشارهای روانی.
- در ادامه مصادیقی از عناوین پیش گفته، ارایه خواهند شد.

طرح زودرس مقوله عشق جسمانی برای کودکان و نوجوانان

عشق مفهومی چند بعدی است، به این معنا که عشق می‌تواند کاملاً معنوی بوده، عاری از شوائب جنسی باشد و می‌تواند کاملاً جسمانی بوده و عاری از انگیزه‌های انسانی و تعالی بخش باشد. عشقی که الگوهای مطرح شده در کارتونها، پویانمایی‌ها و فیلم‌های غربی مروج آن هستند، در غالب موارد، عشق‌های جسمانی و فارغ از انگیزه‌های انسانی و متعالی است.

ریحانه و مهسای ۱۰ ساله، در مصاحبه‌های خود با اشاره به مفهوم عشق، از عشقی کاملاً جسمانی یاد کرده‌اند:

«- خوب یه کم راجع به بازیگرهای مورد علاقه خودت بگو؟»

امین حیایی و دارا حیایی، حالا یه سوال الآن براتون پیش میاد که دارا حیایی کیه؟

- کیه؟

پسر امین حیاییه، ۲۰ سالشه.

- چرا این‌ها رو دوست داری؟

دارا که اصلاً براش می‌میرم.

- چرا؟

دارا که یه چشای خفنی داره، یه صورت خفنی داره که آدم دلش می‌خواد، اصن من برسم سمت اون، اون قدر بوسش می‌کنم، انگار صورتش شسته شده (با خنده).

- توی ذهن خودت چه فکری راجع به اون می‌کنی؟

من مثلاً بعضی اوقات که می‌خوام بخوابم فکر می‌کنم اگه یه روز به اون برسم چه کار می‌کنم؟ شاید امکان داره من حالا مثلاً اون که ۲۰ سالشه نیامد با من ازدواج کنه، حالا اون ۲۰ سالشه، ماکان بند رهام ۳۰ سالشه، امیر بیست و خورده‌ای سالشه، اینا که صبر نمی‌کنن با من ازدواج کنن.

- اگر صبر کنن، حاضری باهاشون ازدواج کنی؟

اگر با همین قیافه بمونن، آره».

«- داستان فیلم تنها یک نفس چیه؟

نفس عاشق یامان می‌شه و سعی می‌کنه، حالش رو خوب کنه.

- این فیلم رو دوست داری؟

خیلی دوستش دارم، یه عالمه گریه کردم موقع دیدنش.

- چرا؟

وقتی می‌دیدم توانا سکین رو اذیت می‌کنه، ناراحت می‌شدم.

- تو هم دوست داری عاشق بشی؟

آره.

- چرا؟

خیلی خوبه یکی رو دوست داشته باشی اونم دوستت داشته باشه.

- چرا خوبه یکی دوستت داشته باشه؟

آدم خوشحال می‌شه یکی براش گل بخره، کادو بخره، بیرتش بیرون».



دامن زدن به عشق تخیلی

فروید معتقد بود در دوران نوجوانی، علاقه کودک به اولیایش، به علاقه وی به الگوهای مطرح در جامعه بدل می‌شود (منصور، ۱۳۷۸). به تعبیر دیگر بسیاری از جوانان در صدد عشق ورزیدن به چهره‌های برتر هنری، ادبی ورزشی و مانند آن در جامعه برمی‌آیند و البته در این میان گاهی دختران و پسران نوجوان، بدون برخورد رویارویی با فرد مورد نظر، در تخیلات خویش عاشق وی می‌شوند و

به این ترتیب در عمل خود را در تب و تاب عاشقی و عشق ورزیدن قرار می‌دهند. مصاحبه ریحانه ۱۰ ساله، نمونه‌ای از عشق تخیلی نوجوانان را به دست داده و به معرض دید می‌گذارد:

«یه بار توی اینستا زدن امیر ازدواج کرد، دروغ بود، شایعه بود، من یک هفته داشتم افسردگی می‌گرفتم.

- چرا؟

چون که من دختر خاله‌ام، دختر عموم می‌گفتم ما بزرگ شیم با اونا ازدواج می‌کنیم، ولی اینا نمی‌دونن ما کجای دنیاییم، ما کی هستیم، من و دختر عموم هر موقع که می‌رفتیم شمال، هر جا که باهاشون بودیم، فقط می‌گفتم مثلاً فکر می‌کردیم اونا ما رو گروگان می‌گیرن به ما می‌گن، من عاشقتم و ما باهاشون ازدواج می‌کنیم، من توی تبلتم به غیر از بلک و بی‌تی‌اس، ماکان بنده بعد من بایسم امیره.

- بعد راجب ازدواج باهاشون توی ذهنت چی بود و چه فکری می‌کردی؟

مثلاً می‌گفتم، من با ملکا می‌رم، ملکا آبجیمه، می‌رم کنسرتشون، بعد من می‌خوام برم جلوشون اول بگم، شما نباید ازدواج کنید، من عاشقتونم، امیر تو نباید ازدواج کنی تا من بزرگ شم... بعد یه دختر رو داشتم می‌دیدم، بادیگاردشون نمی‌داشت دختره بره نزدیکشون، قشنگ دستش رو ضربدری کرد، کوبوند تو سینه‌ی دختره، امیر یه چک خوابوند تو گوش بادیگاردش، یعنی من دلم حال اومد، از ته قلبم خندیدم، بعد به بادیگارده گفتم، تو اخراجی، بعد دختره رو بغل کرد با این که دختره ۱۵ سالش بود، من با خودم گفتم، ای کاش من جای اون دختره بودم اون دردی که اون کشید رو من می‌کشیدم، ولی امیر من رو بغل می‌کرد».



احساس شکست در عشق

دختران و پسران نوجوانی که عشق ورزیدن به برخی از چهره‌های برتر جامعه خویش یا جوامع دیگر را پیشه خود کرده‌اند، گاهی پس از گذشت زمانی دراز، با تحلیل منطقی عشق خودشان، در عمل به این نتیجه می‌رسند که دست‌یابی آنان به فرد مورد نظر (خاصه اگر در خارج از مرزهای ایران باشد) مسیر نیست و باید عشق خویش را به دست فراموشی بسپارند. البته در برخی از موارد هم با

ازدواج فرد مورد نظر، فرد عاشق خود را با بن بست مواجه دیده، شکست عشقی خویش را پذیرفته و مدت زمانی را در سوگ عشق تخیلی از دست رفته خویش بسر می‌برد.



دنیای ۱۲ ساله، در مصاحبه خویش در همین رابطه از عشق دوستش صبا به جاستین بیبر، به شرح زیر یاد کرده است:

- «- به نظرت چرا دوستت جاستین بیبر رو خیلی دوست داره؟
والا الان دیگه اکثر دخترا کشته مرده‌ی قیافشن دیگه، ولی به نظر من شبیه دختراست (می‌خندد).
- تو هم دوستش داری یا آهنگ‌هاش رو گوش می‌دی؟
نه بابا، از صداشم خوشم نمیاد اصلاً.
- چرا به نظرت شبیه دختراست؟
آخه قیافه‌اش یه طوریه.
- چه طوری؟
انگار اون ملیح بودن دخترا رو داره تو چشماش، یه همچین حسی دارم، یه بار این رو به صبا گفتم، نزدیک بود بزنه تو گوشم! (می‌خندد).
- چرا نزدیک بود بزنه؟
بابا آخه خیلی روش غیرتیه خانوم خانوما!
- یعنی چه طوری روش غیرتی می‌شه؟
حالا از اون لحاظا که نمی‌تونه، چون دیگه زن گرفته (می‌خندد)، ولی بالاتر از گل نباید به آقا گفت جلو صبا.
- تازگی ازدواج کرده؟
والا من خیلی در جریان نیستم، ولی شاید یه سال این‌طورا باشه، شایدم بیش‌تر.
- وقتی که جاستین بیبر ازدواج کرد، صبا خیلی ناراحت شد؟
اوقفف اصلاً یه وضعیا! (می‌خندد)
- یعنی چی کار می‌کرد؟

بابا می‌نشست گریه می‌کرد، یعنی مثلاً آهنگش رو می‌ذاشت و زار زار باهاش اشک می‌ریخت (می‌خندد).

- تو بهش چی می‌گفتی؟

می‌گفتم، بابا خره چرا نشستی داری گریه می‌کنی، آخه! ببخشید که جاستین به جای اون دختره نیومد تو رو بگیره! والا... .

- این قضیه خیلی روی صبا تأثیر گذاشت و مثلاً موجب افت تحصیلی صبا هم شد یا نه؟
نههههه در اون حد پیش نرفت.

- چه مدتی گریه‌های صبا طول کشید؟

ای بابا از دست این دختره، فکرکنم یه ماهی، شایدم دو ماه برای این قضیه گریه و زاری کرد.
- یعنی صبا فکر می‌کرد که ممکنه یه روزی به جاستین بیبر برسه که وقتی ایشون ازدواج کرد، این قدر حالش بد شد؟

آره، فکر کنم از این فانتزی‌ها هم با جاستین زده بود.

- مثلاً چه فانتزی‌هایی؟

مثلاً این که به هم می‌رسن و رل می‌زنن و از این جور مزخرفات (می‌خندد)، یا با هم می‌رن مسافرت و... یه بار برام تعریف می‌کرد که وقتی آهنگای جاستین رو گوش می‌ده، می‌ره تو فکر و خیال و تو ذهنش کلیپ ملیپ درست می‌کنه.

- خوب تو چی جوابش رو دادی؟

ببخشیدا، ولی گفتم خاک تو سرت (ریز می‌خندد).

- پس به نظر تو این جور تصویرها و فانتزی‌ها با فرد محبوب و مشهور کار خنده‌داری هست؟
آره بابا، مسخره هست، خب طرف اون ور دنیاست.

- این موارد رو به صبا هم گفتی؟

آره گفتم، ولی گوش خانوم خانوما بدهکار نبود که نبود!

- مثلاً چی می‌گفت، وقتی که این حرف‌ها رو بهش می‌زدی؟

می‌گفت تو نمی‌فهمی و از این جور مزخرفا یا می‌گفت، درکم نمی‌کنی تو».



دامن زدن به اندیشه جنسی کودکان و نوجوانان

کو دکان باید در دنیای کودکی خود به سر ببرند و شور و شوق کودکی خویش را در بستر طبیعت و در ارتباط با دوستان و اطرافیشان محقق سازند، اما کسانی که از لیبرال مسلک بودن سخن گفته و دایه ضرورت انتخاب آزادانه انسان‌ها را دارند، در حالی که کودکان در سنین پایین و تفکر عینی خویش (که فاقد روحیه نقد و انتقاد است) به سر می‌برند، در عمل با ارایه محتویات و مضامینی نظیر رابطه با جنس مخالف، هم جنس‌گرایی، مصرف مواد مخدر، خشونت بی‌حد و مرز و مانند آن‌ها، سوژه‌ها و موضوع‌های جدیدی در اذهان آنان پدید می‌آورند که در عمل رشد روانی سالم آنان را به خطر می‌اندازد. اظهارات هومن ۸ ساله که کاربر پویانمایی بت‌من هست (و در این پویانمایی بت‌من در کنار دوست دخترش قرار دارد)، نشان می‌دهد که وی پیش از تحقق بلوغ جنسی خودش، به اندیشه مسایل خاص بین دو جنس افتاده است:

«- تو دوست داری انیمیشن بت‌من رو تنها ببینی یا با کسی؟»

تنها دوست دارم ببینم.

- چرا تنها؟

چون بعضی قسمتاش فکر کنم، قسمتای ازدواج یا بوس کردن باشه.

- تو دوست داری ببینی؟

آره (با خجالت).

- چرا دوست داری ببینی؟

می‌خوام بدونم چیه آخه.»

عادی سازی خیانت

یکی از موضوع‌های مهمی که در پویانمایی‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های خارجی ملاحظه می‌شود، روابط خارج از عرف قهرمانان مطرح در فیلم یا سریال است، به عنوان مثال در غالب فیلم‌ها و سریال‌های ساخت ترکیه، افراد حاضر در فیلم یا سریال با وجود تأهل، به سادگی دست به روابط فرازناشویی می‌زنند.

تکرار مکرر موضع روابط نامناسب شخصیت‌های مطرح در فیلم‌ها و سریال‌های اخیر کار را بدانجا می‌رساند که کاربران به تدریج حساسیت‌های اولیه خویش را در ارتباط با موضوع روابط فرازناشویی از دست داده، به دیده پدیده‌ای عادی و یا نسبتاً عادی به آن می‌نگرند.

اظهارات باران ۱۲ ساله و آزاد ۱۰ ساله، نمونه‌هایی در همین ارتباط به شمار می‌رود:

«همه‌اش دعوا داشتن دیگه، تو سریال هم هی خیانت می‌کردن بهم.»

- خیانت به چی می‌گن؟

به این که هی مرد با دوتا زن بخوابه.

- پس منظورت از خیانت اینه؟
- آره. اون چیزی که من می‌دونم، یعنی این.
- نظرت درباره خیانت چیه؟
- خیلی بده.
- از کجا متوجه این مسأله شدی؟
- همه می‌گن که بده، تو سریالم کسی که خیانت می‌کنه رو هیچ کس دوست نداره.
- نظر دوست‌های خودت در این باره چیه؟
- اونا هم مث من بدشون میاد از خیانت.
- این سریال سمر حالا به جز خیانت کردن، چه چیزی داره که آدم جذبش می‌شه؟
- من بیش‌تر به خاطر قیافه سمر نگاه می‌کنم.
- چه جوریه؟
- خیلی جذابه مخصوصاً چشماش که سبزه.
- دوستت چی، اون به خاطر چی نگاه می‌کنه؟
- اون مث من که معتاد اُکیا بودم، معتاد این بود.
- دوست داری چشم‌هات مثل سمر سبز باشه؟
- آره خیلی.»
- «- یه دوستی داشتم می‌گفت بازی جی‌تی‌ای خیلی صحنه‌های مثبت ۱۸ داره، نظر تو چیه؟
- آره داره، راست گفته، مثلاً پسرخاله‌ام که جلوتره، تو بازی می‌گفت، اون پسره تو جی‌تی‌ای می‌ره دوس دختر می‌گیره، هی اذیتش می‌کنه.
- یعنی چه کارش می‌کنه؟
- گفت اذیت می‌کنه می‌زنش و اینا، بعد خیانت می‌کنه، می‌ره با یه دختر دیگه دوس می‌شه.
- تو خودت کدوم مرحله‌ای؟
- من خیلی عقب‌ترم، این چیزا رو هنو نرسیدم، مرحله من فقط دخترا لختی هستن، دیگه چیزی نداره.
- در مورد این دخترهای لختی توی مدرسه حرف می‌زنین؟
- آره. بعضی‌ها بی‌جنبه‌ان، میان هی برا هم تعریف می‌کنن می‌گن مثلاً به مرحله دختر لختیا رسیدی یا نه.»
- دُر‌سای ۹ ساله نیز در مصاحبه خویش گزارش می‌دهد، وی و دوستانش در بازی خودشان، دست به بازسازی سریال حریم سلطان زده‌اند که روابط اخیر در آن مشهود است:
- «- غیر از فیلم و تبلت سرگرمی دیگه‌ای داری؟

آره، بازیگری!

- (با تعجب) بازیگری، چه طوری!

مینا که میاد خونه مون، با هم فیلم بازی می‌کنیم.

- چه فیلمی؟

حرم سلطان. مینا خیلی خوب بازی می‌کنه».

طرح مقوله هم جنس گرایی

نظام انسان مدار غرب به سبب عدم برخورداری از یک نظام ارزشی یک پارچه، گرایش‌ها و تمایلات مختلف افراد را (تا جایی که مخل آسایش دیگران نباشد) آزاد نهاده است. از همین رو افراد موافق هم جنس گرایی زیر لوای لیبرال و آزاد بودن، دست به تبلیغ اندیشه‌های خویش زده، می‌کوشند با قانع‌سازی دیگران مبنی بر این که تمایلات آن‌ها سنخی از تمایلات طبیعی انسان‌ها است، از اندیشه‌های جنسی خویش دفاع به عمل آورند.



آراد ۱۰ ساله، نظیر نمونه دُرسا، در مصاحبه خویش گزارش می‌دهد، وی و دوستانش در جریان بازی‌شان، دست به بازنمایی کارتونی باب اسفنجی (که در آن کشیش خطبه عقد باب و پاتریک را جاری می‌سازد) می‌زنند:

«- دوست‌های خودت هم ادای باب اسفنجی رو در میانر؟»

آره، مثلاً با یکی از دوستانم با هم اداش رو در میاریم.

- چه جوری؟

مثلاً امین پاتریک می‌شه، من باب، بعد همه‌اش با هم می‌خندیم.

- دیگه چه جوری اداشون رو در میارین؟

بیش‌تر همین جوری».



سوق دادن کاربران به سمت خشونت و پرخاشگری

بررسی الگوپردازی دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری حکایت از آن دارد که الگوهای اخیر بعضاً در اوج قدرت بدنی و حتی قدرت‌های فرا بشری ترسیم شده، غیرمستقیم می‌کوشند تا خود را به مثابه سمبل امریکا مطرح کنند. به عنوان مثال، اگر چه پیش‌تر الگوهای امریکایی (نظیر کاپیتان امریکایی یا واندرومن) به صراحت پوشش تنش‌ها نشان پرچم امریکا بود، اما به تدریج پرچم اخیر جای خود را با ترکیبی از رنگ‌های آبی و قرمز (در افرادی نظیر سوپرمن، سوپر بوی، سوپر گرل، مرد عنکبوتی) که به شکل غیرمستقیم‌تری تداعی‌گر پرچم امریکا است، عوض کرده‌اند که در هر دو حالت طراحان بازی‌های اخیر در صدد القای این معنا بوده‌اند که قهرمانان امریکایی (و در واقع امریکا)، شکست ناپذیرند و هیچ کس نباید به این اندیشه بیفتد که امکان فایق آمدن بر امریکا وجود دارد.

البته الگوهای پرخاشگر، وظیفه القای رعب‌آمیز بودن جهان را هم برعهده دارند تا کاربران در پس زمینه ذهنی خودشان با پر رعب دیدن جهان اطرافشان، سرشان را در مصرف و مصرف هر چه بیش‌تر گرم کنند تا به این ترتیب، تهدیدی از سوی انسان‌های معترض نسبت به نظام سرمایه‌داری صورت نپذیرد.



هومن ۸ ساله، در حالی که در مصاحبه خود بیان می‌دارد، اولیای وی در هنگام ناراحتی می‌کوشند تا با حرف زدن مشکلات پیش آمده را حل کنند، خاطرنشان می‌سازد که خود وی تحت تأثیر بت‌من، در صدد است تا با پرخاشگری به حل مسایل فرار و اقدام ورزد:

«- خوب هومن اخلاق بت‌من چه جوریه؟»

این جوریه که می‌ره با همه زورش دشمناش رو می‌زنه و می‌کوبتشون به دیوار.

- یعنی یه آدم عصبانیه؟

آره، باید عصبانی باشه، چون اونا دشمناشن.

- خوب وقتی عصبانی می‌شه، چه کار می‌کنه؟

می‌ره دنبال دشمناش و می‌زنتشون.

- به نظر تو کار بت من درسته؟
 - آره، چون اونا دشمناشن، باید بزنتشون اونا خطرناکن.
 - خودت فکر می کنی از لحاظ اخلاقی مثل بت من هستی یا نه؟
 - آره، منم اگه یکی دشمنم باشه، با مشت می زنمش.
 - هومن تو از بت من چه چیزهایی یاد گرفتی؟
 - اگه کسی من رو اذیت کرد، بزمنمش.
 - تا حالا این کار رو کردی؟
 - آره. هم تو خونه، هم تو مدرسه.
 - به نظرت این جور مواقع تو مثل کی رفتار می کنی؟
 - اِم شاید بت من.
 - بابا و مامانت وقتی عصبانی می شن، چه کار می کنن؟
 - اونا حرف می زنن، دعوا نمی کنن.
 - به نظر تو کدوم راه درسته؟
 - من خودم دوست ندارم حرف بزمنم، حوصله سر بره، دوست دارم یه کم دعوا کنم یا داد بزمنم.
 - دوست داری همه رفتارهاش شبیه بابا و مامانت باشه یا بت من؟
 - بت من.»
- امیرسام و پارسای ۹ ساله هم در مصاحبه خود از اقدامهای پرخاشگرانه خویش که تحت تأثیر الگوهای مورد علاقه شان انجام داده اند، سخن گفته اند:
- «- می دونی دوستت چه کارتون‌هایی می دیده؟
یه موقع‌هایی می اومد، می گفت من آنابل می بینم یا کشتی کج‌های خیلی بد می بینم.



- بدِ بد یعنی چی؟
- پارسا: یعنی بد دیگه.
- امیرسام: من بگم یعنی چی؟
- مثلاً دوتا پاشو می گیره، بعد با پای خودش محکم شترق می زنه توی جای حساسش.



پارسا: خیلی بده، بعد میاد همین کارها رو با ما می‌کنه، بعد ما بهش می‌گیم تو که این جوری نبودی، انقدر کارتون‌های جنگی و کشتی کج دیدی که انقدر تغییر کردی، تا وقتی کلاس اول بودی، عین ماست موسیر بودی، اصلاً صدایی ازت در نمی‌اومد.

- خوب وقتی اومد کلاس دوم چی شد و چه کار می‌کرد؟

وقتی اومد کلاس دوم تنبک زنی رو یاد گرفت، هم‌ه‌اش هم می‌زد و می‌زد.

- خوب بعد گفتی این کارها رو روی شما چه طوری اجرا می‌کرد؟

مثلاً می‌اومد می‌دوید سمت ما، ما رو به دیوار می‌چسبوند، محکم فشار می‌داد یا مثلاً گردنمون رو می‌گرفت فشار می‌داد، خفه‌مون می‌کرد، یه بار که اومد سمت من می‌خواست این کار رو بکنه، من یه دونه با پا محکم زدم توی باسنش افتاد زمین.

امیرسام: بگو جای خصوصی.

- یعنی موقع دعوا فقط این کارها رو می‌کرد یا یهو می‌اومد سمتتون؟

اون اصلاً یه بوفالوی وحشیه که لنگه نداره.

- بعد دوستانش هم مثل خودش هستن؟

آره فرنام و راستین هم مثله خودش وحشی هستن، حالا فرنام که وحشیه وحشیه، یعنی همیشه وحشیه، یه بار خانوممون رفته بود پیش معلم کامپیوترمون، بعد فرنام یه کتاب پرت کرد سمت معلممون، اما اون جاخالی داد.

- حالا فرنام چه کارتونهایی می‌بینه؟

اون کلاً از اول وحشی بود، حالا کارتونه‌های جنگی رو هم که دید، وحشی‌تر شد.

- حالا به نظر شما کارتونها باعث این چیزها می‌شن؟

پارسا: آره خیلی، مثلاً مورتال کمبت همین جوریه.

امیرسام: آره خیلی بد جوریه، مثلاً می‌ری با زنجیر مغز یکی رو در میاری بیرون، چاقو فرو می‌کنی تو دلش.

پارسا: من وقتی مورتال کمبت رو بازی می‌کنم، مغزم می‌پیچه بهم، سعی می‌کنم عین مشت‌ه‌اش

رو حفظ کنم.

بعد می‌رم به داداشم می‌گم، گردنت رو می‌شکنم، عین مورتال کمبت. بعد داداشم می‌گم مگه می‌تونی، منم می‌گم آره می‌تونم، همون طور که مورتال کمبت می‌تونه. بعد داداشم گفت بیا ببینم، رفتم گردنش رو گرفتیم دیدم نمی‌تونم.

- یعنی واقعاً خودت فکر می‌کردی می‌تونی این کار رو بکنی؟
آره واقعاً این طوری فکر می‌کردم.

- بچه‌ها از کارتون‌هایی که می‌بینید چی یاد می‌گیرید؟
پارسا: جنگ، جنگ با دشمن.

- دشمن کیه؟
مثلاً دوستانم که میان اذیت می‌کنن، می‌زنمشون برن کنار.

- مگه چه کار می‌کنن؟
میان اذیت می‌کنن، از پشت هی کمر رو قلقک می‌دن، زیر بغل رو، اعصاب آدم رو خورد می‌کنن. امیرسام: ایا این که خیلی کیف می‌ده، قلقکه!

- آهان بعد تو از کارتونها یاد گرفتی که باهاشون بجنگی؟
اهوم، اعصابم خورد می‌شه، بعد می‌زنمشون برن کنار.

پارسا: خاله من فکر کنم این رو از کارتونا یاد نگرفته، اینو از کشتی کج یاد گرفته! این فن آندرتیکره...»



تشویق حل هیجان مدار مسایل

در برخورد با مسایل پیش آمده، می‌توان از یکی از دو راهکار حل مسأله مدار یا حل هیجان مدار مسایل سود برد. راهکار حل مسأله مدار ناظر بر گفتمان طرفین برای یافتن راهی برای حل عقلانی و منطقی مسایل فرا روست، در حالی که راهکار هیجان مدار مسایل، ناظر بر اتخاذ روش‌های هیجان مدار و حل مسأله با زد و خورد و مانند آن است.

مصاحبه‌های دُرسای ۹ ساله و مهسای ۱۱ ساله، مصادیقی از اتخاذ راه حل‌های هیجان مدار به جای راه حل‌های مسأله مدار را در سطح دانش‌آموزان دبستانی کاربر الگوهای غربی به نمایش می‌گذارند:

«- گفتی ممکنه بی مشق مدرسه بری، مگه معلمتون مشق شما رو نمی‌بینه؟
چرا، می‌بینه!

پس به تو که تکالیف رو انجام ندادی، چیزی نمی‌گه؟
- من قبل از این که نوبت من برسه، از کلاس بیرون می‌روم و معلم دیگر یادش میره، مشق‌های من رو ببینه.
ای بالا! این کار رو از کجا یاد گرفتی؟



تو بازی boos3 یه بچه هست، معلم خودش رو گول می‌زنه، من و بیش‌تر بچه‌ها هم این کار رو از اون یاد گرفتیم. تازه حتی من یه بار دفتر مشق خودم رو موقعی که معلم داشت تکالیف بچه‌ها رو می‌دید، وسط کلاس پرت کردم و از کلاس بیرون رفتم.

- این رو هم تو از توی بازی یاد گرفته بودی؟
آره!»

«- با مامانت این طوری تند حرف می‌زنی؟
آره، بعضی وقتا که اعصابم خورد می‌شه.

- وقتی اعصابت خورد می‌شه، چه کار می‌کنی؟

من اخلاقم خیلی شبیه نازلیه، عصبانی که می‌شم سریع داد می‌زنم، یا وسیله‌ای که دستمه رو پرت می‌کنم.

- نازلی کی هست؟

یکی از اون دخترها توی دختران آفتاب».

فحاشی و رکیک شدن بیان

اتخاذ روش‌های پرخاشگرانه (و گاه فوق پرخاشگرانه) الگوهای غربی از سوئی و پیش گرفتن روش‌های حل هیجان‌مدار مسایل توسط این الگوها از سوی دیگر، خود به خود با رکیک شدن بیان و فحاشی نزدیکی و آمیختگی دارند.

آراد ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، دوست وی در جریان کاربری از نسخه فارسی جی‌تی‌ای، فحش‌های جدید یاد گرفته است، همان‌گونه که برخی از کاربران رپ زیرزمینی با شنیدن آهنگ‌های آنان، فحش‌های جدید را یاد گرفته و به کار می‌برند:

«- به نظرت بازی جی‌تی‌ای چیزهای نامناسب هم داره؟

(خنده) آره، ولی دیگه برا ما عادی شده.

- چه چیزهایش عادی شده؟

همین صحنه‌های بد دیگه.

- مثلاً چه صحنه‌ایش؟

بده دیگه آدم روش نمی‌شه بگه اصن.

- می‌خوای چشم‌هات رو ببندی بگی؟

اوووم باشه.

- خوب ببند چشم‌هات رو و بگو؟

صحنه زن‌های لختی دیگه با شورت و اینا هستن.

- چه جوری براتون عادی شد؟

از بس دیدیم دیگه عادیه.

- با دوست‌هات در موردش حرف می‌زنین؟

نه.

- اصلاً نشده که حرف بزنین؟

چرا بعضی اوقات خیلی کم.

- چی می‌گن؟

هیچی همین تعریف می‌کنن از این که این صحنه رو دیدن.

- دیگه چه چیزهایی داره به نظرت که مناسب نیست؟

بعضی اوقات که کار پسره درست نمی‌شه، فوش (فحش) می‌ده.

- دوست‌هات در این مورد چی می‌گن، به نظرشون کجاش نامناسبه؟

کلاً همه می‌دونن چیزای بد زیاد داره، همین فوش (فحش) که گفتیم رو هم اونا می‌گن، حتی

یکی از دوستام می‌گف از جی‌تی‌ای ایرانی فوش (فحش) جدید یاد گرفته.»



مواجهه با تعارض و آسیب‌دیدگی روانی

کاربران ایرانی الگوهای غربی (خاصه الگوهای پردازش شده از سوی دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری) غالباً خود را با نوعی از تعارض مواجه می‌بینند، زیرا آنان در فرهنگی نسبتاً جمع‌گرا، اخلاقی و تاحدودی دینی بار آمده‌اند، اما الگوهای مورد علاقه آن‌ها دارای ویژگی‌هایی نظیر فردگرایی افراطی، غیراخلاقی بودن و غیردینی بودن و مانند آن‌ها هستند و بالطبع بستر تربیتی اولیه آنان، به دلیل ناهمخوانی با القائات الگوهای مورد علاقه‌شان، افراد را دچار تعارض کرده، ماندن در شرایط تعارض نیز برای آنان آسیب‌دیدگی روانی را در پی خواهد داشت.

زهرای ۹ ساله که در زمینه‌ای ظاهراً دینی رشد یافته است، در برخورد با آنچه الگوی مورد علاقه‌اش، یعنی سیندرلا به وی القا می‌کند، دچار تعارض شده است و تعارض اخیر روح وی را آهسته می‌خورد و می‌تراشد و وی راه‌گریزی از بن‌بست فرارویش نمی‌یابد:

«من یه بار از دوستم شکیلایه دونه برچسب پری دریایی گرفتم چسبوندم به دفترم. بابام که داشت املا می‌گفت بهم، دیدش. از دفترم کند.

- ایا، برای چی؟

آخه بابام می‌گه اینا گناه داره، می‌گه قرطی بازیه.

- چی گناه داره؟ پری دریایی، گناهِش چیه خاله؟

بابام می‌گه این‌ها رو می‌سازن، ذهن شما بچه مسلمان‌ها رو خراب کنن، می‌گه ضد انقلاب‌ها این‌ها رو می‌بینن.

- حالا به من بگو از کارتون‌های پرنسس‌ها کدوم‌ها رو دیدی؟

من فقط سیندرلا رو دیدم، اونم خونه داییم. سفید برفی رو هم مدرسه دیدم. باقی‌شون رو فقط رو وسایل دوستانم دیدم. رو کیفاشون، رو کفش‌شون، رو جامدادی‌شون.

- مثلاً چی روی جامدادی‌شون هست؟

از این باربی خوشگلا، آنا و سیندرلا و اینا دیگه.

- خوب تو السا و آنا رو از کجا می‌شناسی؟

یه بار رفته بودیم اردو با مامانمون که مامان من ولی نیومد. بعد با گوشی مامان سبا این کارتونه

رو دیدم

- خوب زهرا خانم شما دلت می‌خواد از این باربی‌ها رو کیفیت داشته باشی؟
می‌دونی دلم می‌خواست، اما بعد که به مامانم گفتم، مامانم گفت که بچه مسلمون باید خانم باشه
و از این قرطی بازی‌ها استفاده نکنه، نمی‌دونم. آخه مامانم می‌گه، اینا می‌رن تو جهنم. خب منم دلم
نمی‌خواد برم جهنم که.

- خوب تو خودت دلت نمی‌خواد که کارتونها رو ببینی؟

چرا خیلی دوست دارم، خیلی قشنگن.

- پیشون قشنگه خاله؟

می‌دونی خاله، اون جا توی کارتونها، همه چی آرومه، همه دخترها قشنگن، لاک دارن، می‌چرخن
دامن‌هاشون هم می‌چرخه، بعد آواز می‌خونن و صداهاشون خیلی قشنگه، می‌رقصن، ولی من می‌ترسم
و به خدا قول دادم که دیگه کارتونها باربی و پرنسسی نبینم.

- چه قولی به خدا دادی؟

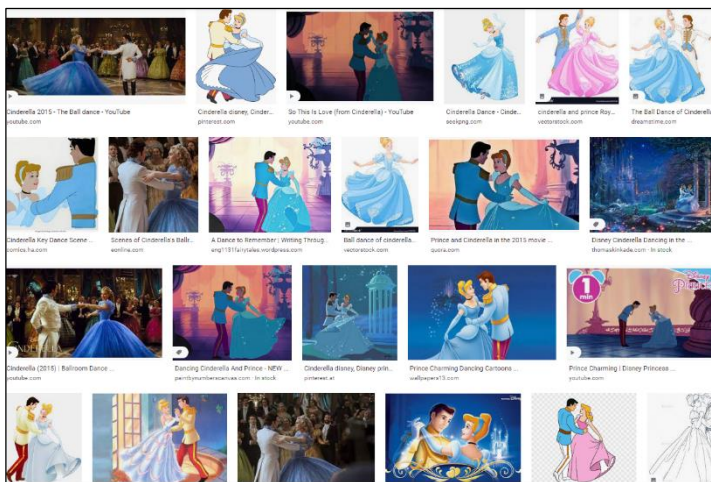
توبه کردم خاله که دیگه تنهایی نرم خونه داییم و کارتونها نبینم، چون که دلم نمی‌خواد برم جهنم.

- قبل از این که توبه کنی، کدوم یک از این باربی‌ها رو دوست داشتی؟

من سیندرلا رو خیلی دوست دارم خاله، مهربونه و با حیوون‌ها حرف می‌زنه و آواز می‌خونه، لباسش
خیلی قشنگه. یه بار که عروسی پسر عمه‌ام بود، مامانم قرار شد مثل لباس سیندرلا برام لباس بدوزه،
ولی شبیه اون نشد.

- تو دوست داری شبیه سیندرلا لباس بپوشی و شبیه سیندرلا باشی؟

آره خاله، مامانم که خونه نیست با خواهرم رقص سیندرلایی می‌کنیم.



- رقصه سیندرلایی چه جوریه خاله؟
من دستم رو می‌ذارم رو کمر آبیچیم اونم دستش رو می‌ذاره رو شونه من. بعد دستش رو می‌گیره
بالا و من از زیرش رد می‌شم.
- خواهرت هم سیندرلا رو دوست داره؟
نه خیلی.
- پس چرا میاد با تو می‌رقصه؟
مامانم که خونه نیست، می‌رم ازش خواهش می‌کنم که بیاد و برقصیم با هم. اونم می‌گه فقط یه
بارها!

- زهرا تو دوست داشتی جای سیندرلا بودی؟
قول می‌دی که به کسی نگي؟
- قول می‌دم.
من شب‌ها قبل خواب از خدا می‌خوام که کاش مسلمون نبودم، بعد می‌تونستم که مثل سیندرلا
لباس بیوشم برقصم و آواز بخونم و لاک داشته باشم. بعدش ولی از خدا معذرت می‌خوام.
- از چی معذرت خواهی می‌کنی، مگه چی کار کردی خاله؟
آخه خاله جلوی خونه ما خونه یهودی‌هاست. بعد من یه مدت دلم می‌خواست که یهودی باشم تا
مثل اونا برم مهمونی و برقصم. ولی بعدش بابام منو دعوا کرد، گفت که یهودی‌ها آدم کشن و می‌رن
تو جهنم. تو هم دلت می‌خواد که بری تو جهنم؟
منم از اون به بعد هر وقت دلم می‌خواد مسلمون نباشم، از خدا معذرت می‌خوام، آخه دلم نمی‌خواد
تو آتش جهنم بسوزم یا از موهام آویزون باشم. خاله مسیحی‌ها هم می‌رن جهنم همه‌شون؟
- نه خاله جهنم رفتن یا نرفتن آدم‌ها به دینشون ربطی نداره، هر کسی می‌تونه با هر دینی بره
بهشت! به شرطی که انسان خوبی باشه و صرف این که تو مسلمون باشی تو رو نمی‌بره بهشت،
بعدش هم کی گفته سیندرلا می‌ره تو جهنم یا از موهاش آویزون می‌شه یا این که اگه تو سیندرلا
رو ببینی می‌ری جهنم!

یعنی اگه من سیندرلا ببینم، نمی‌رم جهنم؟
- نه خاله، معلومه که نمی‌ری.
خاله یه سوال بپرسم؟
- بپرس عزیزم!
یعنی اگه من بخوام مثل سفید برفی و زیبای خفته قشنگ و سفید باشم و لاک بزنم و موهام
خوش رنگ باشه و کمرم باریک و قدم بلند باشه، گناه نمی‌کنم؟
- نه عزیز من».

احساس حقارت

پردازش الگوهایی در اوج قدرت بدنی یا در اوج زیبایی فیزیکی در عمل می‌تواند به سرخوردگی و احساس خود کم‌بینی و حقارت کاربران آن الگو بینجامد، زیرا وقتی کاربران فاصله شدید خود را با الگوهای مورد علاقه‌شان مورد بررسی قرار می‌دهند، می‌بینند که در عمل قادر به دستیابی به ویژگی‌هایی که الگوی مورد علاقه‌شان از آن برخوردار است، نیستند و مثلاً سینه ستبر بت‌من یا کمر باریک باری را نمی‌توانند به دست بیاورند و همین معنا احساس تحقیرشدگی را در آنان پدید آورده و رقم خواهد زد.



مصاحبه‌های شایلین ۱۱ ساله و ملیکای ۱۲ ساله، نمونه‌هایی از احساس حقارتی را که از آن یاد شد، در خود نشان می‌دهند:

«دیدن این پیچ‌ها و کلیپ‌ها توی علاقه‌مند شدن تو به بلاگر بودن خیلی تأثیر داشته، درسته؟ آره خب، خیلی زیاد، اما من بعضی وقتا بعد از دیدن این پیچ‌ها و کلیپ‌ها حس می‌کنم نمی‌تونم مدل بشم، چون اونا خیلی خوشگل‌ترن، قد بلندترن، لاغرترن و کلی چیز دیگه. من خودم یه کلیپ دیدم که یه مدل توش می‌گفت بیش‌تر اینا فوتوشاپه و واقعی نیست، یعنی فقط برای جلوی دوربینه، اما می‌دونی بعضیاشون انقدر خوبن که هر چی هم عکسشون فتوشاپم باشه، باز خیلی بهتر از من.»

- پس به نوعی اون‌ها رو جذاب می‌دونی و چون مثل اون‌ها نیستی، قدری ناامید شدی؟

آره خب، اونا خیلی باحال‌ترن.

- باحال‌ترن یعنی خوشگل‌ترن؟

هم خوشگل‌ترن، هم لاغرترن، هم لباساشون قشنگ‌تره. تازه بیش‌ترشون اندازه یه اتاق بزرگ کفش دارن، اندازه یه اتاق کیف، یه اتاق لباس. بعد من خودم تازه یه نفر رو دیدم تو اینستا ۱۰ تا اتاق داشت، هر اتاق مخصوص یه رنگ و وسایل طیف‌های اون رنگی.

- خوب به نظرت همه‌ی این‌ها رو استفاده می‌کنند و اصلاً چند بار قراره همه‌ی این‌ها پوشیده بشه؟

خب اینا کارشون همینه، لباس‌های قشنگ و برند می‌پوشن، اصلاً نباید بیش‌تر از دو یا سه بار بیوشنشون، البته همه‌شون یه کمد لباس‌های محبوب دارن که اونا رو بیش‌تر می‌پوشن.

- آخه این که می‌گی ده تا اتاق دارن و هر کدوم یک ست و یک طیف، یعنی خیلیاش پوشیده نمی‌شه یا نهایت یک بار استفاده می‌شه، به نظرت این ولخرجی نیست؟
- خب بیش‌تر یاش هدیه هست، کادویه، ولی خب پول دارن دیگه، بعد هم کارشون همینه، باید همه مدهای جدید رو داشته باشن.
- اگه بدونی چه قدر منابع طبیعی پای یک مثلاً کفش چرم رفته چی؟ از آب بگیر تا پوست حیوون و کلی آلودگی که تولید شده، نظری در این مورد داری؟
- نمی‌دونم، ولی خب دیگه ساختنش، نمی‌شه استفاده نکرد که.
- یعنی تو هم پول دار باشی، چندتا چندتا اتاق برای خودت با همین لباس‌ها پر می‌کنی؟
- آره، من عاشق لباس و البته لوازم آرایشم».
- «- خوب یعنی تو لورن رو به عنوان الگو قبول داری؟
- آره، من لورن رو کاملاً قبول دارم، همه جوره از خدامه شبیه لورن باشم!
- از چه لحاظ یعنی، منظورت از لحاظ لباس پوشیدن و آرایش هست؟
- آره، بین من هم لباس پوشیدنم و هم آرایش کردنم و حتی مدل اتاقم، مثل لورن و مدل اتاق لورن هست! رنگ دیوارای اتاقم هم مته مال اونه، البته لورن خیلی خوشگله، من هر کاریم کنم مته اون نمی‌شم (این جمله را با حسرت می‌گوید، در صورتی که ملیکا از نظر زیبایی چهره، چهره‌ای خواستنی و بی‌نقص دارد)».



به دست آوردن تصویر منفی از خویش

کاربران الگوهای غربی غالباً در برخورد با ویژگی‌های فوق‌العاده و یا فوق‌بشری الگوهای پردازش شده توسط دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، در مقایسه‌ای که بین خود و الگوهای مورد علاقه‌شان می‌کنند، ممکن است به سادگی به این نتیجه برسند که چون نمی‌توانند نظیر الگوهای مورد نظر سیکس پک داشته و یا از پوستی همچون برف و چهره‌ای همچون فرشتگان برخوردار باشند، ممکن است خود را زیر سوال برده، با دیده منفی به خودشان بنگرند، حال آن که همان‌گونه که خاطر نشان شد، الگوهای فرابشری که توسط دستگاه‌های تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری پردازش شده‌اند، اساساً نمی‌توانند در انسان‌های خاکی انعکاس یابند.

مهسای ۱۱ ساله، در مصاحبه خویش با تألم بیان می‌دارد، وی با وجود آن که غذا نمی‌خورد و در میهمانی‌ها هم چیزی صرف نمی‌کند، اما باز هم چاق است و شباهتی به باری مورد علاقه‌اش نیافته است:

«- یعنی تو دوست داشتی جای اون باری‌ها باشی؟

آره، کی دوست نداره!

- تا حالا کاری کردی که بخوای شبیه اون‌ها بشی؟

آره، یه وقتایی لباسای شبیه اون‌ها رو که می‌بینم به مامانم یا بابام می‌گم برام بخرن، ولی اون‌ها می‌گن، تو داری بزرگ می‌شی، باید لباسات مناسب باشه، یا من اندامشون رو مثلاً خیلی دوست دارم، ولی خودم تپلم، یه وقتایی تصمیم می‌گیرم دیگه هیچی جز آب و میوه نخورم تا شبیه اون‌ها بشم.

- تا حالا موفق هم شدی؟

- نه، متأسفانه نمی‌شه، دوستم امتحان کرده، شبیه باری نشده، فقط بعدش که خیلی گشتم می‌شه، می‌رم غذای زیادی می‌خورم و بعدش خیلی ناراحت می‌شم.

- چرا ناراحت می‌شی؟

آخه دو روز تحمل کردم رژیم گرفتم، ولی بعد ول می‌کنم و مطمئنم دیگه شبیه باریا نمی‌شم، حتی یه بار بعدش گریه کردم وقتی خودم رو تو آینه دیدم، دوست دارم یه بار که می‌رم جلو آینه، ببینم تبدیل به یه باری خوشگل و لاغر شدم، تو مهمونیا هم هیچی نمی‌خورم، ولی بازم چاقم».



در مصاحبه دیگری، مهسای ۱۰ ساله بیان می‌دارد، به سبب آن که وی موهایش مشکی است، دیدش نسبت به خودش منفی شده است، زیرا زیبایی تنها در باری خلاصه می‌شود که از موهایی طلایی برخوردار است:

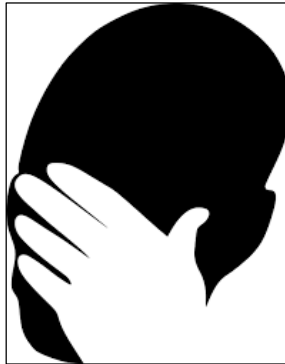
«- دوست داری موها رو رنگ کنی؟

آره.

- چه رنگی؟

طلایی یا قهوه‌ای.

- چرا دوست داری رنگ کنی؟
- چون رنگ موهای خودم رو دوست ندارم.
- موهای خودت چه رنگی هستن؟
- مشکی.
- چرا رنگ موهای خودت رو دوست نداری؟
- طلایی خیلی بهتر از مشکیه.
- رنگ موی طلایی رو کجا دیدی؟
- توی فیلما، بازی باربی، عروسی.
- دوست‌ها موهاشون رو رنگ می‌کنن؟
- کامل نه، فقط یکیشون یه خورده موهاش رو مثل کتی پری آبی کرده بود.
- خوب شده بود موهاش؟
- آره خیلی بهتر از مال من بود.
- اون رنگ موی آبی رو از کتی پری یاد گرفته بود؟
- آره، از اون خواننده خوشش میاد. از اون یاد گرفته بود».



مواجه شدن با سردرگمی ارزشی

کودکان و نوجوانان در سنین تفکر عینی خویش تعارض را پذیرفته، بدون هیچ گونه دغدغه‌ای با آن زندگی می‌کنند، اما با رسیدن کودکان به سن تفکر انتزاعی، افراد در می‌یابند که جمع خط‌مشی‌ها و تصمیم‌های متعارض، شدنی و امکان‌پذیر نیست و مثلاً اگر زمانی می‌خواستند در بزرگی هم‌زمان یک فوتبالیست درجه اول، یک پزشک خوب و یک هنرپیشه مشهور شوند، منطقی‌اً امکان دست‌یابی به ابعاد نسبتاً متعارض اخیر، وجود ندارد. بنابراین با فرارسیدن سن تفکر انتزاعی و فهم عدم امکان جمع مسایل متناقض و متضاد توسط فرد، به سادگی ممکن است وی دچار سردرگمی و آشفتگی ذهنی شود.

هستی ۸ ساله، در مصاحبه خودش در حالی که بی حجاب بودن الگوها را نمی‌پذیرد، اما نمی‌تواند از آن‌ها به دلیل عدم رعایت ارزش‌هایی که خود او با آن‌ها تربیت شده است، دست بردارد. البته لازم به ذکر است که افراد در تعارض‌های اخیر، غالباً به نفع الگوهایشان تعارض ارزشی پیش آمده را حل می‌کنند، زیرا الگوهای آن‌ها با اتکاء به ابعاد عینی نظیر جذابیت‌های فیزیکی، پوشش زیبا، تبعیت از مدهای مختلف و مانند آن‌ها، با تفکر عینی آنان همخوانی بیش‌تری دارند تا ارزش‌های انسانی و معنوی که به دلیل انتزاعی بودن همخوانی چندانی با تفکر عینی افراد ندارند:

«- خوب این که السا و آنا جلوی نامحرم شال ندارند، خوبه یا بده؟

نه، خوب نیست که روسری سرشون نیست.

- اصلاً مهمه که السا تو کارتون روسری داشته باشه؟

به نظرم اگه شال بپوشه یا روسری داشته باشه، خیلی زشت می‌شه.

- خوب اینا که الان شال و روسری دارن زشت هستن؟

نه... اونا مانتو می‌پوشن، شلوار می‌پوشن... ولی السا با لباس عروسی اگه روسری بپوشه، خیلی زشت می‌شه.

- یعنی تو هم اگر شال بگذاری زشت می‌شی؟

نه.

- پس چی؟... یعنی تو می‌گی روسری به اون لباس‌ها نمیاره؟

آره.

- خوب برای این که همه لباس‌هاشون بهم بیاد، دوست داشتنی السا و آنا کلاً با مانتو و شلوار و روسری بودن؟

نه، کارتونش این طوری اصلاً خوب نیست.

- (با خنده) خوب تو می‌گی جلوی نامحرم روسری نداشته باشه که بده... از یه طرف هم می‌گی

که اگه مانتو و روسری داشت خوب نیست... بالاخره کدوم درسته؟

نه، اگر مثلاً توی فیلمش مردی چیزی نبود و فقط خانوما بودن، می‌شد بدون روسری بود، ولی

توی کارتونش مرد نامحرم بود.

- به نظر تو و خواهرت السا و آنا از نظر مذهبی چه جوری هستن؟

مذهبی مثلاً حجاب مجاب؟

- نه این که مذهباشون چیه؟

مذهب نداره، حجابم نداره، ولی اگر حجابش رو تا یه حدی مثلاً انقدر رعایت کنه، زیادم زشت

نمی‌شه (خنده)... شاید خوشگل‌ترم بشه، چادر نه‌ها... شالی که انقدر باشه، آبی باشه، روش نقره باشه...

ولی اگه چادر داشته باشه، از لاش پیراهن آبی درمیاد زشت می‌شه... .

- اگر چادرش خوب باشه چی... اندازه باشه... قشنگ باشه چی؟
خیلی زشت می شه... هیچ کس نگاه نمی کنه... .
- اگر که السا و آنا چادر سرشون نکنن، فقط روسری و مانتو استفاده کنند... اون وقت چه جوریه؟
زشت می شن... بکشیم هم نمی بینم.



- خوب این جور که شما می گید، در آینده خودتون دوست دارید حجاب داشته باشید یا نه؟
من دلم می خواد برم خارج زندگی کنم. چون وقتی ایران باشم باید نماز بخونم، حجاب داشته باشم... تا نوک موهام رو هم باید بپوشونم... بعد بابای ما هم گیر می ده... اگه یه تار موت بیرون باشه می گه عزیزم بکن تو... یا حالا اصلاً اون هیچی... اگه تو خیابون راه بریم، ۱۸ سالمونه روسری نداشته باشیم، پلیس هم بگه روسری سرت کن، می گیم، نه بابا ولش کن، پلیسه میاد میندازنت زندان.
- تو از حجاب خوشت نمیاد؟
نههه، من مانتو دوست دارم، ولی روسری کلفت و اینا رو دوست ندارم...»

ابتدال فکری

- برخی از کاربران الگوهای ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، در جریان پیگیری دقایق زندگی الگوهای مورد نظرشان، در عمل درگیر مسایل حاشیه‌ای زندگی آنان شده، با غرق شدن در این حواشی، خود به خود توجه آنان از مسایل مهم زندگی منقطع شده، معطوف به حواشی الگو و فراز و فرودهای رفتاری آنان می‌گردد.
امیرحسین و مهسای ۱۰ ساله، در مصاحبه‌های خود، نمونه‌ی بارزی از درگیر شدن نوجوانان با حاشیه‌پردازی‌های الگوهای معمول افرادی مانند خودشان را به دست داده‌اند:
«- فوتبال ایران یا خارج رو بیش تر پیگیری می کنی؟
هر دو، ولی بیش تر مال خارج، چون بازیای استقلال این مدت کم بوده، الان بیش تر مال اسپانیا و رئال اینا رو دنبال می کنم.
- همه‌ی خبرهاشون رو مثل خود اخبار فوتبال یا حاشیه‌ی بازیکنان و تیم‌ها رو دنبال می کنی؟

آره می خونم دیگه، تو گوگل سرچ می کنم، هم اینستا شون رو میاره، همه پیشون رو می نویسه. مثلاً رونالدو، مسی، امپا، نیمار، عکساشون هست می بینم، خبراشون. مثلاً عکس خونه‌هاشون که چه قد ددر بزرگه، خیلی خفن (می خندد). دایم می گفت این‌ها یه اتاقتون از کل خونه‌های ما بزرگ تره، بهترین بازیکن سال که لواندوفسکی شد و یا اون موقع که استراماچونی از استقلال رفت، خبرا رو می خوندم که مسوولای باشگاه هی دروغ می گن که می خوان استرا برگرده، ولی این‌ها خودشون بودن که استرا رو فراری دادن. بعد خبرای نیمار، که گفته بودن تجاوز کرده به یه دختره، البته رونالدو رو هم گفتن، ولی ثابتش نکردن، مال نیمارم ثابت نکردن.



- دیگه چه چیزهایی توی اینترنت سرچ می کنی؟
الآن چیزایی مثلاً سارا و نیکا رو هم دیدم، که مثلاً به خاطر این که این مدت هی چیز داشتن، حاشیه داشتن، از پایتخت اخراجشون کردن، محسن تنابنده هم گفت دیگه بازی نمی کنه توی پایتخت هفت... .

- از آهنگ‌ها چی رو دوست داری؟
یه آهنگ پویان رو خیلی دوست دارم، اسمش هیس هیس، اونم خیلی خوبه.
- پیجش و خبرهای مربوط به اون رو دنبال می کنی؟
نه.
- یعنی از حرف‌ها و کارهای خبر نداری، چه می دونم مثلاً از دعواش با تتلو؟
چرا، خبر دارم دعواش رو با تتلو، همه رو می دونم.
- خوب این‌ها دیگه زندگیشه؟
- خوب می دونی که سایت شرط بندی داره؟
هکش کردن.
- خوب در مورد سایت شرط بندی چی می دونی؟
سایت شرط بندی یه سایتی بود، بازی می کردن آنلاین، هرکی بازی رو می باخت، باید یه مبلغی رو به دیگری می داد.
- آهان، یعنی شرط می بستن؟
آره.

- فکر می‌کنی کار خوبیه؟

نه.

- چرا خوب نیست؟

چون شنیدم می‌گن خیلیا که بازی می‌کنن توش، ضرر می‌کنن، پولشون می‌ره واسه بقیه، بعد شرط‌بندی هم گناهه.

- بعد با این وجود پویان رو دوست داری؟

دوشش که ندارم، ولی آهنگاش رو دوس دارم.

- اگه فقط آهنگاش رو دوست داری، خب چرا زندگی‌ش رو هم دنبال می‌کنی؟

خب دیگه باحالتن، خیلی پول‌داره، یه خونه‌ای داره خیلی بزرگه، هر مدل جدید گوشی میاد، اول اون می‌خره. ماشیناش خیلییی خفن... یه چیز دیگه هم شنیدم، پویان و نیلی دعواشون شده بود، بعد تتلو اومده بود، گفته چرا این کار رو کردی، بعد پویان اومده بود به تتلو فحاشی کرده بود، گفته بود، به تو چه آقا؟ زندگی من بووووووق (با خنده) این جاش رو نباید بگم».



«- گفتی سلنا گومز با آدم‌های معروف دوست می‌شه، یعنی چی؟ با چه کسانی دوست می‌شه؟ دوست پسرش آدمای معروفین، اسم بیش ترشون رو نمی‌دونم، یکیشون رو که می‌شناسم جاستین بیبره، بقیه‌شون هم خواننده و ورزشکارن.»

- جاستین بیبر کیه؟

یه خواننده خیلی، خیلی معروف و خوشگله.

- دوستش داری؟

بدم نمیدادش (می‌خندد).

- دوست‌های تو چه طور، از اون خوششون میاد؟

آرههههه، یکی از هم کلاسیام یه دفتر داره، عکس جاستین بیبر روشه.

- چرا دوستش دارین؟

خوشگله (می‌خندد) لباسای خوبیم می‌پوشه، خیلی خوش تیپه، آدم خیلی معروفیه.

- لباس‌هاش چه طورن؟

قبلاً خیلی بد بود، لباسای زشت و گشاد می پوشید، اما الان لباسای خوبی می پوشه، اما دیگه با سلناگومز نیست، ازدواج کرده.

- با کی ازدواج کرده؟

با یه مدل معروف.

- تو از کجا می دونی ازدواج کرده؟

دوستم اینستاگرام داره، اون گفته بهم».

الگو به مثابه عرصه‌ای جهت تخلیه روانی

در برخی از مواقع، زمانی که شرایط زندگی بر کودکان و نوجوانان سخت و دشوار می شود، الگوها ممکن است به صورت ملجاء و پناهی برای کودکان و نوجوانانی ظاهر شوند که بدانها عشق می ورزند و به این ترتیب تسکینی هر چند موقت برای آنان فراهم آورند. تجربه سیاوش ۱۰ ساله در همین زمینه، نمونه‌ای در جهت تکیه‌گاه روانی قرار گرفتن الگو برای کاربرش به شمار می آید:

«- چرا این قدر عصبانی هستی؟

خسته شدم از زندگی، از مامان و بابام، از مدرسه، از مشق، از همه بدم میاد.

- مگه چند سالته که خسته شدی خاله؟

مگه ربطی به سن داره؟

خوب برات چه اتفاقی افتاده که خسته شدی؟

می دونی مامان و بابام از هم جدا شدن، دیگه پیش هم زندگی نمی کنن. قبلش که همیشه دعوا

بود و بعدش هم من از این خونه به اون خونه می رفتم. آخر هفته‌ها یه روز می رفتم پیش مامانم، بعد

من رو دوباره برمی گردوندن خونه بابام.

- دوست نداشتی که برگردی؟

معلومه که دوست نداشتم.

- چرا؟

درست که مامانم خیلی گیر بهم می ده یا همه‌اش گریه می کنه، ولی بهتر از مامان بزرگمه (مادر

بزرگ پدری) که من رو کتک می زنه.

- چرا تو رو کتک می زنه؟

چون که از من خوشش نیاد، اون موقع‌ها که بابام سر کار می رفت، همه‌اش زنگ می زد به بابام

می گفت: بیا این تولهات رو خودت نگاه دار، من وقت آرایشگاه دارم یا مثلاً بیا من مهمون دارم، بچوات

داره من رو اذیت می کنه!

- خوب تو مامان بزرگت رو اذیت می کردی؟

نه به خدا! خانم معلم می گفت که باید بزرگ ترها بهتون املا بگن، منم هیشکی رو نداشتم! یه بار که مامان بزرگم بهم املا نگفت، خودم نوشتم، ولی خانم معلم فهمید و دعوا کرد! گفت اگه یه بار دیگه خودت املا رو بنویسی، از کلاس اخراجت می کنم. اون بار هم من رفتم گفتم که بهم املا بگه، ولی من رو زد. مهمون ها هم که اومدن من رو انداخت تو اتاق و در رو بست و گفت که اگه به بابام بگم من رو می کشه و قول دادم که صدام در نیاد.

- خوب بعد تو چه قدر تو اتاق تنها بودی؟

من تنها که نبودم، بت من هم اومد پیشم که از تنهایی نترسم.

- بت من اومد پیشت؟

بت من واقعی نه که!

- پس چی؟

این خانمه که میاد خونه مامان بزرگم رو تمیز کنه، گفت که هر وقت مامان بزرگت این کار رو کرد، دوستت رو پیش خودت فرض کن! یه دوستی که بتونه ازت محافظت کنه تو تاریکی تا وقتی که بتونم از اتاق بیام بیرون!

- بت من دوست قدرتمندیه؟

آره دیگه! ولی کاش بت من بود، می زد مامان بزرگم رو از وسط نصف می کرد، من رو هم بغل می کرد و پرواز می کردیم و می رفتیم یه جای دور! یه جایی که یه مامان و بابای جدید داشته باشم!»



۳-۴-۳- اثرهای فرهنگی - اجتماعی الگوها

یکی از اثرهای مهم الگوها و اسوهها روی کاربرانشان، اثرهای فرهنگی - اجتماعی است که نمی توان نادیده از آن گذشت. اگر بخواهیم تنها با اتکاء به مصاحبه های انجام شده دانش آموزان مندرج در کتاب حاضر، در این زمینه به بحث بپردازیم، می توان در زمینه اثرهای فرهنگی - اجتماعی الگوها روی هوادارانشان، به موارد زیر اشاره داشت:

- تلاش دستگاه های تبلیغاتی جهت ارتقای اثرگذاری الگوها،

- شکل‌گیری علاقه وافر هواداران نسبت به الگوها،
 - قداست‌یابی الگوها در چشم و دل هواداران،
 - شباهت‌جویی ظاهری به الگوها،
 - تشبیه‌جویی رفتاری به الگوها،
 - شباهت‌جویی ارزشی به الگوها،
 - اخذ سبک زندگی از الگوها،
 - تحول‌های فراغتی پدید آمده در کاربران،
 - تشویق تولید محتوای هواداران،
 - تشویق تعمیق روابط دو جنس،
 - بروز گسست فرهنگی،
 - ایجاد بستری جهت جهانی شدن.
- در ادامه عناوین فرعی پیش‌گفته، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

تلاش دستگاه‌های تبلیغاتی جهت ارتقای اثرگذاری الگوها



الگوها بهترین امکان عمل ممکن برای انتقال ارزش‌های مورد نظر به اقشار مختلف اجتماعی (خاصه کودکان و نوجوانان هستند، زیرا آنان از سویی به دلیل بی‌بهره بودن از تفکر انتقادی و از سوی دیگر به سبب نوگرایی که بدان علاقه دارند، کشش بیش‌تری نسبت به الگوها از خود نشان می‌دهند. از این رو دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری به جدّ می‌کوشند تا از این امکان عمل بهره و سود ببرند. نهادهای تبلیغاتی پیش‌گفته، نه تنها می‌کوشند با طرح الگوهای جاذب، آن‌ها را در چشم و دل هواداران قابل پذیرش کنند، بلکه می‌کوشند تا با سازمان دادن به هواداران و ایجاد روابط متقابل بین هواداران و الگوها، بر عمق وابستگی هواداران به الگوهای مورد نظرشان بیفزایند.



اگر بحث محدود به مصاحبه‌های گزارش شده در کتاب شود، می‌توان از ایجاد تشکیلات برای هواداران، برگزاری روز هواداران، تهیه فیلم‌های نمایشی کوتاه، شرکت دادن الگوها در فیلم‌های بلند و نظایر آن‌ها یاد کرد که این موارد در کنار جذابیت‌های فیزیکی اولیه الگوها، انگیزه‌بخشی آنان به هواداران (نظیر آهنگ‌های انگیزشی گروه بی‌تی‌اس)، ارضای طبع پرشور هواداران با خلق صحنه‌های مهیج در حین اجرا (نظیر رقص‌های پر تحرک بی‌تی‌اس ضمن اجرا موسیقی)، میزان اثرگذاری الگوها در هواداران‌شان را افزایش می‌دهد.

ریحانه ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش از برخورد عاطفی الگوها با طرفدارانشان، به شرح زیر یاد کرده است:

«من هیچ‌وقت ۲۵ تیر رو یادم نمی‌ره، لایو امیر، من تنها چیزی که تایپ می‌کردم، فقط این بود عاشقتم، زندگی، عاشقتم، عمرمی، فدات شم. انقد نوشته بودم آخر نوشت تو بس کن دیگه، سرم رفت، هی عاشقتم، تو زندگی و اینا سرم درد گرفت، بعد حالا ماکان بند به گروهن که امیر مقاره و رهام هادیان جزوش هستن، حالا من هی پشت سر هم می‌نوشتم رهام کو، رهام کو، رهام کو، رهام کو، اونم گفت الآن رهام رو وصل می‌کنم، همه می‌گفتیم، بعد به یه دختره توپید گفت، بس کن دیگه، من خوشم نیاد این کلمه رو هی تکرار می‌کنید.
- کدوم کلمه؟

عاشقتم، فدات شم. گفت بس کن دیگه، من بدم میاد هی می‌گید، باشه می‌دونم اگه من رو دوس نداشتید، عاشق من نبودید که من رو دنبال نمی‌کردید.

- یعنی واقعاً این‌طوری برخورد کرد؟

آره، اون می‌گفت من هر کی رو باهاش عصبی برخورد کنم، یعنی دوش دارم از ته دل.

- پس یعنی تند برخورد کرد با اون دختره؟

می‌گه من با هر کی تند برخورد کنم، یعنی حاضرم... به قول بلک‌پینک اگه سردش بشه، من میام

آتیشش می‌شم».

میلیکای ۱۲ ساله، در مصاحبه خود بیان می‌دارد، الگوی مورد علاقه وی برای طرفدارانش آن باکسینگ دارد و آنچه را که شرکت‌های آرایشی و تهیه پوشاک برای وی ارسال می‌دارند، در برابر هواداران باز کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد:

«چه چیزی توی لورن دیدی که باعث شده طرفدارش بشی؟»

بین اون اوایل من فیسش رو فقط دوست داشتم و آرایش و عکسای که می‌داشت، خداییش خیلی خوشگله عکساش، ژستاش، لباساش (با شیفتگی و شوق زیاد بیان می‌کند)، بعد مثلاً توی لایوایی که می‌داشت، وقتی با طرفداراش حرف می‌زد، دیدم چه قدر مهربونه و اصن خودش رو نمی‌گیره، هر چند وقت یه بار کمکایی که به خیریه‌های مختلف می‌کنه رو می‌گه، مثلاً یادمه یه بار یه پول زیادی رو داده بود به سگای خیابونی که براشون پناهگاه بزنن و اینا، خودشم سگ داره. اااا دیگه آرایشاش رو یاد می‌ده، لباساش رو نشون می‌ده، بسته‌هایی که برندا براش می‌فرستن رو آن باکسینگ می‌کنه، من آن باکسینگاش رو خیلی دوس دارم خیلی باحاله.

- بعد لورن که انگلیسی صحبت می‌کنه، تو صحبت‌هاش رو متوجه می‌شی؟

من خودم از بچگی زبان می‌رم، آره بیش ترش رو متوجه می‌شم، اون جاهاییم که متوجه نمی‌شم یا از دیکشنری چک می‌کنم یا ریکورد می‌کنم، می‌فرستم توی گروه، با بچه‌ها نگاه می‌کنیم بفهمیم چی گفته.»

اسماء ۱۲ ساله، خاطر نشان می‌سازد، الگوی مورد علاقه وی (نظیر بسیاری از الگوهای دیگر)، به طرح چالش‌هایی پرداخته، هواداران را دعوت به انجام آن چالش‌ها - که غالباً مبتنی بر اجرای یک رقص هستند - می‌کند:

«چه کارهایی از آریانا گراند و خواهران هاشاک رو یاد گرفتی؟»

مثلاً آرایششون، لباسشون، مدل موهاشون، رقصشون.

- چندتا مثال می‌زنی؟

مثلاً بعضی از چالشاشون رو می‌رم یا مثلاً از مدل کلیپ درست کردنشون الگو می‌گیرم، واسه کلیپ‌هایی که تو درس انگلیسی داریم یا مثلاً از رقصشون ایده می‌گیرم.»

ریحانه ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش گزارش می‌دهد، کمپانی بی‌تی‌اس با نصب دوربین در منزل شخصی اعضای گروه بی‌تی‌اس، در عمل سعی کرده است، با به نمایش کشیدن زندگی مرسوم اعضای گروه بی‌تی‌اس، نزدیکی بیش‌تری بین هواداران و الگوهای مورد علاقه‌شان پدید آورد:

«ریحانه حالا تو توی این چند وقتی که طرف‌دارشونی، چیزی ازشون یاد گرفتی؟»

ازشون صداقت رو یاد گرفتم اونا هیچ‌وقت دروغ نمی‌گن، شده باشه بدترین کار دنیا رو بکنن، دروغ نمی‌گن، اونا مثل برادرن واسه همدیگه، مثل بلک‌پینک می‌گن، خانه بلک‌پینک، خانه بی‌تی‌اسه.

- از کجا می‌دونی که صداقت دارن؟

توی گوگل همه فیلماشون رو دیدم، مثلاً تهی یونگ یه بار داشت پنهون کاری می‌کرد، نامجون دید هلش داد، گفت ما روز اول مگه به هم قول ندادیم با هم رو راست باشیم، داشتن تهی یونگ رو حذف می‌کردن.

- خوب دیگه چی یاد گرفتی؟

صداقت، دروغ نگفتن، حتی مهربونی رو هم ازشون یاد گرفتم.

- چه جوری؟

جیمین یه سگ گرفت، اسمش رو گذاشت توکا، بعد شوگا ناراحت شد که چرا اسم سگت رو شبیه اسم من گذاشتی، اگه عوضش کنی می‌بخشمت، بعد جیمین با این که آرزو داشت اسم یکی رو بذاره توکا، ولی اسم سگش رو عوض کرد. خیلی مهربونه.

- بعد گفتی فیلم‌هاشون رو دیدی، چه طوری هستن؟

مثلاً فیلمای خونه‌شون رو، مشکلاتی که داشتن، مثلاً جیمین کرم پودرش و خط چشمش رو می‌داشت توی یخچال.

- بعد فیلم‌هایی که ازشون می‌بینی رو کی می‌گیری؟

دوربین مخفی می‌ذارن توی خونه‌شون، بعد دوربین رو از راه دور کنترل می‌کنن، مثلاً توی بلک‌پینک، جنی اومد پنکیک درست کنه، گند زد، ولی یه وسایلی دارن، بعد اینا با هم زندگی می‌کنن، ولی ماکان بند جدا ان.

- از کجا می‌دونی؟

خب امیر واسه خودش یه خونه اجاره کرده، رهام واسه خودش خریده.

- خوب این‌ها چرا باید از خودشون فیلم بگیرن و توی خونه‌شون دوربین بگذارن؟

خب اول این کار رو نمی‌کردن، بعد ارمیا و بیلینکیا اصرار کردن، گفتن ما می‌خوایم بدونیم شما چه کار می‌کنین، ما می‌خوایم ببینیمتون ما نمی‌خوایم فقط توی کنسرتا و عکسا ببینیمتون».

تینای ۱۱ ساله، در مصاحبه‌ای که داشته است، از ران‌ها (نمایش‌های کوتاه) و فیلم‌هایی که الگوهای مورد علاقه‌اش در آن حضور دارن، به شرح زیر یاد کرده است:

«- کدوم ویژگی توی آهنگ‌های بی‌تی‌اس به نظرت از همه بهتره؟

صداشون.

- دوست‌های تو هم مثل تو طرفدار این گروه هستن؟

نه، ولی با تارا خواهرم با این گروه آشنا شدیم، ران‌هایی که درست کردن رو می‌بینیم.

- ران چیه؟

مثلاً فیلمای کوتاهی درست می‌کنن که چالش می‌ذارن، مثلاً یه بار یه چالش گذاشته بودن که یکی باید آب سیر می‌خورد، یا مثلاً یه کلاس الکی درست می‌کنن و یه شخصیتایی برای خودشون برمی‌دارن که خیلی بامزه هست، مثلاً چیزایی که درست می‌کنن خیلی بازدید می‌خوره، تا الان ۱۲۲ تا ران درست کردن که ما از اول دوباره نشستیم ببینیم.



- اون‌هایی که به نظرت جالب بود رو می‌گی؟
- نمی‌دونم آخه، یه ران هستش که یه گوشیبایی گذاشته بودن رو گوششون که صدای بیرون رو نمی‌شنیدن، بعد یک کلمه بهش نشون می‌دادن بعد پشت سرهم بهم می‌گفتن، مثل یک کلاغ چهل کلاغ، از این بازی می‌کنن.
- ویدیوهاشون خیلی لایک و بازدید می‌خوره؟
- همین حول و حوش ۹۰ میلیون.
- دیگه از اون‌ها چی می‌بینی؟
- ... یه سریال دیگه که می‌بینم، یکی از اعضای بی‌تی‌اس توش بازی کرده، اون رو می‌بینم می‌بینم.
- چه سریالیه؟
- اسمش هوارانگه، نمی‌دونم چند قسمته فقط دارم می‌بینم.
- به چه زبانه؟
- کره‌ایه، ولی با زیرنویس می‌بینم.
- معمولاً توی روز چه قدر کارتون و سریال می‌بینی؟
- مثلاً بیش‌تر می‌بینم سریال هوارانگ رو می‌بینم که هر قسمتش نزدیک یک ساعت یا پنجاه دقیقه است. بعد درسته قدیمیه، ولی من تازه شروع کردم به دیدن، چون از طریق بی‌تی‌اس با اون آشنا شدم، الان قسمت ۱۳ هستم.
- یعنی توی روز همون یک ساعت سریال رو می‌بینی؟

مامانم گفته یک ساعت بیش تر اجازه نداری، ولی خب من بیش تر می بینم، اول می رم تو لایکی می گردم، بعد می شینم هوارانگ می بینم، بعد کارتونایی که دوست دارم رو می بینم.

- وقت استراحت بین کلاس ها، معمولاً چه کار می کنی؟

کار خاصی نمی شه کرد، کلاً ده دقیقه هست، ولی من تو همون ده دقیقه هم می شینم هوارانگ می بینم (خنده)».

سرانجام ریحانه ۱۰ ساله، از شکل گیری ارتش بی تی اس ها^۱ یاد می کند که هواداران را گرد هم می آورد.

«- خوب ریحانه یه کم راجب بلک پینک به من بگو.

چهارتا دخترن لیسا، جیسو، رزی، جنی. لیسا بایس اول منه، یعنی کسی که دوشش دارم، جنی دوم، رزی سوم، جیسو هم آخریشه. ولی توی کسایی که صداشونو دوس دارم، جیسو اوله، رزی دومه، لیسا سومه، جنی آخر.

- خوب یه کم توضیح می دی این ها چه کار می کنن و چرا تو دوستشون داری؟

خواننده ان اینا، می رقصن، بعد می خونن اینا رقصاشون آسونه، ولی بی تی اس هم اسماشونو می تونم بگم تهی، یونگ، که بایسمه، بعد شوگا بایس دخترخاله، بعد جی هوب، بعد جون کوی، بعد جیم، بعد جیمین، بعدم نامجون.

- پس طرفدارشون هستی؟

آره، اما کسی که می خواد بگه من عاشق بی تی اسم، نمیاد بگه من بی تی اسی ام، می گه من آر می ام.
- یعنی چی؟

آر می یعنی سرباز، اونا برا خودشون این اسم رو انتخاب کردن که کسی که می خواد بگه من عاشق بی تی اسم، بگه آر می یا کسی که می خواد بگه من عاشق بلک پینکم، بگه پیلینک یا کسی که می خواد بگه عاشق ماماموام می گه من موموام.

- به نظرت چرا این ها رو گذاشتن؟

برای این که آدمای راحت بفهمن طرف عشقت کیه.

- تو که این ها رو این قدر دوست داری، چه قدر وقتت رو در روز با این ها می گذرونی؟

من اگه تبلتم شارژ داشته باشه و کاری نداشته باشم، حاضرم تموم روزم رو فقط آهنگای این ها رو گوش بدم فقط.

- متوجه می شی چی می گه آهنگاشون؟

۱. بی تی اس مخفف عبارت پسران ضد گلوله است. بنابراین آر می بی تی اس به معنای ارتش خوانندگان بی تی اس است.

نه، ولی آرامش بهم می‌دن، وقتی صدای آهنگ دی‌ان‌ای بی‌تی‌اس رو می‌شنوم، انگار مثلاً رفتم توی فضا یا مثلاً آهنگ دینامیت، انگار من رو یکی منفجر کرده یا مثلاً آهنگ تک جیسو رو می‌شنوم، انگار یکی برام لالایی می‌گه».



تعیین روز هواداران در گروه بی‌تی‌اس و تهیه وسایلی نظیر فانوس‌هایی که هواداران می‌توانند با خود در جریان اجرای کنسرت‌های گروه بی‌تی‌اس ببرند، از دیگر اقدام‌هایی است که می‌کوشند روابط هواداران با الگوها را عمق بیش‌تری ببخشند.



شکل‌گیری علاقه وافر هواداران نسبت به الگوها

الگوهای ساخته و پرداخته نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری که غالباً در تبلیغات کالا‌های تولیدی کارخانه‌های سرمایه‌داران، نقش فعالی ایفا می‌کنند، به دلیل جذابیت‌های شخصی و (به واسطه نهادهای تبلیغاتی) اجتماعی که از آن برخوردارند، به سادگی مورد توجه کاربران قرار گرفته، با تکرار برنامه‌ها و تولیدهایشان، به تدریج در ذهن آنان می‌نشینند و با توجه به ارضای هیجانی نسبی که در کاربران خود پدید می‌آورند، رفته رفته کاربران را نسبت به خود علاقه‌مند می‌سازند. به عنوان نمونه، آراد ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش بیان می‌دارد که اگر مادرش اجازه دهد، او حاضر است ۲۴ ساعت کارتون باب اسفنجی را ببیند.

ریحانه ۱۰ ساله نیز در جریان مصاحبه خودش، پس از آن که سه آهنگ کره‌ای گروه بی‌تی‌اس را از حفظ می‌خواند، از علاقه وافر خود به آنان یاد می‌کند و تأکید می‌کند که حاضر است در نقش پیش‌مرگ آنان ظاهر شود. وی در قسمتی از بیانات خود می‌گوید:

«... اصلاً من برم پیش بی‌تی‌اس، می‌دونی چه کار می‌کنم؟»

- چه کار می‌کنی؟

حتی اگه کمپانی صورتمم کبود کنه، می‌رم از روی صحنه تهی یونگ رو بغل می‌کنم!

- چرا؟

چون بایسمه، بعد شده باشه، جلوی همه تهی یونگ منو پرت کنه زمین بگه برو بابا، تو کی هستی با این ریخت و قیافه، حتی جلو همه ضایع بشم، همه به من بخندن، من برام اهمیت نداره. ختماً بلندگو رو می‌گیرم، از یکیشون می‌گم، باشه شما منو مسخره کنید، ولی من تهی یونگو از همه‌ی عالم بیش‌تر دوست دارم... بعد من یه فیلم رو داشتم می‌دیدم، واقعاً به اون دختره و پسره حسودیم شد.

- چرا؟

دل‌م می‌خواد من جای اونا باشم.

- چه فیلمی بود؟

پسره می‌ره سمت صحنه بادیگاردا، هیچ‌وقت نمی‌ذارن کسی بره نزدیک، چون هل می‌دن. دختره و پسره رفته بودن نزدیک، گفتن اگه نذارین ما ببینیمشون، چاقو هم برده بودن گفتن رگ دستمونو می‌زنیم، بعد جون گوک که دید بادیگاردا رو، اونا رو هل داد با سر رفتن توی دیوار، بعد اومدن اونا رو روی شونش گذاشتن بردنشون.

- تو حاضری این کار رو برای دیدنشون انجام بدی؟

من حاضرم بادیگاردا صورتم رو کبود کنن، دست و پام رو قطع کنن، ولی برم ببینمشون.

- فقط ببینیشون یه لحظه؟

برم دستم رو بزنم سمتشون، بغلشون کنم... من فکر می‌کنم اگه یه روز اونا رو ببینم، واسه من چه اتفاقی می‌افته.

- خوب، چی توی تصور هست؟

تصور می‌کنم اگه یه روز انگشتم به یکیشون بخوره یا یکیشون بهم جا کلیدی بده، بخوره توی صورتم، شاید من غش بکنم، شاید من سخته بکنم، نمی‌دونم شاید سنکوب بکنم. مثلاً کسی بخواد از اونا شکایت بکنه، من جلوش رو می‌گیرم، می‌گم تقصیر اون نیست، من دوستش دارم، به اون اصلاً مربوط نیست بذارید بره.

- حاضری به خاطرشون چه کارهایی بکنی؟

من حاضرم حتی اگه بادیگاردا من رو هل بدن و دست و پام بشکنه، ولی برم پیششون.

یه بار من و فاطمه با هم داشتیم فکر می کردیم، اگه قرار باشه با اعضای بی تی اس تماس تصویری داشته باشیم، قلمون ایست می کنه... یعنی ما بخوایم با اونا تماس تصویری بگیریم، همون موقع که هیه دونه بهمون بگه هلو، باید خودشون از سئول بیان جنازه ما رو جمع بکنن.

- یعنی این قدر دوستشون داری؟

من حاضرم جونم رو براشون بدم، اگه یه روز بگن کرونا گرفتن من خودم رو اعدام می کنم.

- جداً؟

آره».

شایلین ۱۱ ساله، در مصاحبه خودش می گوید، اگر او بیلی آیلش را که به وی علاقه دارد، ببیند احتمالاً از شدت خوشحالی غش خواهد کرد.



دنیای ۱۲ ساله، پس از بیان علاقه وافر دوستش به گروه بی تی اس، خاطر نشان می سازد که او برای گروه بی تی اس فن پیج (صفحه هواداری) زده است. ملیکای ۱۲ ساله هم در مصاحبه خودش اظهار می دارد، او برای لورن که الگوی مورد علاقه وی است، فن کلیپ تهیه می کند و با وجود آن که لورن وی را سین نکرده است، گاهی برای تهیه کلیپ های هواداری خودش، بیش تر از یک روز وقت صرف می کند:

«- تو پوسترهای اما واتسون رو که دوستش داری، توی اتاقت داری؟

آره، یکی، دوتایی دارم ازش، عکسایی که تو مجله زیبایی و اینا چاپ کرده.

- دوست های دیگه تو هم همین طورند، یعنی عکس های افراد مشهوری که دوستشون داره رو

تو اتاقش می چسبونه؟

آره دیگه، الان همه بچه ها از سلبرتیایی که عاشقشونن تو اتاقشون عکس دارن.

- به نظرت چرا این کار رواج پیدا کرده؟

والا خب وقتی یکی رو خیلی دوست داری، دلت می خواد یه جایی باشه که زیاد می بینیش، حالا

این که چیزی نیست، معمولاً تو صفحه ی گوشیاشونم عکساشون رو می ذارن، یا پشت زمبینه ی

چتاشون تو واتسپ و تلگرام اینا هم عکسای اونا رو می‌ذارن، آره دیگه چه می‌شه کرد، آدم شیفته می‌شه دیگه! (می‌خندد).

- خوب تو هم توی صفحه‌ی گوشت عکس اما واتسون یا تیلور سویفت رو داری؟
نه، الان نه، ولی راستش یه مدت عکس پروفایل تلگرامم تیلور بود.

- خوب دیگه از بین دوست‌های خودت برای کسانی که خیلی مشهورن و دوستشون دارن، چه کارهایی انجام می‌دن؟

خب یه سریاشونم که ترمز می‌برن و تو اینستا براشون فن پیج می‌زنی (می‌خندد)».

«- تیک تاکرای ایرانی رو بیش‌تر فالو می‌کنی یا خارجی؟

بیش‌تر خارجیا.

- مثلاً کدومشون؟

مثلاً خودم فن لورنم، عاشق لباسا و مدل کلیپاشم... .

- هر روز چه قدر برای چک کردن پیج لورن و دیدن پست‌هاش وقت می‌گذاری؟

بستگی داره، روزایی که درس داشته باشم، خب مجبورم کم وقت بذارم، در حدی که چک کنم ببینم پست و استوری جدید گذاشته یا نه، ولی روزایی که تعطیل باشه یا درس نداشته باشم هم پیجش رو چک می‌کنم، هم چنل یوتیوبش رو هم سعی می‌کنم، چالشاش رو برم، هم براش فن کلیپ ادیت می‌کنم.

- فن کلیپ چی هست؟

بین مثلاً از بین پستا و موزیک ویدیوهای لورن، اون شاتایی که خوشم میاد یا خیلی خوبه رو جدا می‌کنم، پشت سر هم با افکتای خاص می‌چینم، روشم موزیک می‌ذارم.

- پس ادیتم بلدی! ویدیو ادیت کردن آسونه یا سخت و چه قدر وقت می‌بره؟

بستگی داره چه قدر طولانی باشه، هر چه قدر طولانی‌تر بیش‌تر، بعضی روزا که حوصله‌اش رو داشته باشم و درسم نداشته باشم، از صبح که بیدار می‌شم با لپ‌تاپ ادیت می‌کنم.

- از صبح تا کی؟

تا هر وقت تموم شه، بعضی وقتا یه روزه تموم می‌شه، اگه مثلاً ۱ دقیقه این‌طورا باشه، اگه طولانی‌تر باشه بیش‌تر.

- بعد این ادیت‌ها رو چه کار می‌کنی؟

این ادیتا رو هم خودم استوری می‌کنم، هم واسه خود لورن می‌فرستم، که (با خنده) خب تا حالا سین نکرده! برای فن پیجاش هم می‌فرستم که اونا هم استوری کنن».

قداست یابی الگوها در چشم و دل هواداران

شدت علاقه هواداران به الگوها سبب می‌شود که آنان نه تنها با الگوهای مورد علاقه خود به صورت صفر و یک برخورد کرده و به طور کامل آنان و رفتارهایشان را مورد تأیید قرار دهند، بلکه حالتی از قداست را برای آن‌ها قایل شده، با دیده‌ای مقدس بدان‌ها بنگرند. ریحانه ۱۰ ساله، در مصاحبه خود بیان می‌کند که وقتی رازش را به دختر خاله خودش گفته است، برای آن که وی راز او را به دیگران انتقال ندهد، به وی گفته است که در غیر این صورت، او هم آرزوی مرگ الگوی مورد علاقه دختر خاله را خواهد کرد:

«اگه خاله‌ام منو بلاک نمی‌کرد، همه‌اش با دختر خاله‌ام درد و دل می‌کردم.

- چرا خاله‌ات تو رو بلاک کرد؟

چون وقت و بی‌وقت با دختر خاله‌ام چت می‌کردم.

- با دختر خاله‌ات راجب چی حرف می‌زدی؟

مثلاً سلام کی می‌ای خونه مامان صفیه، من اون جام، تو اون جایی چه کار می‌کنی، مثلاً می‌گفتم فاطمه، فلان کار رو کردم، مامانم داره دعوا می‌کنه، درسام مونده، بعد اون قضیه رو هم بهش گفتم، قسمش دادم گفتم، اگه به کسی بگی، آرزو می‌کنم شوگا بمیره، اونم از ترس این که اونا اتفاقی براشون نیفته به کسی نگفت».

شباهت جویی ظاهری به الگوها

کودکان، نوجوانان و جوانان علاقه‌مند به الگوها، در نخستین گام می‌کوشند با تقلید از ظواهر صوری الگوهای مورد علاقه‌شان خود را با آنان همسان کنند، از این رو مثلاً طرفداران بیلی آیلیش با پوشیدن لباس‌های سبز یا طرفداران پری کتی با آبی کردن قسمتی از موهایشان، در صدد تشبیه جویی به الگوی مورد علاقه‌شان برمی‌آیند. اما در ادامه، انجام رفتارهایی مشابه رفتارهای آنان و در نهایت یکسان سازی ارزش‌های خویش با ارزش‌های الگوی مورد نظر، شباهت آنان با الگوی مورد علاقه‌شان به اوج خودش می‌رسد. اظهارات هومن ۸ ساله، دُرَسای ۹ ساله و تینای ۱۱ ساله، بیانگر تشبیه جویی ظاهری آنان به الگوی مورد علاقه‌شان است:

«- دوست داری بزرگ شدی، هیکلت چه جور می‌بشه؟

گنده بشم.

- چرا گنده بشی؟

تا کسی نتونه اذیتم کنه یا زور بهم بگه، مثل بت من.

- بت من مگه چه قدر قویه؟

خیلی قویه خیلی، تازه شکمش هم چیزه تیکه‌ایه.

- تو هم مثل اون قوی هستی؟

نه، ولی ورزش می‌کنم تا مثل اون قوی بشم، شکمم تیکه‌ای بشه.

- هومن بت من مگه ورزش می‌کنه؟

آره، خیلی».

«- دوست داری، مثل باربی بشی؟

آره! باربی دوما داره، دوماش هم خیلی خوشگله، منم باسه خودم یه دوما خوشگل می‌خوام.

- دیگه چی؟

باربی خودش رو خوشگل می‌کنه. منم دوست دارم، خودم رو خوشگل کنم».

«- تو تا حالا چیزی از وسایل مورد استفاده خواننده مورد علاقه خودت گرفتی؟

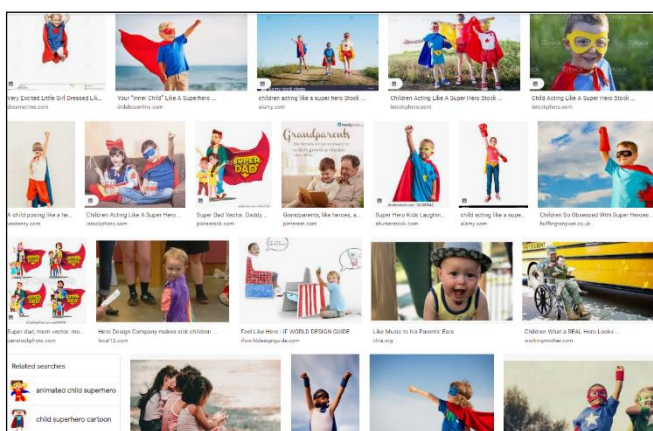
تارا یه دونه کلاه بیلی گرفته، ولی ما می‌خوایم بریم بی‌تی‌اس بخیریم دوباره، مثلاً کلاه و لیوان و

این چیزایی که به درد می‌خوره، می‌گیریم.

- برای چی وسایل بی‌تی‌اس رو می‌خرید؟

برای این که همه متوجه بشن ما فن اوناییم، ولی خب کلاً ما خیلی دوست داریم بریم وسایلشون

رو بگیریم».



مرضیه ۷ ساله هم پس از پذیرش استاندارد زیبایی غرب، از آنجا که چشمانش آبی نیست، در

صدد است تا با کاربری از لنز در بزرگ‌سالی، بر مشکل موجود فایق آید.

«- دوست داشتی چشم‌های تو چه رنگی باشن؟

آبی.

- ولی تو که چشم‌هات آبی نیست، چه کار می‌کنی؟

خب لنز می‌ذارم.

- لنز چیه؟

یه چیزی هست، می‌ذارن تو چشمشون، هر رنگی بخوان می‌شه.

- تو تا الآن لنز گذاشتی؟

نه.

- چرا نگذاشتی؟

آخه من بچه‌ام، باید بزرگ‌تر بشم.

- پس بزرگ شدی، می‌گذاری؟

آره می‌ذارم.

- چه رنگی می‌گذاری؟

برای خودم لنز آبی می‌ذارم، هم رنگ چشای دخترای زیبا».

تشبیه‌جویی رفتاری به الگوها



هواداران الگوها پس از تلاش برای آن که خود را به رنگ الگوی مورد نظر خویش درآورند و از البسه و وسایلی شبیه وی استفاده کردند، در صدد کپی برداری از رفتارهای آنان برمی‌آیند و می‌کوشند مثلاً شبیه الگوی مورد علاقه‌شان راه بروند، بخندند و یا طرف مقابلشان را نظیر وی بزنند. آراد ۱۰ ساله، اذیت کردن دوست دختر و فردین ۱۱ ساله، کتک زدن هم‌چون الگوی مورد علاقه خود را در مصاحبه خویش گزارش می‌کنند:

«- تو هم با دوست‌هات دعوا می‌کنی؟

نه.

- اگه تو رو اذیت کنن چی؟

آره، اون موقع می‌زنم.

- چه جوری می‌زنی؟

با پا می‌زنم.

- تا حالا زدیشون؟

فقط یه بار داشتیم فوتبال بازی می‌کردیم، دعوا کردیم.

- چه جوری دعوا کردین؟

همدیگه رو هل دادیم.

- بعدش چی شد؟
- بعدش دوستامون نداشتن.
- اگر می گذاشتن، چه کار می کردی؟
- می زدم. با پا این جوری می زنم شکمش، می زنم زمین.
- چه جوری یاد گرفتی با پا بزنی؟
- خودم، تو کارتونا هم دیدم تیتانها رو هم دیدم».



شباهت جویی ارزشی به الگوها

عمیق ترین سطح همانندسازی با الگوها، استقبال هواداران از ارزش های آنان است. از این رو برخی از کودکان و نوجوانان می کوشند تا نظام ارزشی خویش را کاملاً منطبق بر نظام ارزشی الگوی مورد علاقه شان کنند. به عنوان مثال، مهسای ۱۱ ساله، در مصاحبه خود بیان می دارد، جمع شدن دختران و پسران در ویلای اولیای یکی از آنها و زدن و رقصیدن و حتی شنای مختلط آنان، از نظر وی بلامانع است:

«- تا حالا شده یک چیزی مثل لباس یا یک وسیله رو فقط به خاطر این که دوست های خودت

دارن، تو هم بخوای بخری؟

خب آره، مثلاً هالووین امسال همه دوستام رفتن لباسای وحشتناک خریدن و گرمای باحال کردن، و به خاطر همین منم دلم خواست، البته خودمم دوش داشتم، یه لیست از وسایلی که می خواستم نوشتم، ولی بابام همه اش رو نخرید، گفت لازم نیست این همه هزینه کنیم واسه فقط یه بار در سال.

- به نظر خودت لازم بود که بخری؟

خب دوست داشتم تفریح کنم، ما که امسال به خاطر کرونا هیچ جا نرفتیم، حداقل اگه تو خونه می پوشیدم اونا رو و عکس می گرفتم به دوستام نشون می دادم و تو اینستا می داشتی خوب می شد.

- کدوم سریال های ماهواره رو می بینی، اسم شون رو می دونی؟

الآن داره دوباره سریال دختران آفتاب رو می ده که من خیلی دوستش دارم.

- داستانش چی هست؟

سه تا دخترن که مامان شون داره با یه مردی ازدواج می‌کنه، اون مرده هم یه پسر داره، حالا اینا قراره با هم زندگی کنن همه شون، این پسره هم با اون دخترا مشکل داره، ولی یکی از اون دختره، واسه این که حرصش رو در بیاره، می‌ره تو مهمونیای پسره، با دوستاش حرف می‌زنه و با اونا دوست می‌شه.

- خوب تو چی رو تو داستان این فیلم دوست داری؟

خیلی باحاله این که حرص پسره در میاد، البته بعدش عاشق هم می‌شن، البته شایدم دوست دارم، واسه خودم این اتفاق بیفته، مثلاً مامان بره با یکی دیگه ازدواج کنه، بعد اون طرف یه پسر داشته باشه و ما عاشق هم بشیم.

- گفتمی دختره می‌ره تو مهمونی‌های پسره و دوستانش، مهمونی‌هاشون چه طوری هست؟

یه سری دختر و پسر که با هم تو ویلای مامان و بابای یکی شون جمع می‌شن و می‌رقصن، یا توی استخر شنا می‌کنن.

- با چه لباسی شنا می‌کنن؟

با مایو.

- نظرت راجع به این که پسرها و دخترها با هم شنا می‌کنن، چی هست؟

خب من به نظرم اشکال نداره، تو خارج همه این کار رو می‌کنن».



دنیای ۱۲ ساله از الگوبرداری از رفتارهای مثبت الگوهای مورد علاقه‌اش یاد کرده، بیان می‌دارد، وی با تبعیت از تیلور سویفت، کمک‌های خود به فقرا را بیش‌تر کرده و مضاف بر این، نظیر وی به حفظ محیط زیست خود حساس‌تر شده و در این ارتباط متعهدتر از پیش رفتار می‌کند:

«- خوب وقتی که تو توی اینستاگرام این افراد رو دنبال می‌کنی، تا حالا شده با موردی از کارهاشون مواجه بشی و با خودت بگی که آهان کاشکی منم همچین کاری انجام می‌دادم؟ مثل کارهای خیر یا کارهای دیگه.

آهان خب آره، مثلاً تیلور جزو پول‌دارترین خواننده‌هاست و چند صد میلیون دلار ثروتشه! خیلی کمک می‌کنه مخصوصاً به بچه‌های فقیر...»

- از کجا خبردار می‌شی که به بچه‌های فقیر کمک می‌کنه؟

خب تو این خبرگزاری‌ها زیاد در موردش می‌نویسن.

- به نظرت منابعی هستن که مطالب درست رو می نویسن؟
- آره بابا، مطمئنم.
- خوب پس دوست داری مثل تیلور به بچه‌های فقیر کمک کنی؟
- آره چرا که نه؟!
- از الآن تلاش می کنی؟
- تو صدقه دادن و اینا یه بخشی از پول تو جیبیم رو می دم به مامانم بذاره تو اون کمکایی که ماهانه می دیم به فقیرا.
- هر ماه این کار رو انجام می دی؟
- آره خب، تقریباً یه ۷ یا ۸ ماهی می شه.
- اگر تیلور سویفیت این کار رو نمی کرد، تو باز هم به بچه‌های فقیر کمک می کردی؟
- نه خب، خیلی وقت نیست که من این رو می دونم، اما راستش رو بخوای از وقتی فهمیدم که تیلور هم این کار رو انجام می ده، خب از اون موقع مبلغی که کمک می کردم، بیش تر شد.
- چه قدر بیش تر شد؟
- خب، مثلاً اگر قبلاً ۵۰ تومن کمک می کردم، الآن شده ۱۰۰ تومن.
- پس یعنی الآن هر ماه ۱۰۰ تومن کمک می کنی؟
- بله دیگه، این طور یاست.
- این پول بخش زیادی از پول تو جیبیت هستش یا بخش کوچیکی از اون هست؟
- خب، من هر ماه ۸۰۰ تومن پول توجیبی می گیرم، تقریباً ۱۰۰ تومنش رو می دم به فقیرا.
- دوست‌های خودت هم معمولاً همین قدر پول توجیبی می گیرن؟
- والا بقیه رو زیاد نمی دونم، اما می دونم صبا هم تو این مایه‌ها پول توجیبی می گیره.
- صبا هم کمک می کنه؟
- خب وقتی فهمید که من کمک می کنم، اونم ماهانه یه مبلغی کمک می کنه.
- دیگه چه ویژگی‌هایی رو از این افراد مشهور کسب کردی؟
- دیگه، آهان اما و تیلور به محیط زیستم خیلی اهمیت می دن، یا حمایت از این حیوونا و اینا.
- خوب ازشون تو این زمینه تقلید کردی؟
- خب راستش کلاً که حیوونا رو دوست دارم، طبیعتم همین طور، اصلاً آشغال نمی ریزم، ولی از وقتی این رو فهمیدم به مامانم گفتم که حتماً یه سطل برای زباله‌های خشکمون بگیره که تو خونه زباله‌ها رو تفکیک کنیم.
- این‌ها رو اون افراد بهت یاد دادن؟
- نه، خودم بلد بودم، ولی خب عملیش کردم دیگه.

- مادرت سطل زباله‌های خشک رو خرید؟

آره خریدش، خودمم خیلی حواسم هست که زباله‌ها رو قاطی پاتی نریزن، کم کم داره جا می‌افته و قانون می‌شه دیگه، اولش بابام سختش بود، ولی الان دیگه اوکی شده (می‌خندد).

- خوب در مورد حیوان‌ها چه طور؟

آره از اون موقع هم بیش تر براشون استخوون و از این چیزا براشون می‌برم، چندتا گربه خوشگل تو کوچه‌مون داریم».

اخذ سبک زندگی از الگوها

کودکان، نوجوانان و جوانان پس از توجه به الگو و انتخاب وی، تلاش بر تشبیه‌جویی با وی می‌کنند و با توجه به پیگیری دقیق زندگی آنان، در عمل رفته رفته با سبک زندگی آنان آشنا شده و همان سبک زندگی را نیز برای خود انتخاب کرده، در صدد تحقق آن برمی‌آیند. آرمیتای ۷ ساله، در سن ۷ سالگی خویش پس از آشنا شدن با سبک زندگی باربی، نه تنها دنبال رقص باله است، بلکه همچون او لباسی صورتی و سگ تهیه کرده است و همچون او از اندیشه بچه‌دار شدن می‌گریزد:

«- چه ورزشی رو بیش تر دوست داری؟

رقص باله.

- باربی‌ها هم باله می‌رقصن؟

وای آره، توی یه قسمتش باربی توی مرکز خرید باله رقصید و همه تشویقش کردند.

- راستی رنگ مورد علاقه‌ات چی هست؟

صورتی، من کلی پیراهن خوشگل و پفکی صورتی دارم.

- باربی حیوون خونگی هم داره؟

آره، خرگوش دارند، گربه، پاپی (استفاده از واژه رایج در کارتون).

- پاپی دیگه چی هست؟

همون سگه، اما من بیش تر از همه خرگوش دوست دارم.

- حاضری به جای این که نی داشته باشی فقط یک دونه خرگوش داشته باشی؟

نه، هر جفتش رو می‌خوام.

- نمی‌شه دیگه، یک کدومش رو انتخاب کن؟

خوب خرگوش بهتره، آخه نی‌نیا کلی دردسر دارن، گریه می‌کنن، باید پوشک‌شون رو عوض کنی،

باید ببری‌شون حموم».



تحول‌های فراغتی پدید آمده در کاربران

کودکان و نوجوانان در پی الگوبرداری از الگوهای مورد علاقه خویش، از آنجا که می‌خواهند تا حد امکان به الگوی مورد نظرشان نزدیک و نزدیک‌تر شوند، در فعالیت‌های اوقات فراغت خود نیز دست برده، می‌کوشند تا به این فعالیت‌ها سمت و سویی منطبق با رفتارهای الگوی مورد نظر خویش را بدهند.



فردین ۱۱ ساله، در مصاحبه‌اش از تشکیل گروه تیتان‌ها و بازی با سبک و سیاق تیتان‌ها، صدف ۱۲ ساله، از یادگیری آرایشگری از باربی و انجام همان رفتار با دوستانش و رضای ۱۲ ساله از تکرار نمایش گونه پویانمایی هتل ترانسیلوانیا و یادگیری شعبده بازی از دراکولای مورد علاقه‌اش و دیدن کلیپ‌های مرتبط با پویانمایی اخیر، یاد کرده‌اند:

«دوست‌های تو هم تیتان‌ها رو نگاه می‌کنن؟»

آره، خیلی دوس دارن، ما هر کاری انجام بدیم با هم انجام می‌دیم، یه گروه سه‌تایی مثل تیتان‌ها تشکیل دادیم.

– با هم مثل تیتان‌ها بازی می‌کنید؟

آره خیلی، بعضی وقتا میان خونه ما با هم بازی می‌کنیم.»

«بازی آرایشگری چه جوریه؟»

قرعه‌کشی می‌کنیم، هر کی اسمش دراومد، آرایشگر می‌شه، اون یکی رو آرایش می‌کنه.

– با لوازم آرایش کی این کار رو می‌کنید؟

اگه خونه ما باشه، با لوازم آرایش مامان من، اگر خونه اونا باشه، با لوازم آرایش زن عموم.

– اجازه می‌دن از لوازشمون استفاده کنید؟

اولش می‌گن نه، اما یه کم که اصرار می‌کنیم، قبول می‌کنن.

– مگه آرایش کردن بلدید؟

آره، این همه باربی رو آرایش می‌کنیم، یاد گرفتیم دیگه، تازه هر روز آرایش کردن مامانامونم

می‌بینیم، از اون جا هم یاد می‌گیره آدم.

– خوب بعد این که آرایش کردید، چه کار می‌کنید؟

هیچی دیگه می‌ریم نشون مامانامون می‌دیم، اگه خوب شده باشه، ازمون عکس می‌گیرن، اگر هم نه که کلی می‌خندن، می‌گن زود برید پاکش کنید.

- شاهزاده و گدا بازیش چه جوریه؟

یکی پرنسس می‌شه، اون یکی خدمتکارش.

- چه جور پرنسس بازی رو انتخاب می‌کنید؟

با قرعه‌کشی، اما واقعاً به من بیش‌تر میاد پرنسس باشم تا رها.

- چرا؟

من مثل باری موهام طلائی، چشمام آبی، لاغرم هستم، اما رها هم موهاش، هم چشماش،

سیاهه، تازه لاغرم نیست، آخه کدوم پرنسسی سیاهه».

«- مامانت نظرت در مورد لولوخان چیه؟

(با خنده) بدش میاد.

- برای چی بدش میاد؟

(با خنده) چون که بعضی موقع‌ها میام می‌ترسونمش.

- چه قدر ادای قیافه و حرکات لولوخان رو درمیاری؟

ادای قیافه‌اش رو که خیلی در میارم.

- مثلاً چه کار می‌کنی؟

مثلاً دندونام رو می‌زنم بیرون و چشمام رو بزرگ می‌کنم. یه بار به دندونام چسب زدم، بزرگیش

شبيه دندونای لولوخان شد.

- دیگه چه کارهایی کردی که شبیه لولوخان بشی؟

مثلاً مثل لولوخان این جور قدم برمی‌دارم.

- دیگه از چه کارهایی از لولوخان رو تقلید می‌کنی؟

مثلاً هر موقع که خیلی خوشحالم، مثل لولوخان می‌رقصم. لولوخان وقتی که عاشق شده بود، هی

می‌رقصید. منم مثلاً وقتی خوشحال می‌شم، آواز می‌خونم و می‌قصم.

- خوب دیگه چی؟

مثلاً دور خودم یه دفعه می‌چرخم و قدم‌هام رو مثل لولوخان برمی‌دارم... .

- دیدن این دراکولا به ورزش یا هنر خاصی تو رو علاقه مند نکرده؟

به شعبده بازی. می‌رم کلیپاش رو می‌بینم و اجرا می‌کنم. مثلاً الان با پاسور کلی حرکت بلدم.

- بازی‌هایی هم می‌کنید که ربطی به لولوخان داشته باشه؟

آره.

- چه بازی‌هایی؟

من و یاشار وقتی که از مدرسه میایم، زود می‌ریم لباسامون رو می‌پوشیم و شروع می‌کنیم به بازی کردن.

- چه طوری بازی می‌کنید؟

مثلاً من لولوخان می‌شم. اون میویس می‌شه. بعد عوض می‌شم، خفاش می‌شم.

- حالا روزی چه قدر کارتون هتل ترانسیلوانیا رو می‌بینی؟

شاید یک ساعت.

- تو الان بیش‌تر می‌بینی یا قبلاً؟

قبلاً بیش‌تر می‌دیدم. الانم بیش‌تر کلیپایی که مربوط بهش هست رو می‌بینم.

- هر روز کامل می‌بینیش؟

نه کامل نمی‌بینمش. کلیپای بامزه‌اش رو توی اینستاگرام و یوتوب می‌بینم.

- چه جور کلیپ‌هایی ازش هست؟

مثلاً بعضی‌ها رو با یه آهنگ ایرانی میکس کردند، خیلی خنده داره».

تشویق تولید هواداران

فضای مجازی امکان پذیرش تولد محتوای کاربران را فراهم ساخته است و همه کاربران از این امکان برخوردارند که در صورت تمایل تولید محتوای خویش را برای بازدید عموم در فضای وب قرار دهند.

سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها که غالباً به عنوان الگوی کودکان، نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی انتخاب می‌شوند، بعضاً ممکن است طرفداران خویش را به انجام چالش‌هایی که مطرح می‌کنند، دعوت کنند. تینای ۱۱ ساله، در مصاحبه‌ای که دارد، توضیح می‌دهد که وی نه تنها برای تولد الگوی مورد علاقه‌اش کلیپ تبریک تهیه کرده است، بلکه از چالش پیشنهادی وی در رقص استقبال کرده، فیلم آن را نیز در فضای مجازی نهاده است:

«- از لایکی چه استفاده‌هایی می‌شه کرد؟

می‌تونم با دوستانم چت کنم اون‌جا و این‌که فیلمای خنده‌دار رو ببینم، بعد فیلما باید کم‌تر از یک

دقیقه باشه، ولی خب فیلمای خنده‌داری می‌ذارن.

- خودت هم فیلم می‌گذاری؟

آره دوتا چالش گذاشتم، یه دونه‌ام تولد یکی از خواننده‌هایی که دوست داشتم، براش کلیپ تبریک

درست کردم.

- چه چالش‌هایی گذاشتی؟

مثلاً چالش رقص دیگه، چالشایی که خارجیا می‌رن، مثلاً تو برف می‌رقصن یا توی خیابونا...».



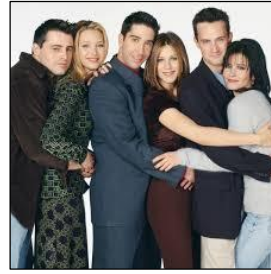
تشویق تعمیق روابط دو جنس

با ملاحظه الگوهای عروسکی- کارتونی غرب، مشخص می‌شود که در کنار هر الگوی طرح شده‌ای- به جز محدود الگوهای پردازش شده توسط فمینیست‌ها دارای دوست جنس مخالف است- ، جنس مخالف وی قرارداد شده است (نظیر دوست پسر باری، برتز، آنا و دوست دختر بت‌من، اسپایدرمن و نظایر آن‌ها). به همین ترتیب در فیلم‌ها و سریال‌هایی که دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری به تهیه آن‌ها اقدام ورزیده است، مسأله دوستی و روابط نزدیک دو جنس مورد تأکید خاص قرار دارد. به عنوان مثال، در سریال فرندز که در ۳۲۶ قسمت تهیه شده است، سه دختر و سه پسر در خانه مشترکی اسکان دارند که به سادگی روابط عاشقانه خود با دوستان هم‌خانه‌شان را تغییر می‌دهند^۱.



۱- مشابه همین مسأله را در گروه ایرانی وانتونز که در ترکیه مستقر هستند، می‌توان دید. این گروه متشکل از ۴ پسر هست که به جز یک نفر آنان که ازدواج کرده است، سه پسر دیگر با دوست دخترهایشان در محلی مشترک، زندگی می‌کنند.





اشکان ۷ ساله نیز در مصاحبه خویش با دریافت پیام قسمتی از کارتون کاپیتان امریکایی (که نظیر غالب الگوهای غربی در کنار دوست جنس مخالف خودش ترسیم شده است)، بیان می‌دارد، دو جنس می‌توانند در کنار هم مرادده نزدیک با هم داشته باشند و در عمل دوستی دو جنس می‌تواند جایگزینی مناسب برای ازدواج باشد:

«اون زن‌هایی که کاپیتان امریکایی با اون‌ها حرف می‌زنه، کی هستن؟

دوست دخترهاش... .

- از کجا می‌دونی دوست دخترشه؟

همه می‌دونن.

- نه. منظورم اینه که از کجا می‌شه فهمید دو نفر، دوست پسر، دوست دخترن؟

آهان... راحت می‌شه فهمید... همه‌اش با هم ان... با هم حرف می‌زنن... مثل زن و شوهرها... .

- پس چرا زن و شوهر نیستن؟

چون عروسی نکردن.

- به نظر تو دوست دختر داشتن بده؟

نه، کاپیتان امریکایی داره.



- تو دوست داری وقتی بزرگ شدی مثل مامان و بابات ازدواج کنی و خودت بابا بشی یا عین

کاپیتان امریکایی دوست دختر داشته باشی.

جفتش.

- چه جووری یعنی؟

من هم قهرمان می‌شم، هم بابا.

- کدوم رو بیش‌تر دوست داری؟

قهرمان شدن رو».

بروز گسست فرهنگی

الگوها را باید به مثابه پلی برای انتقال ارزش‌ها دید، از این رو در شرایطی که طرح الگوهای داخلی با ضعف مفرط در سرمایه‌گذاری و مطالعات علمی توأم هستند، در برابر، طرح الگوهای خارجی با سرمایه‌گذاری‌های قابل توجه و مطالعات تجربی و میدانی لازم همراه هستند. از این رو در شرایط اخیر انتظار این که علاقه به الگوهای غربی به گسست فرهنگی کودکان، نوجوانان، جوانان و اصولاً کاربران ایرانی بینجامد، انتظار دور از ذهن نیست.

بررسی مصاحبه‌های مندرج در فصل پیش کتاب، حکایت از آن دارد که حداقل برخی از کودکان و نوجوانان مصاحبه شده در عمل گسست فرهنگی را در خود نشان می‌دهند.

هستی ۸ ساله، در بیانات خود خاطرنشان می‌سازد که او نیز نظیر بسیاری از کودکان و نوجوانان جامعه، موضوع و تم تولد خویش را الگوی مورد علاقه‌اش قرار داده است.

«... من از سوفیا هم خوشم میاد.

- از چه چیز سوفیا خوشت میاد؟

لباس‌هاش، تم تولدمون هم سوفیا هس.

- لباس‌هاش چه جوریه؟

لباسش پف پفیه، پایینش نگین داره، تاج داره، نگین داره.

- موضوع و تم تولد سوفیا رو کی براتون خریده، خودتون گفتین بخرن؟

مامانم و عمه و اینا خریدن... ما تممون رو گفتیم و اونا خریدن».

امیرحسین ۱۰ ساله هم که از تتلو به عنوان الگوی خویش یاد می‌کند، با اشاره به تفاوت فرهنگی پدید آمده که وی از آن برخوردار است، پدر و مادر را در تعارض با پنداشته‌های خود می‌یابد. رضای ۱۲ ساله هم در اظهاراتی مشابه طرز فکر بزرگ‌ترها را قدیمی دانسته، طرز فکر (و یا فرهنگ) جدید را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«- حرف‌های تتلو رو که یاد گرفتی، استفاده می‌کنی؟

همه جا که نه، (با خنده) پیش مامان و بابا بگم که دعوام می‌کنن، بعد مامانم اینا فک می‌کنن،

خیلی چیز بدیهه، ولی الان همه می‌گن دیگه، پیش دوستانم بعضیاشون رو می‌گم، اونا هم می‌گن.

- خوب فکر نمی‌کنی چون حرف‌هاشون اشتباهه، مامان و بابا هم روی اون حرف‌ها حساسن؟

آره بدن، ولی نه اونقد که اونا فک می‌کنن، عادی شده، باور کن.

- پس چرا استفاده می‌کنی؟

خب، دوستامم استفاده می‌کنن».



- «گفتی میویس با آدم‌ها ارتباط داشت، چه طوری این مسأله ممکنه؟ با جاناتان که یه آدم بود ازدواج کرد. بعد بچه‌دار هم شد که نصف آدم بود، نصف دراکولا. - بعد بابای میویس اجازه داد که با یه آدم ازدواج کنه؟ آره گذاشت، ولی به بابا بزرگش نگفتند. - چرا؟ چون که طرز فکرش قدیمی بود. - یعنی چه طوری بود؟ یعنی یه جوروی بود که فقط می‌خواس همون چیزایی رو بگه که همیشه می‌گفته و نمی‌خواست جدید بشه. - یعنی چی جدید بشه؟ یعنی این که میویس جدید بود. کارای جدید می‌کرد. - منظورت چیه جدید بشه؟ منظورم اینه که بخواد یه جور جدیدی رفتار کنه دیگه».

ایجاد بستری جهت جهانی شدن

گسترش ارتباطات و تحقق فضای مجازی در عمل جهان حاضر را به دهکده کوچکی تبدیل کرده است و برخلاف گذشته که رسیدن خبری از این سوی جهان به آن سوی جهان، ممکن بود ماه‌ها طول بکشد تا کاروانی خبر را به آن سوی جهان انتقال دهد، در حال حاضر می‌توان بلافاصله از رخدادهایی که در جهان رخ می‌دهند، آگاه شد. اگر از ویژگی اخیر به عنوان یک تحول در جهانی شدن بینش‌های محلی سابق یاد شود، طرح دغدغه‌های یک سرزمین برای مردمی که در سرزمینی دیگر و متفاوت زندگی می‌کنند، در عمل نمودی از همان جهانی شدن به شمار می‌آید. با ملاحظه مصاحبه‌های انجام شده مشخص می‌گردد که بسیاری از کودکان و نوجوانان مصاحبه شده، با رصد و پیگیری تحول‌های مورد نظرشان در سرزمینی دیگر، در عمل جهانی شدن را برای

خویش رقم زده، دید محلی خویش را به تدریج به دیدی جهانی، گسترش می‌دهند و توجه آنان تنها معطوف به وقایع داخلی کشور خودشان نیست.

اظهارات ریحانه ۱۰ ساله در مصاحبه‌اش، مصداقی از همین معنا را به نمایش می‌گذارد:

«تولد پسرخاله‌ام و چهارمین سالگرد بلک‌پینک توی یک روزه، اگه گفتم کدوم واسه من جذاب‌تر

بود؟

- سالگرد بلک‌پینک؟

آره، من به آرزوی بزرگ دارم که دعا، دعا می‌کنم بر آورده شه.

- چیه آرزوت؟

این که یکی توی لایو لیسا باشم، یکی تهی یونگ».

۴-۳- اثرهای آموزشی الگوها

کودکان، نوجوانان و جوانان در جریان مصرف محصولات فرهنگی در پوشش کارتون، پویانمایی، بازی‌های دیجیتالی، فیلم‌ها و سریال‌ها، به الگوهایی از اقصاء نقاط جهان علاقه‌مند و وابسته می‌شوند که برای پیگیری کارها و رصد زندگی آنان نیازمند فضای مجازی هستند. برخورد دانش‌آموزان با فضای مجازی متضمن برخی از پیامدهای آموزشی مثبت و منفی برای کاربران آن‌ها است.

آموزش فعال، یادگیری‌های غیررسمی، شکل‌گیری مدارس پنهان در بطن مدارس رسمی و بی‌علاقگی به درس، برخی از اهم مواردی هستند که در اظهارات دختران و پسران مصاحبه شده در پژوهش حاضر، مشاهده می‌شوند.

آموزش فعال، آموزش خودخواسته شاگردان بوده، آنان برای یادگیری، شخصاً در محیط عمل به فعالیت می‌افتند. ویژگی گوگل کردن، ویژگی مهمی است که در نسل‌های بزرگسال تقریباً وجود ندارد، به این معنا که دانش‌آموزان حاضر در مدارس، در برخورد با هر مسأله‌ای، بلافاصله با جست و جوی رایانه‌ای موضوع مورد نظر که توسط تبلت، گوشی همراه و یا رایانه صورت می‌پذیرد، به انبوهی از اطلاعات لازم در مورد مسأله مورد نظرشان دست می‌یابند.

یادگیری‌های غیررسمی مفهوم جدیدی است که چند دهه پیش مطرح شده است و به معنای آموزشی است که در کلاس‌های درس مدارس رخ نداده، یادگیری‌های آن در بستر جامعه رخ می‌دهد. البته یادگیری‌های غیررسمی بسته به بسترسازی اولیا، اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی کودکان، نوجوانان و جوانان، ممکن است مثبت یا منفی باشد.

شکل‌گیری مدارس پنهان در بطن مدارس رسمی به معنای آن است که گاهی دانش‌آموزان با حضور در مدرسه به جای پیشبرد اهداف آموزشی مدرسه، به یادگیری‌ها و رد و بدل کردن اطلاعاتی با هم می‌پردازند که ممکن است، نه تنها در راستای اهداف آموزشی نباشند، بلکه در جهت مخالف آن عمل کنند.

بی‌توجهی و بی‌علاقگی به درس نیز مقوله مهمی است که باید بدان توجه ویژه داشت، زیرا دانش‌آموزان زیادی در برخورد با الگوهایی که بدون درس خواندن به انبوهی از لایک‌ها و فالوورها رسیده‌اند، خود به خود به این نتیجه می‌رسند که برای موفقیت در جهان آینده، درس خواندن از ضرورت چندانی برخوردار نیست.

در ادامه، موارد پیش‌گفته با استناد به بیانات جمعیت دانش‌آموزی مصاحبه شده، مورد بررسی اجمالی قرار خواهد گرفت.

آموزش فعال

برخی از کاربران برای ابزار علاقه به الگوی مورد نظرشان ممکن است صفحه هواداری (فن پیج) زده و یا به مناسبت‌های مختلف برای الگوی مورد علاقه‌شان کلیپ (فن کلیپ) تهیه کنند. غالب این افراد برای تهیه محتوای مورد نظرشان با یادگیری استفاده از نرم افزارهای مختلف، شخصاً ادیت کلیپ‌های تهیه شده را خودشان انجام می‌دهند که ثمرات آموزشی این کار، بسیار مهم است، به این معنا که آموزش فعال، آموزش ایده‌آل نظریه‌پردازانی همچون پیاژه است و وی اعتقاد دارد، تنها چیزهایی را که شاگردان فرامی‌گیرند، مواردی است که خودشان به کشف آن‌ها نایل آمده باشند، نه آن که مثلاً معلم، ترکیب اسید و باز را در آزمایشگاه بدان‌ها نشان داده باشد.



تعمیم یادگیری فعالی که در اثر سروکار داشتن با فضای مجازی برای کودکان و نوجوانان پدید می‌آید، بهترین نتایج آموزشی را برای دانش‌آموزان در بر خواهد داشت و در عمل، نظام آموزش و پرورش را می‌تواند از فضای آموزش گروهی به سمت آموزش فردی سوق داده و معلمان را از حالت یک منبع اطلاعاتی به صورت یک راهنمای تحقیقی درآورد.

اظهارنظرهای تینای ۱۱ ساله و باران ۱۲ ساله، مصادیقی در جهت آموزش فعالی که از آن یاد شد را ارایه می‌کند:

«→ شده مطالبی در مورد بی‌تی‌اس به اشتراک بگذاری؟»

تولدشون تو اینستاگرام استوری می‌ذارم، تو لایکی هم برای تولدشون یه دونه پست گذاشتم.

- مثلاً چه پستی گذاشتی؟

عکساشون رو با یه برنامه‌ای میکس کردم، آهنگشونم روش گذاشتم، بعد گذاشتم تو لایکی.

- از چه برنامه برای درست کردنش استفاده کردی؟

اسمش رو نمی‌دونم.

- می‌تونی توی آی‌پدت نشونم بدی؟

اینه.

- آهان برنامه فتوگرید هست، از این برنامه چه استفاده‌هایی می‌کنی؟

عکسا یا فیلمایی که می‌خوام رو می‌ذارم کنار هم، اگه آهنگم بخوام روش می‌ذارم، گاهی وقتا هم

دورش رو رنگی می‌کنم، بعضی موقع‌ها برای خودم درست می‌کنم و بعضی موقع‌ها هم می‌ذارم توی

لایکی و اینا.

- خودت تنهایی یاد گرفتی با این برنامه کار کنی؟

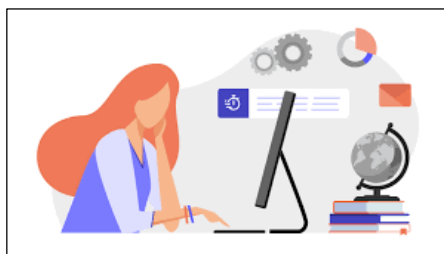
آره، راحت‌تر باهاشون کار کردن، سخت نیستن».

«... هر چی هم ندونم می‌رم سرچ می‌کنم.

- تا حالا شده چیزی ندونی بری سرچ کنی؟

آره یه بار معنی یه فوش (فحش) رو بلد نبودم، رفتم نگاه کردم».

یادگیری‌های غیررسمی



یادگیری‌های غیررسمی یادگیری‌هایی هستند که در بستر جامعه رخ می‌دهند و در این میان

کودکان، نوجوانان و جوانان از کارتون، پویانمایی، بازی دیجیتال، فیلم، سریال، روزنامه، کتاب، آهنگ

و خلاصه هر آنچه در جامعه یافت می‌شود، می‌توانند بیاموزند و برای خودشان یادگیری‌هایی داشته

باشند. البته لازم به ذکر است که یادگیری‌های غیررسمی بسته به بسترسازی‌های فرهنگی برای

نوجوانان و جوانان جامعه می‌تواند به صورت یادگیری موارد انسانی و مثبت و یا به صورت یادگیری

موارد منفی و نامناسب همچون مدگرایی، تفاخرطلبی، هنجارشکنی، سوءاستفاده، تعدی و نظایر آن

باشد.

آرمیتای ۷ ساله و مهتاب ۲۰ ساله (که به روایت دوران دبستان خویش پرداخته است)، در مصاحبه‌های خود مصادیقی از یادگیری غیررسمی را که در ارتباط با الگوهای مورد علاقه‌شان در جریان آن‌ها قرار گرفته‌اند، گزارش می‌کنند:

«آرمیتا بزرگ شدی دوست داری چه کاره بشی؟»

دامپزشک.

– چه خوب! چرا؟

به خاطر این که حیوونا خیلی بامزه ان، بعد این که عمه من یه دونه گربه داره که من هر بار می‌رم خونه‌شون با وسایل دکتری واقعی معاینه‌اش می‌کنم، به پاش چسبه زخم می‌زنم تا حالش خوب بشه.

– شما توی کارتون‌هایی که نگاه می‌کنی کسی هست که دامپزشک باشه؟

آره، باربی معروف‌ترین دامپزشک شهرشون هستش».

صدف ۱۲ ساله، در مصاحبه خود مصداقی از یادگیری‌های غیررسمی منفی را به معرض دید می‌گذارد. وی در بیانات خود خاطر نشان می‌سازد، در جریان بازی با باربی، نه تنها مقوله آرایش برایش عمده شده است، بلکه به شکل غیرمستقیم نشان می‌دهد که نسبت به حضور باربی خود با مایو در کنار ساحل دریا، حساسیتی از خود نشان نمی‌دهد.

«گفتی بعضی اوقات با رها بازی می‌کنی، چی بازی می‌کنید؟»

مثلاً با تبلتمون بازی می‌کنیم، باربی رو آرایش می‌کنیم، لباس می‌پوشونیمشون، بعد می‌ذاریم تو رأی‌گیری هر کدومون رأی بیش‌تری گرفت، باید برای اون یکی یه چیزی بخره، مثلاً کیف، لاک.

– چه جوری برای رأی‌گیری می‌گذاری؟

وقتی آنالین بازی کنیم، کار آماده کرن باربی که تمومش شد، یه گزینه میاد که می‌خوای باربیت رو بقیه هم ببینن، بعد اگه اوکی رو بزنی، بقیه هم می‌تونن ببینن و رأی بدن.

– بقیه یعنی چه کسانی؟

نمی‌دونم، بقیه کسانی که این بازی رو دارن دیگه.

– چه کار می‌کنی که بیش‌تر رأی بیاری؟

آرایش عجیب غریب بیش‌ترین رأی رو میاره، مثلاً رژ آبی، موهای صورتی.

– تو هم برای این که رأی بیش‌تر بیاری، این کارها رو می‌کنی؟

آره، دیگه فهمیدم چه جوری رأی جمع کنم، رها هم می‌دونه.

– شما هم رأی می‌دید؟

آره، بعضی وقتا.

– شما هم به این آرایش‌های عجیب و غریب رأی می‌دید؟

من که عاشق موی صورتیم، هر کی موهاش صورتی باشه، من بهش رأی می‌دم، اما رها به موهای رنگی رأی نمی‌ده.

- چرا؟

می‌گه شبیه جادوگرا می‌شن.

- بعد از این که این بازی رو انجام دادی، از موی صورتی خوشت اومد؟

آره، بعد از این که اون جا دیدم چه قدر خوشگله، دیگه عاشقش شدم.

- بازی‌های دیگه‌ای که باربی رو توش آرایش می‌کنی، چه جوریه؟

اولش ۴ تا باربی میان با رنگ پوستای مختلف، بعد تو یکیشون رو انتخاب می‌کنی، آرایشش می‌کنی، خود بازی یه عالمه مدل آرایش برای هر قسمت از صورت داره، مثلاً یه عالمه مدل داره برای خط چشم یا مژه.

- تو کدوم رنگ پوست رو انتخاب می‌کنی؟

من همیشه اون متوسطه رو انتخاب می‌کنم که نه مثل شیربرنج سفیده، نه مثل اون سیاهه که رنگ ذغاله.

- خوب بعد از این که آرایشش کردی، چه کار می‌کنی؟

لباس براش انتخاب می‌کنم، بعدشم یه مکان برای این که ببرمش اون جا.

- چه لباسی براش انتخاب می‌کنی؟

مدل لباس زیاد نداره، یه چندتا تاپ و شلوارک داره، ۳ تا مدل پیرهن داره و یه ۱۰، ۱۲ تا مدل مایو، چون اون مدل مایوش بیش‌تره، من اونو بیش‌تر از لباسای دیگه انتخاب می‌کنم، یه سری از لباساشم هست که پولیه مثلاً اون مدلای قشنگ تاپش پولیه.

- تو برای خرید اون لباس‌ها پول می‌دی؟

آره، برای یه سریاشون که خیلی قشنگن، از مامانم پول می‌گیرم، می‌خرمشون، وقتایی هم که می‌برمش ساحل، براش آبمیوه و کلاه و عینک آفتابی می‌خرم اون جا، اما آبمیوه‌اش رو کامل نمی‌خوره هیچ وقت، همیشه نصفه که شد می‌اندازتش سطل زباله.

- بعد از این که لباسش رو انتخاب کردی، کجا می‌بری؟

چون لباس باربی بیش‌تر وقتا مایو هست، می‌برمش دم ساحل، اما وقتایی که پول می‌دم لباس براش می‌خرم، مهمونی می‌برمش.»

مدارس پنهان

اگر اولیا، اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی جوانان در جامعه دست به تربیت مناسب و سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی لازم برای کودکان، نوجوانان و جوانان زنند، آنان در فضای جهانی شده متوجه تولیدهای دیگری می‌شوند که در لفافه‌های جذابی بدان‌ها ارایه می‌شود و از آنجا که کودکان،

نوجوانان و جوانان در گروه‌های همسالان خویش متشکل هستند، به سادگی یافته‌های خود را به دوستانشان انتقال داده و متقابلاً یافته‌ها و داده‌های آنان را دریافت می‌دارند. بهترین محل برای تبادل اطلاعات و آموخته‌ها و یادگیری‌ها، در درجه اول اهمیت، محیط مدارس و در درجات بعدی اهمیت، محله مسکونی و مجتمع‌های آپارتمانی و پارک‌های محلات مسکونی هستند.

کودکان و نوجوانان با بردن انواع لوح‌های فشرده، فلش یا گوشی و تبلت به مدرسه، دست به مبادله انبوهی از تصاویر، کلیپ‌ها، فیلم‌های سانسور شده و نشده و مانند آن‌ها با هم می‌زنند که بالطبع آموزش‌های این مدارس پنهان که در بطن مدارس رسمی شکل می‌گیرند، در راستای آموزش‌های مدارس نبوده، ممکن است حتی در تقابل مستقیم با آن‌ها باشند.

رضای ۱۲ ساله، در مصاحبه خویش یادآور شده است که نه تنها وی و دوستانش در مورد آخرین نسخه‌های تولید شده هتل ترانسیلوانیا صحبت می‌کنند، بلکه آوازهای این پویانمایی را با هم خوانده و یا قیافه‌های خودشان را به صورت دراکولاهای پویانمایی هتل ترانسیلوانیا در می‌آورند و به این ترتیب به تدریج خرافات مندرج در پویانمایی را در ذهن خویش نهادینه می‌کنند:

«توی مدرسه چه قدر با دوست‌های خودت در مورد لولوخان صحبت می‌کردید؟»

ما مثل لولوخان و بقیه حرف می‌زدیم. مثل اونا آواز می‌خوندیم. مثلاً قیافه‌مون رو شبیه دراکولاهای می‌کردیم.

- یعنی چه طور می‌کردید؟

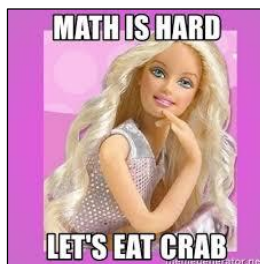
مثلاً قیافه‌مون رو وحشتناک می‌کردیم. دیگه دندومامون رو می‌زدیم بیرون مثل لولوخان و مسخره بازی در می‌آوردیم. بعضی موقع‌ها هم آواز می‌خوندیم. آهنگ میویس انسان ترسانه رو می‌خوندیم.

- کسی بهتون نمی‌گفت این کار رو نکنید؟

چند بار سرکلاس که قایمکی انجام می‌دادیم، معلمون به ما گیر داد.»

بی توجهی به بی‌سواد ماندن

یکی از مهم‌ترین تحولات آموزشی پدید آمده در دانش‌آموزان حال حاضر در جامعه، بی‌علاقگی به درس خواندن است. اگر چه سابقاً هم در مدارس دانش‌آموزانی پیدا می‌شدند که تمایل چندانی به درس خواندن نشان نمی‌دادند، اما رشد شگفت‌آور این مسأله در دانش‌آموزان فعلی، نیاز به بازنگری و تبیین مجدد دارد.



در عدم استقبال گستره قابل توجهی از کودکان، نوجوانان و جوانان به درس خواندن، دلایل متعددی به نظر می‌رسد.

بی‌کار ماندن جوانان دانشگاهی در جامعه، سطح درآمد پایین مشاغل بسیاری از افراد تحصیل کرده، سیطره ارزش‌های مادی بر جامعه و کم رنگ شدن هم‌زمان ارزش‌های معنوی (از جمله برخورداری از دانش و حکمت) در جامعه، الگوهای ویرانگر و برخی از دلایل دیگر، از علت‌های بی‌انگیزگی درس خواندن دانش‌آموزان در حال حاضر است.

بررسی میدانی حاضر حکایت از آن دارد که الگوهای بی‌سوادی که تنها با اتکا به تراشیدن بدنشان یا درگیر شدن با حواشی متعدد، به فالوور و به تبع آن پول فراوان (پول ناشی از تبلیغات در صفحات شخصیشان یا پول ناشی از راه‌اندازی سایت‌های شرط‌بندی و قمار بازی‌شان)، به دست آورده‌اند، از مهم‌ترین دلایل بی‌انگیزه بودن دانش‌آموزان به درس خواندن است. در رده‌های بعد اعتیاد و وابستگی یافتن دانش‌آموزان به فضای مجازی و اتلاف وقت گسترده آنان در جریان کاربری از فضای مجازی و بصری شدن فرهنگ آنان، از دلایل عمده بی‌انگیزگی دانش‌آموزان نسبت به درس خواندن است. آوای ۷ ساله که در ابتدای مصاحبه خودش داعیه دکترا شدن را (طبق خواست اولیایش) دارد، در میانه و انتهای مصاحبه منویات درونی خویش را مطرح می‌سازد که می‌خواهد نظیر الگوی مورد علاقه‌اش باب اسفنجی، در رستورانی کار کند و پول به دست بیاورد، بنابراین دیگر نیازی به سواد ندارد:

«اگه درس نخونی که نمی‌تونی خانوم دکترا و پولدار بشی؟»

می‌رم مثل باب اسفنجی کار می‌کنم، اون طوری پولدار می‌شم، خب حالا دکترا نشدم، اشکال نداره، ولی پول که دارم.

- خوب باب اسفنجی چی کار می‌کنه؟

مثلاً توی رستوران آقای خرچنگ کار می‌کنه.

- تو دوست داری توی رستوران کار کنی یا مطب داشته باشی؟

تو رستوران کار کنم که پولدار شم.

- ولی اگه کار کنی فقط پولداری. نمی‌تونی چیزی رو بخونی.

اشکال نداره، من فقط می‌خوام پولدار بشم.

- چرا پولدار شدن این قدر برات مهمه؟

چون با اون هر کاری بخوای می‌کنی... .

- یعنی هر کی پولداره، نباید درس بخونه؟

آره پولدار باشی خوبه.

- چرا خوبه؟

چون همه چی داری، نبایدم درس بخونی.

- آهان پس تو اگر پولدار بشی، درس نمی‌خونی؟
نه.

- خوب یه آدم پولدار باسواد بهتره یا بی‌سواد؟
فرقی نداره. سواد فقط آدم رو خسته می‌کنه. کتابامونم بی‌خوده».



مهرسای ۱۱ ساله و ملیکای ۱۲ ساله نیز در مصاحبه‌های خویش بیان می‌دارند، درصدد بلاگر شدن و تیک تاکر شدن هستند، بنابراین دیگر نیازی به درس خواندن ندارند و این در حالی است که شاید سواد این دانش‌آموزان دبستانی هنوز به اندازه درست خواندن و درست نوشتن نیز نرسیده باشد:

«- مهسا فکر نمی‌کنی درس خوندن باعث شده مامان و بابات به موقعیت خوب الان شون برسند

و برای همین هست که آدم‌ها درس می‌خونن؟

آره، ولی الان خیلی چیزا فرق کرده، الان تیک تاکرا یا بلاگرهای اینستاگرامی ماهی چندین میلیون حقوق دارن، تازه من نقاشیم هم خوبه و می‌تونم تو اونم پیشرفت کنم، اعتماد به نفسمم که خوبه، حتی می‌تونم مجری بشم.

- بلاگرها چه کسایی هستند؟

کسایی که تو یه زمینه‌ای تخصص دارن و میان چیزایی که بدن رو به فالوورهایشون یاد می‌دن، مثلاً یه بلاگر آرایشی هست که ایرانیه و تو آمریکا زندگی می‌کنه، اسمش صدف بیوتیه، این میاد از آرایش کردنش فیلم می‌گیره و یاد می‌ده و در ازش وقتی فالووراش رفت بالا، تبلیغ می‌گیره، الان خیلی خیلی پول داره و همه‌اش مسافرت‌ه یا مثلاً یه دختره هم هست خارجی، اون تیک تاکره، خلیم خوشگله، لباس السا رو هم پوشیده، چند بار عکس گذاشت یا ویدیوهای بامزه درست می‌کنن، اینا همه‌شون این طوری پول دار می‌شن.

- تو هم دوست داری در آینده بلاگر بشی؟

آره، به نظرم شغلیه که درس خوندن نمی‌خواد و کلی هم پول دار می‌شی».

«- ... پس اگر از بابات و پلیس فتا نمی‌ترسیدی، همه ویدیوهای رقصت رو عمومی و پابلیک

می‌گذاشتی، درست‌ه؟

خب آره حتماً می‌داشتیم، هم معروف می‌شدم، هم پول دار، دیگه هم لازم نبود انقد درس بخونم.
- یعنی اگه الان معروف و پول دار بودی، دیگه درس نمی‌خوندی و نمی‌خواستی دانشگاه بری؟
(با تعجب) نه دیگه، چرا برم!
- خوب برای این که با سواد بشی!
(می‌خندد)».

۵-۴-۳- اثرهای اخلاقی - عقیدتی الگوها

بررسی میدانی انجام شده در سطح دانش‌آموزان دختر و پسر دبستانی حکایت از آن دارد که کاربری از الگوهای آن سوی آب، در کنار اثرهای مختلفی که تا اینجا از آن‌ها یاد شد، واجد برخی از اثرهای عقیدتی و اخلاقی نیز هستند.

کاهش معنویت‌گرایی در اثر افزایش دنیاگرایی، یکی از اولین تبعات کاربری از الگوهای ساخته و پرداخته جهان سرمایه‌داری است، به این معنا که کارتونها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی، فیلم‌ها و سریال‌هایی که مورد استفاده کودکان و نوجوانان کاربر قرار می‌گیرند، به علت کثرت توجهی که به مسایل مادی و ملموس دارند، در عمل توجه کاربران را از معنویات که بیش‌تر واجد سنخی انتزاعی هم هستند، دورتر می‌سازند.

القائات عقیدتی موجود در برخی از محصولات فرهنگی آن سوی آب، مسأله قابل توجه دیگری است که نباید از آن چشم‌پوشید، برخی از این تولیدهای فرهنگی در عمل می‌کوشند تا خط‌مشی‌های عقیدتی متفاوت با آنچه که ادیان الهی از آن یاد کرده‌اند، به مخاطبان و کاربران خویش القا کنند. زیر سوال بردن منجی و دامن زدن به خرافات، از دیگر مصادیق بارز تلاش برخی از کارتونها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتال، فیلم‌ها و سریال‌های تهیه شده توسط دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری است.

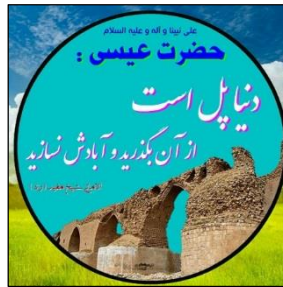
با القائاتی که از آن یاد شد و ارایه شاهد مثال‌های متعدد از سوی محصولات فرهنگی آن سوی آب در جهت تبیین سبک زندگی ایده‌آل به کاربران، کودکان و نوجوانانی که در فضایی شرقی و محیطی نسبتاً دینی و با ارزش‌های اخلاقی بار آمده و تربیت شده‌اند، در عمل خود را با شواهد متضادی مواجه می‌بینند که آنان را در خط‌مشی‌های اخلاقی خودشان دچار سردرگمی می‌سازد. مضاف بر سردرگمی ارزشی برخی از کاربران، کاربران دیگری با تغذیه مدام از القائات اخلاقی محصولات آن سوی آب، در عمل نسبت‌گرایی اخلاقی را که به وفور در این آثار وجود دارد، پذیرفته، به احتمال زیاد درآینده بر همان منوال عمل خواهند کرد.

بنابراین با وجود قلت داده‌ها، می‌توان از اثرهای قابل توجه اخلاقی و عقیدتی دستاوردهای نظام تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری یاد کرد.

در ادامه به اجمال عناوین پیش گفته مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

کاهش معنویت گرایی با افزایش دنیاگرایی

در آموزه‌های دینی و سخنان بسیاری از عرفا و اخلاقیون، مثال دنیا و آخرت به صورت پیوستاری طرح شده است که آدمی با حرکت به سمت یکی از دو مورد یاد شده، در عمل از دیگری دور می‌گردد، چرا که اساساً جهت‌گیری دنیا و آخرت به میزان زیادی با هم متفاوت و متضاد است.



بیان مولوی مبنی بر این که «آدمی از راه گوش فربه شود»، ناظر بر این معنا است که روح آدمی در اثر مجاورت و ملازمت با انسان‌های عالم، فربه شده، در اثر مجاورت با انسان‌های جاهل، ضعیف و نحیف خواهد شد. به تعبیر دیگر، وقتی مثلاً دنیای ۱۲ ساله، گزارش می‌دهد که هفته‌ای ۵-۴ فیلم خارجی نگاه می‌کند، باید انتظار داشت وی با تغذیه روانی که به این ترتیب دارد، انسانی با ارزش‌های مدنظر کمپانی‌های غربی بار بیاید.

ملاحظه مصاحبه آوای ۷ ساله، بیانگر آن است که وی با دلالت الگوهای خویش چنان در ظواهر صوری و مادی دنیا غرق شده است که خود به خود دیگر فرصتی برای تأمل در معنا و معنویت برای وی در آینده باقی نخواهد ماند:

«- دوست داری جای اون که توی بازی هست باشی و همیشه خودت رو آرایش کنی؟
آره خیلی.»

- چرا دوست داری جای اون باشی؟
آخه خیلی لباس داره.

- دوست داری لباس‌های اون رو داشته باشی؟

اهوم، می‌دونی هر کی هر جا می‌ره، باید برام لباس بیاره.

۱. همان‌گونه که پیش‌تر هم ذکر شده است، تحلیل‌های ارایه شده در این کتاب، مبتنی بر مصاحبه‌های انجام شده با کودکان و نوجوانان دبستانی است که متن مصاحبه‌ها نیز در کتاب درج گردیده‌اند.

- چرا باید برات لباس بخرن؟
- چون من لباس دوست دارم.
- خوب این همه لباس رو می‌خوای چه کار؟
- می‌خوام یه عالمه لباس خوشگل داشته باشم، هی لباسام رو عوض کنم.
- برای چی هی لباس‌هات رو عوض کنی؟
- خب لباسام مثل هم نباشه دیگه.
- اگه مثل هم باشه، چی می‌شه؟
- هیچی، ولی اگه مثل هم نباشه، خوشگل تره.
- یعنی آدمی که خودش خوشگله، اگه زیاد لباس نداشته باشه، دیگه خوشگل نیست؟
- اممم... هست ولی کم‌تر.
- حالا اگر تو پولدار شدی، با پولت چه کار می‌کنی؟
- لباس و کفش و روسری خوشگل می‌خرم.
- چرا می‌خوای کفش و لباس خوشگل بخری؟
- وقتی می‌پوشم همه بهم بگن به، به، چه دختری.
- دوست داری همه بهت بگن به، به، چه دختری؟
- اهوم.
- چرا دوست داری بهت این رو بگن؟
- چون می‌فهمم دوسم دارن.
- اگه بهت نگن، یعنی دوستت ندارن؟
- آره.
- چه کسانی باید بهت بگن به، به، چه دختری؟
- همه اونایی که من رو دوست دارن، باید بهم بگن.
- خوب به جز وقت‌هایی که لباس جدید می‌خری، چه وقت‌هایی می‌فهمی بقیه دوستت دارن؟
- وقتی خوشگلم دیگه.
- مثلاً وقتی یه کار خوب انجام بدی یا کمک شون کنی، نمی‌گن، به، به؟
- چرا می‌گن، ولی اگه خوشگل باشم، بیش‌تر می‌گن.
- آهان، حالا این لباس و کفش و روسری خوشگلی که خریدی رو کجاها می‌پوشی؟
- مهمونی، خرید، پارک.
- برای چی این جاها می‌پوشی؟
- چون همه ببینن که خوشگلم و تعریف کنن ازم.

- یعنی چی تعریف کنن؟

یعنی خیلی بهم بگن تو خوشگلی.

- آگه نگن چی؟

ناراحت می شم و می فهمم دوسم ندارن.

- یعنی فقط این طوری می فهمی که همه دوستت دارن؟

آره».

القائات اعتقادی

برخی از آثار تولید شده در آن سوی آب، حاوی القائات عقیدتی خاصی هستند که این القائات از سوی الگوهای مورد علاقه آنان بدانها انتقال می یابد. به عنوان نمونه، پویانمایی «شاهزاده مصر» در صدد ترسیم حضرت موسی، علیه السلام، به صورت فردی عادی، شرابخوار و زن باره است و پویانمایی «نه»، دین و دیانت را امر موهوم و فرسوده ای می داند که باید آن را کنار نهاد. مهتاب ۲۰ ساله، در قسمتی از مصاحبه خویش به روایت افکار و عواطف دوران کودکی و دبستان خود پرداخته است و گزارش می دهد، از آنجا که الگوی مورد علاقه اش به شیطان پرستی علاقه نشان می داد، وی نیز متوجه مقوله اخیر شده است و حتی مراسم شیطان پرست ها را در زندگی خودش پیاده می کرده است تا جایی که در ادامه، در مسلمان بودن خودش به شک می افتد. وی در بیان خاطرات کودکی خویش می گوید:

«به تدریج از علاقه ی دیوانه وار من به آوریل کم تر شد و با خواننده های جدیدی آشنا شدم که آن ها هم به نوبه ی خود در من بسیار تأثیرگذار بودند. این افراد شامل آدام لمبرت، لیدی گاگا و جنیفر لوپز بودند.

با آشنایی با آدام لمبرت برای اولین بار با مقوله ی هم جنس گرایی از نزدیک آشنا شدم. چون لمبرت هم جنس گرا بود. در گوگل فیلم کنسرت هایش را جست و جو می کردم و همراه آن ها، همخوانی می کردم. در آن برهه ایرانی و مسلمان بودن برای من یک دغدغه شد. مدام به این فکر می کردم که چرا باید در کشوری مسلمان و عقب مانده از دنیای غرب به دنیا آمده باشم تا نتوانم مانند دختران هم سن و سال خودم در آمریکا به کنسرت خواننده ی مورد علاقه ام بروم و خوش بگذرانم و مانند آن ها لباس بپوشم. دوست داشتم، وقتی در اماکن عمومی ظاهر می شوم، با لباس هایی که دوست داشتم، مثل دامن و شلوارک های جین کوتاه ظاهر شوم، نه با مانتو و شال و همین موضوع درگیری هایی بین من و خانواده ام و حتی معلم و مسوولان مدرسه ایجاد کرد. به یاد دارم که سر کلاس درس هایی مثل پرورشی و دین و زندگی با معلم هایم بحث می کردم که اسلام دین کاملی نیست و ایران یک کشور به شدت عقب افتاده از لحاظ فرهنگی است که علایق جوانان را سرکوب می کند.

آشنایی ام با لیدی گاگا من را با مقوله‌ی فراماسونری آشنا کرد. با این که گاگا مسیحی بود، اما به خاطر آرایش و پوشش‌های به شدت عجیبش (مثل لباسی از جنس گوشت گاو) شایعه شده بود که وی شیطان پرست است.

من برای مدتی طولانی تنها چیزی که در اینترنت دنبالش بودم، شیطان پرستی و آداب و رسومشان بود. تا جایی که به شیطان پرستی علاقه‌مند شدم. کتاب‌هایی راجع به آن خریدم. دوست داشتم مانند آن‌ها لباس بپوشم و آرایش‌ها و تتوهایشان برایم جالب بود. حتی یک بار یکی از رسوم شیطان پرستان را به تنهایی اجرا کردم. رسم مزبور به این صورت بود که باید دور آتش، نوعی رقص خاص را اجرا می‌کردم، بنابراین در حیاط پشتی خانه‌مان آتش درست کردم و سعی کردم از حرکات آن‌ها تقلید کنم و آهنگ‌های بی‌مفهومی که می‌خواندند را بخوانم. به یاد دارم که با انجام این کار به شدت مضطرب شدم و احساس گناه در من برانگیخته شد. نمی‌توانستم راجع به آن موضوع با خانواده‌ام صحبت کنم، زیرا می‌ترسیدم آنان فکر کنند که من شیطان پرست شده‌ام و مرا تنبیه یا زندانی کنند. من بعد از این حادثه، کمی از مقوله‌ی شیطان پرستی فاصله گرفتم، ولی می‌دانستم که مسلمان هم نیستم و دچار نوعی سردرگمی عقیدتی شده بودم. لیدی گاگا متفاوت بود، سبک موزیک متفاوت، پوشش متفاوت، زندگی متفاوت و به همین علت من شیفته‌اش بودم. من حتی یک عکس ترسناک از او به دیوار روبروی تخت خوابم چسبانده بودم و شب‌ها با این که با نگاه کردن به آن عکس می‌ترسیدم، اما هم چنان به آن خیره می‌ماندم و سعی می‌کردم با خودم تکرار کنم که او قهرمان زندگی من است و ترسناک نیست. با خودم تکرار می‌کردم که او از دام اعتیاد خودش را نجات داده، در کودکی به او تجاوز شده و هم چنان قوی است، خانواده‌اش او را طرد کردند، ولی هم چنان روی پای خودش ایستاد و سرانجام معروف و محبوب شده است. در آن سن لیدی گاگا قهرمان من بود.

جنیفر لویز هم من را با رقص هیپ هاپ آشنا کرد. هر روز بعد از مدرسه به حیاط می‌رفتم و رقصش را تمرین می‌کردم که در این مورد با تشویق خانواده روبرو شدم. زمان‌هایی که شبکه‌ی پی‌ام‌سی موزیک ویدیوهای لویز را پخش می‌کرد، من روبروی تلویزیون می‌ایستادم و همراهش رقص را تکرار می‌کردم. طوری که بعد مدتی به آن رقص مسلط شدم و حتی در زنگ‌های ورزش مدرسه، برای دوستانم می‌رقصیدم و آن‌ها حسابی مرا تشویق می‌کردند و وجود من سراسر ذوق می‌شد که معلمم در این رقص جنیفر لویز بزرگ است!»



زیر سوال بردن منجی

یکی از دیگر موضوع‌های اعتقادی که در برخی از کارتونها، پویانمایی‌ها، فیلم‌ها و سریال‌های تهیه شده توسط دنیای سرمایه‌داری مطرح می‌شود، زیر سوال بردن و نفی منجی است. در آموزه‌های دینی ادیان الهی، بالاتفاق مسأله منجی مورد تأیید قرار گرفته است، اما بسیاری از پویانمایی‌ها و فیلم‌های تهیه شده در آن سوی آب، به صراحت دست به نفی و انکار این معنا می‌زنند. به عنوان مثال، در پویانمایی «ظهور نگهبانان»، منجی نفی شده، در بسیاری از فیلم‌های تهیه شده آخرالزمانی هم اندیشه منجی نفی و انکار می‌گردد.

اشکان ۷ ساله که کاربر برخی از کارتونها و پویانمایی‌های غربی است، در برخورد با الگوهای ساخته و پرداخته دستگاه‌های تبلیغاتی امریکا، که بعضاً با قدرت‌های فرابشری ترسیم شده‌اند، به این نتیجه رسیده است که اگر انسان‌ها به یک منجی نیاز داشته باشند، الگوهای فرابشری امریکایی متکفل این امر خواهند شد. وی در مصاحبه خود چنین بیان می‌دارد:

«- دیگه فلش چه کارهایی می‌کنه؟

اون یه بار خودش رو فدا می‌کنه تا دنیا رو نجات بده.

- می‌میره؟

آره... ولی بعداً برمی‌گرده.

- یعنی دوباره زنده می‌شه؟

آره.

- چه جوری این کار رو می‌کنه؟

خب... اینا قهرمانن... نمی‌میرن راستی که.

- تو هم خوست میاد مثل قهرمان‌ها نمیری؟

بله.

- وقتی نمیری چی می‌شه؟

هی تا آخر دنیا آدم‌ها رو نجات می‌دیم.

- اشکان یعنی قهرمان‌ها وجود دارن تا دنیا رو نجات بدن؟

بله.

- پس خدا چی، اون آدم‌ها رو نجات نمی‌ده؟

اون تو آسمون‌هاست آخه.

- یعنی چون تو آسمون‌هاست، نمی‌تونه مردم زمین رو نجات بده؟

نه. خدا تو آسمون‌هاست، نمی‌تونه مردم رو نجات بده، اما قهرمان‌ها مردم رو نجات می‌دن.

- پس خدا چی کار می‌کنه؟

بچه‌ها رو به دنیا میاره.

- بعد دیگه کمکشون نمی‌کنه، مثلاً تو دردسر بیفتن، نجاتشون نمی‌ده؟
نه.

- این کار قهرمان هاست که مردم رو نجات بدن؟
بله».



خرافات

برخی از تولیدهای کارتونی، پویانمایی، فیلم‌ها و سریال‌ها در صدد دامن زدن به خرافات هستند، به عنوان مثال، تولیدهایی که در آن‌ها مفهوم جادو و جادوگری وجود دارد، به میزان قابل توجهی در آثار تهیه شده برای کودکان و نوجوانان وجود دارد که دلیل آن احتمالاً نوعی مقابله با دین و دیانت است. زیرا جادو و جادوگری مفهومی است که با ماوراءالطبیعه گره خورد است، از سویی دین نیز با ماوراءالطبیعه گره خورده است و کودکان کاربر محصولاتتی که در آن‌ها مقوله جادو وجود دارد، پس از بزرگ شدن، به راحتی جادوی سفید و سیاه را کنار نهاده آن را خرافه می‌پندارند، بنابراین کودکان اخیر می‌توانند عیناً مقوله دین را با استدلالی مشابه کنار بگذارند!

۱. کارتونها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتال، فیلم‌ها و سریال‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در بحث ترسیم خرافی دین به همین میزان اکتفا نکرده، به شکل گسترده‌تری در این جهت عمل می‌کنند. تصاویر زیر نمونه‌هایی در جهت منفی ترسیم کردن حجاب پیشنهادی دین است:





در بازی روشنایی میرنده که یک بازی آخر زمانی زامبی محور به شمار آمده و در شهر حران (که به شهر پیامبران نیز معروف بوده، پیامبرانی چون نوح، ابراهیم، یعقوب، اسحاق و عیسی، علیهم السلام، مدتی در آن اقامت داشته‌اند) وقوع می‌یابد، زن زامبی با پوشش حجاب اسلامی تصویر شده است:



در پویانمایی هتل ترانسیلوانیا، برای نمایش شخصیت‌های به‌ظاهر دشمن انسان‌ها، از چهره‌های محجبه استفاده شده است.



در کنار تهیه و تولید کارتون‌ها و پویانمایی‌های پیش‌گفته، الگوهای عروسکی نیز ایفای نقش کرده، مضامین ضدحجاب و ضددینی را به شکل غیرمستقیم و مستقیم انتقال می‌دهند.

عروسک باربی شیریا، عروسکی است که در عین به نمایش نهادن حجاب، سیاه و کبود شدگی ناشی از کتک خوردن یک زن مسلمان را به معرض دید نهاده است:



به عنوان نمونه، رضای ۱۲ ساله در مصاحبه خود بیان می‌دارد، وی شیفته شخصیت دراکولا در کارتون هتل ترانسیلوانیا است و چون دراکولا دارای برخی از قدرت‌های ماوراءالطبیعه است، مایل است قدرت‌های مشابه را به دست بیاورد، در حالی که آموزه‌های دینی به صراحت ارتباط با جن و موجودات ماوراءالطبیعی که واجد برخی از قدرت‌ها دانسته شده‌اند را نهی کرده‌اند. هستی ۸ ساله هم در مصاحبه خویش با اشاره به جادوگری، از جذابیت این مسأله برای خودش حکایت می‌کند:

«مگه برای تولد آدم باید موضوع و تم داشته باشه؟»

بببببب... اگه نداشته باشه که خیلی زشت می‌شه... از اون قدیمیا می‌شه... آه... خیلی بد می‌شه.

– سوفیا چه چیزش براتون جالب بوده که شما گفتید موضوع و تمش رو براتون بخرن؟

جادوگره، این که یه گردنبند داره و هر کار بدی انجام بده، بهش توضیح می‌ده که تو این کار بد

رو انجام دادی، برو کارت رو درست کن... اینه که همه هم دوستش دارن... می‌شه پادشاه شهر».

مجموعه آنچه ذیل عناوین فرعی: کاهش معنویت‌گرایی با افزایش دنیاگرایی، القانات اعتقادی،

زیر سوال بردن منجی و خرافه‌پردازی از آن یاد شد، کودکان و نوجوانان کاربر را در عمل با اخلاقیاتی

متفاوت مواجه می‌سازند، سردرگمی اخلاقی و تن دادن به نسبیت‌گرایی اخلاقی، دو پیامد از پیامدهای

اغتشاش در دیدگاه عقیدتی افراد به شمار می‌روند.

کودکان و نوجوانان کاربر الگوهای غربی در برخورد با اخلاقیاتی که این الگوها غالباً منادی آن

هستند، با مواردی مواجه می‌شوند که در تربیت محیطی خویش با آن‌ها کم‌تر مواجه شده‌اند. به عنوان

مثال، دین‌مداری، اخلاق‌مداری، جمع‌گرایی، پرهیز از اسراف و نظایر آن‌ها، از مفاهیمی هستند که

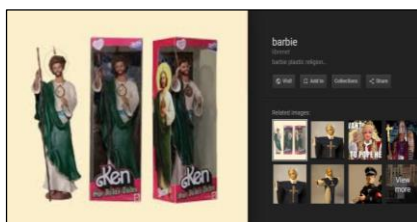
کودک با آن‌ها از بدو کودکی خویش آشنا می‌شود، اما اگر همین کودک هم‌زمان با مواردی نظیر

بی‌دینی، غیراخلاقی بودن، فردگرایی، اسراف، شهوت‌گرایی، خشونت و پرخاشگری و مانند آن‌ها

مواجه شود، بالطبع ذهن او یارای تحلیل درست و منطقی مسایل متعارض را نداشته، به راحتی به

سردرگمی می‌رسد.

کمپانی مائل در جریان طراحی باریب محجبه که کارش کتک خوردن و کاربری از قرآن است، دست به طراحی دوست پسر وی نیز زده و او را در هیئت انبیای الهی ترسیم کرده است:



مصاحبه فرشته ۱۰ ساله، نمونه‌ای در همین زمینه به شمار می‌آید. وی تحت تربیتی به ظاهر اسلامی قرار دارد، اما در برابر شیفته سیندرلا و حرکات و سکنات او است و همین تعارض در عمل وی را دچار سردرگمی، ابهام و تردید ساخته است:

«فرشته‌جان پس گفתי فیلم‌های ایرانی رو به خارجی ترجیح می‌دی؟
بله.

– چرا؟

برای این که فیلمای ایرانی خوب‌تر از فیلمای خارجی ان.

– از چه نظر؟

از نظر من این که خیلی بده که بچه فیلمای خارجی و بی‌تربیتانه نگاه کنه.

– فیلم‌های بی‌تربیتی یعنی چی؟

همین که الآن گفتم، پسر و اینا دیگه.

– به نظرت دختر خوشگل چه شکلی هست؟

دختر خوشگل کسیه که چادر داشته باشه، نماز خون باشه، بعد به حرفای مامان و باباش گوش بده،

خدا رو هم بپرسته.

– این‌ها رو کی به تو گفته؟

مامان و بابام...

– شبکه پویا رو می‌بینی؟

آره.

– شبکه پویا خوبه یا فیلم‌هایی که گفתי دوستت می‌فرسته؟

شبکه پویا...

– تا حالا چیزی بوده که توی گوشی ببینی، ولی به مامانت نگی؟

نه، من هیچ‌وقت دروغ نمی‌گم.

– چرا دروغ نمی‌گی؟

برای این که دروغ کار بدیه...

– اسم برنامه کودک‌هایی رو که دیدی، یادت هست؟

نه.

– ماهواره بود؟

آره.

– برنامه‌های ماهواره خوب بود یا تلویزیون ایران؟

تلویزیون خودمون.

- چرا؟
برای این که مثلاً حرکات بد نداره.
- یکی از این حرکات بد رو به من بگو.
اسمشون رو نمی‌دونم.
- توضیحش بده.
مثلاً خیلی بدآموزی داره که دختر با پسر باشه.
- این رو تو فیلمی تا حالا دیدی؟
آره.
- چه فیلمی؟
نمی‌دونم اسمشو، کوچیک بودم.
- دختره و پسره چه کار کردن؟
دختر تو صورت پسر نگاه بکنه، بخنده، این جور چیزی.
- فقط خندیدن؟
نه، نگاه کردن، بعد دست هم رو گرفتن.
- دست هم رو گرفتن؟
آره، حرکات بدیه.
- مامانت این‌ها رو به تو گفته؟
گفته باید هیچ وقت توی صورت نامحرم نگاه نکنیم.
...
- فرشته جان دوست داشتی به یک کشور دیگه بری؟
نه.
- حتی مثلاً کشور سیندرلا که گفتی دوستش داری؟
آره، نمی‌خوام برم.
- چرا؟
من عاشق ایرانم.
- تا حالا فکر کردی ایران چه چیز خوبی داره؟
خب نمی‌دونم، ولی من کشور خودم رو دوست دارم...
- فرشته جان درباره سردار سلیمانی چیزی می‌دونی؟
آره، سردار سلیمانی مرد خوبی بود، سردار دل‌ها بود، بعد نداشت که دشمنی به ما حمله کنن.
- از کجا این‌ها رو فهمیدی؟

تلوزیون، مدرسه.

- چه کسانی دشمن هستند؟

بیش تر ترامپ.

- ترامپ با ما چه کار کرده؟

ترامپ به ما بمب انداخته، تو کشور ما خیلی از مردم رو کشته... .

- فرشته جان گفتی بازی سیندرلا رو خیلی دوست داری، این بازی رو برای من توضیح می‌دی.

بازی سیندرلا مثلاً خوشگلش می‌کنی، آرایشش می‌کنی بعد این طوری.

- سیندرلا به نظرت خوشگل هست؟

آره، صورتش خوشگله، چشماش خوشگله، موهایش بلنده، همینا.

- دوست داشتی شبیه اون باشی؟

آره.

- دوست داری چه چیزت تغییر کنه تا مثل اون بشه؟

صورتتم، چشممام.

- چشم‌های اون چه جوری هست که چشم‌های تو نیست؟

چشماش آبی.

- آهان، دوست داشتی چشمام آبی باشه.

آره، رو بالشتم عکسش رو دارم، موهایم قشنگه.

- موهایم طلاییه، به نظر تو موهای طلایی قشنگه یا مشکی؟

طلایی.

- چرا؟

برای این که خوشگله.

- مامانت خوشگله یا سیندرلا؟

مامانم.

- برای این که بیش تر دوستش داری؟

آره.

- تلاش می‌کنی که شبیه سیندرلا بشی؟

آره.

- مثلاً چه کار می‌کنی که شبیه سیندرلا بشی؟

بیش تر توی خونه خودم رو شبیه سیندرلا می‌کنم، مثلاً تاج و ایناش رو دارم، می‌رم می‌پوشم.

- آرایش هم می‌کنی؟

نه، آرایش نمی‌کنم.

- چرا؟

برای این که برای بچه‌ها خیلی بده آرایش می‌کنن، من فقط توی تولد خودم و عروسیا آرایش می‌کنم.

- مامانت می‌گه که بد هست؟

آره.

- به چه مدل لباس‌هایی علاقه داری؟

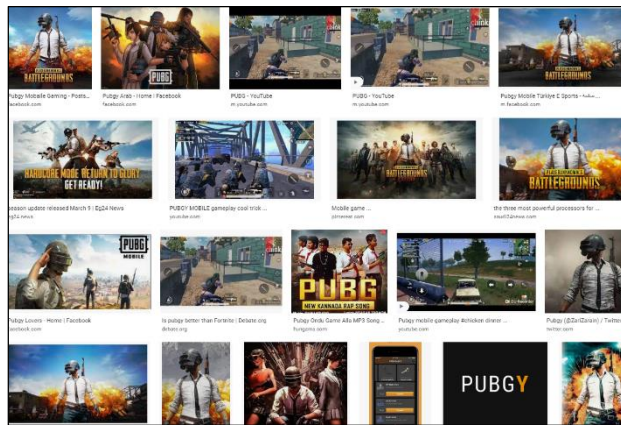
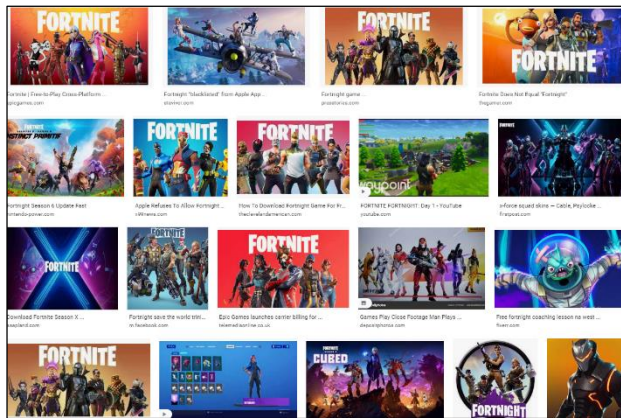
لباس‌هایی که برق بزنن، مثل لباس سیندرلا».



نسبیت‌گرایی اخلاقی

اگر چه دیدگاه دینی به اخلاقیاتی ثابت اعتقاد دارد، اما دیدگاه‌های غیردینی اخلاقیات را ثابت ندانسته، تابع شرایط محیطی می‌داند و در واقع نسبیت‌گرایی اخلاقی را مورد تأیید خویش قرار می‌دهند.

نمایش انبوهی از کارتونها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتال، فیلم‌ها و سریال‌ها که در آن هم جنس‌گرایی مستقیم و غیرمستقیم مورد تأیید قرار می‌گیرد (مانند مجموعه باب اسفنجی)، یا انبوهی از تولیداتی که در آن‌ها تهاجم به دیگران و غارت دستاور آنان ارزش شمرده می‌شود (نظیر بازی‌های کلش آف کلنز، کلش رویال) و یا حجم وسیعی از تولیدهایی که در آن‌ها فرد فقط به صرف بردن بازی، باید دست به کشتار دیگران بزند (مانند بازی‌های پابجی و فورتنایت) و در نهایت بسیاری از بازی‌هایی که در آن‌ها مقابله با پلیس و قانون، و رد و بدل کردن مواد مخدر و برقراری روابط نامشروع با این و آن، با دیده تحسین نگریسته می‌شود (مانند مجموعه بازی‌های دزد بزرگ اتوموبیل یا جی‌تی‌ای)، در مجموع کاربران کودک و نوجوان بازی‌های دیجیتال، کارتونها و فیلم‌ها و سریال‌های غربی را برآن می‌دارد تا از اخلاقیات ثابت دست برداشته، نسبیت‌گرایی اخلاقی را پیشه خویش کنند.



آراد ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش به درستی به روابط هم جنس گرایانه باب اسفنجی و پاتریک اشاره دارد که پویانمایی باب اسفنجی به شکل پنهان در صدد ترویج آن است:

«باب اسفنجی که جم می‌گذاره، با باب اسفنجی که پویا می‌گذاشت فرق می‌کردند یا نه؟ اوووم نه، فقط پویا سانسور داره.

– یعنی چی؟

یعنی قسمت‌های باحال خنده‌اش رو حذف می‌کنه.
– مثلاً به قسمت باحالش که حذف شده رو می‌گی؟

اون جاش که باب اسفنجی ماچ می کنه.

- مگه چی داره؟

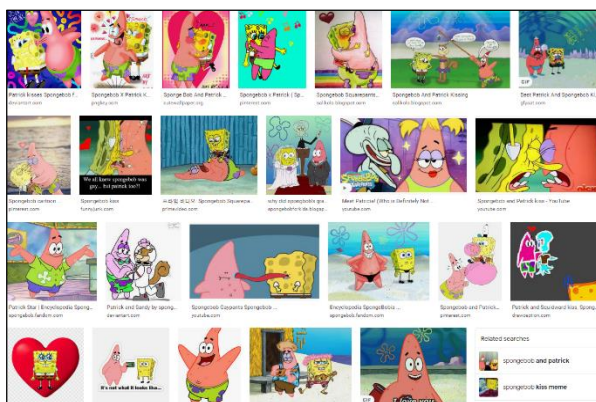
همدیگه رو ماچ می کنن باب اسفنجی و پاتریک.

- چه جور می؟

با لباس.

- یعنی چه جور می؟

مدل زن و شوهری.



- یعنی پاتریک زنش می شه؟

نه دوستشه، مسخره بازی می کنن.

- پاتریک مرده یا زن؟

و!!! پاتریک مث باب اسفنجی مرده دیگه.

- یعنی به نظرت می شه یه مرد با یه مرد دیگه ازدواج کنه؟

تو ایران نه.

- تو خارج می شه؟

آره، پسر خاله ام می گه اون جا آزاده».

امیرحسین ۱۰ ساله نیز که الگویی نظیر تتلو را برای خود برگزیده است، در مصاحبه خویش با اذعان به مواضع غیر اخلاقی تتلو (نظیر فحاشی به مادر، خواهر و هواداران، مصرف مواد مخدر در برابر هواداران، تبلیغ نیوفیس و وان استندنايت و تشکیل حرمسرا و مانند آن)، خاطرنشان می سازد که وی به موارد پیش گفته کاری نداشته، تنها کاربر آهنگ های (توام با فحاشی) تتلو است که از نظر او صدای زیبایی دارد:

«آهنگ های قدیمی امیر تتلو رو گوش می دم.

- یعنی جدیدی هاش رو گوش نمی‌دی؟
- گوش دادم، ولی زیاد به فحشاش دقت نمی‌کنم.
- پس فحش می‌ده؟
- آره، فحش می‌ده تو آهنگاش ولی خب.
- خوب اگه فحش می‌ده، چرا آهنگ‌هاش رو گوش می‌دی؟
- نه، کلاً توجهی ندارم به فحشاش، کلاً من واسم صداس مهمه، فحش دادنش مهم نیست، فقط صدای خواننده مهمه، من فحشا رو اهمیت نمی‌دم.
- به لحاظ فکری و فرهنگی اون رو دنبال نمی‌کنی، مثلاً به حرف‌هایی که تو اینستاگرام می‌زنه، توجهی نداری؟
- چرا، حرفاش رو دنبال می‌کنم.
- خوب اون جا هم کلی فحش می‌ده.
- فحش نمی‌ده اون جا، چیزاش رو من می‌بینم، بعضی از نوشته‌های تو اینستاگرامش هست، اصلاً فحش نمی‌ده.
- یعنی اصلاً فحش نمی‌ده؟
- فوقش از بیست تاش، یکیشون رو فحش بده.
- خوب چه چیز تتلو این قدر برات جذابه؟
- صداس.
- دیگه؟
- آهنگاش هم باحالن کلاً».



سرانجام باران ۱۲ ساله نیز شیفته اُکیایی است که در عمل عشق مثلی را برای هوادانش مطرح کرده و بدان دامن می‌زند:

«- بیش تر چه مدلی تنت می‌کنی؟»

مث لباس‌هایی که اُکیا تنش می‌کنه.

- اُکیا کیه؟

والا نمی‌دونی.

- نه خاله، چیه؟

یه سریاله عاشقونه اس.

- موضوعش چی هست؟

دوتا پسر اُکیا رو دوست دارن، اُکیا هم همه‌اش گریه می‌کنه».



۶-۴-۳- اثرهای اقتصادی الگوها



کودکان و نوجوانان دختر و پسر دبستانی در مصاحبه‌های خویش در کنار یاد کردن از برخی از موضوع‌های روانی- تربیتی، فرهنگی- اجتماعی، اخلاقی- عقیدتی و مانند آن‌ها، از موضوع‌های اقتصادی نیز به شکل‌گذار یاد کرده‌اند. موضوع‌ها اخیر را می‌توان ذیل عناوین: خرید وسایل منتسب به الگو، مصرف‌گرایی، ذائقه‌سازی جهت مصرف و هزینه کردن برای بازی‌های دیجیتالی، طبقه‌بندی کرد.

در ادامه با ارایه برخی از شواهد ارایه شده توسط دختران و پسران مصاحبه شده، از عناوین پیش‌گفته یاد خواهد شد.

خرید وسایل متناسب به الگو

کودکان و نوجوانان هوادار الگوهای مختلف در ابتدا برای احساس نزدیکی بیش تر به الگوی مورد علاقه خویش، با تهیه پوشش و وسایل متناسب به الگو، خود را به وی نزدیک سازند. البته در ادامه اتخاذ مشی رفتاری و در نهایت اتخاذ نظام ارزشی الگو در دستور کار هواداران قرار می‌گیرد. با ملاحظه مصاحبه‌های امیرسام ۹ ساله و رضا و صدف ۱۲ ساله، این نتیجه حاصل می‌شود که این افراد برای شباهت‌جویی هر چه بیش تر به الگوی مورد نظرشان کوشیده‌اند تا با تهیه البسه الگو یا ماسک و کلاه خود و یا ملحفه‌ای که حاوی تصویر الگوی مورد علاقه هست، به نوعی شیفتگی و دلدادگی خویش به الگوی مورد نظر را رقم بزنند:

«- عکس کارتونهایی که دوست داری رو هم جمع می‌کنی؟

نه.

- عروسک‌هاش رو داری؟

پارسا: نه عروسک ندارم.

- بچه بودی داشتی؟

امیرسام: من دارم!

- چی داری؟

لباسشونم دارم، ماسکشونم دارم، لباس بت من رو دارم، کلاهم خود تبدیل شونندگان رو دارم، لباس اسپایدرمن هم دارم، عروسک باب اسفنجی و کل خانواده‌اش رو دارم، دیگه...ام عروسک این موجودایی که کوچیک و سفیدن، رو هم دارم.»

«- خوب از لولوخان لباسی داری؟

آره.

- چندتا لباس ازش داری؟

۳تا.

- لباسش رو از کجا خریدی؟

از اینستاگرام.

- اگه بری بیرون و لباس‌های مختلف شخصیت‌های هتل ترانسیلوانیا رو ببینی می‌خری؟

آره.»



«- توی اون کانالت که عکس پرنسها رو می‌گذاره، فقط می‌ری عکسای کارتونی این باری‌ها رو نگاه می‌کنی؟»

نه فقط عکس باری نمی‌ذاره، مدل لباس پرنسها رو هم می‌ذاره که این لباسا با یه سری چیز دیگه مثل کوسن و روتختیاش فروشیه.

- تا حالا خرید هم کردی؟

آره، روتختی من و رها رو از اون جا خریدیم.

- مثل همونی بود که توی عکس دیده بودی؟

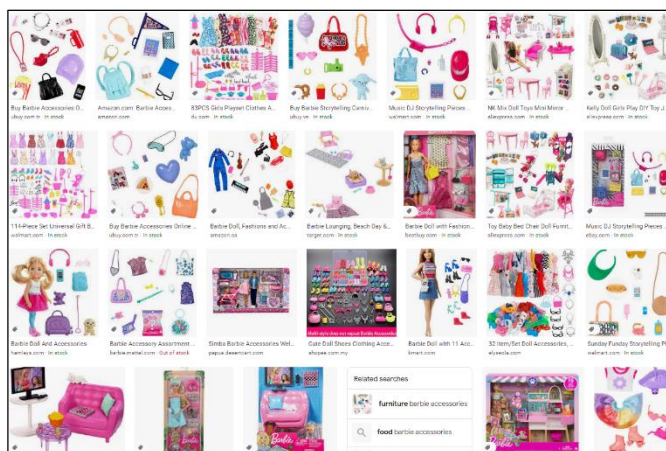
آره، دقیقاً مثل خودش بود.

- الان از روتختیت راضی هستی؟

آره، دوستش دارم.

- عکس چی رو داره؟

باربی.»



مصرف گرایی

جهان سرمایه‌داری به دنبال کسب سود است و در همین راستا تبلیغات جهانی سرمایه‌داری می‌کوشند تا به شکل مستقیم و غیرمستقیم دیگران را تشویق به مصرف و مصرف هر چه بیش‌تر کالاهای تهیه شده در کارخانه‌های جهان سرمایه‌داری کنند. بالطبع کودکان و نوجوانان بازار بالقوه‌ای را تشکیل می‌دهند که با هدایت آنان، می‌توان از این جمعیت بالقوه مصرف‌کننده کالاهای دنیای سرمایه‌داری، جمعیتی بالفعل پدید آورد که واقعاً به مصرف کالاهای جهان سرمایه‌داری دست بزنند. از این رو الگوهای طراحی شده در تبلیغات دنیای آن سوی آب، در کنار القائات فرهنگی، سیاسی و عقیدتی خویش، واجد القائات اقتصادی نیز هستند و این القائات مستقیم و غیرمستقیم از کودکان و نوجوانان علاقه‌مند به الگوها می‌خواهند تا آنان دست به مصرف مواردی بزنند که الگوهای مورد نظر به نمایش آن می‌پردازند و در عمل با عطف توجه بیش‌تر به مصرف، به تدریج به جایی سوق یابند که مصرف به جای رفع نیازهای فیزیکی آنان در خدمت رفع نیازهای روانی آنان درآمد و اصولاً مصرف کردن برای آنان به مثابه یک ایدئولوژی درآمد.



اظهارات مهسا و ریحانه ۱۰ ساله، شواهدی در این جهت را به دست می‌دهند:
 «- چرا می‌خواهی زود کار کنی؟
 تا پول دربیارم.

- برای چی پول می‌خواهی؟

لباس بخرم، عروسک بخرم، گل بخرم، اسب بخرم، لاک بخرم، وسایل آرایشی بخرم.

- مگه الان لباس و عروسک نداری؟

دارم ولی خیلی کم ان، بیش‌تر می‌خوام.

- چرا لباس بیش‌تری می‌خواهی؟

چون لباس خوشگل زیاده، هر روز لباسای قشنگ جدیدی میان، می‌خوام اونارو بخرم.

- کجا می‌بینی لباسای جدید میان؟

توی اینترنت، فیلمای ترکیه، تلگرام، اینستاگرام.»

«من کارتون رکاب زنان کوهستان رو دوست دارم. دوستم فادیا کارتون گروه شب نقاب رو خیلی دوس داره، اون عاشقشه، بعد لوازمشم داره، سوتش، لباسش، تخت و کمدهش، ولی منم می‌خوام لوازمشون رو بخرم، البته اگه مامانم اینا اجازه بدن، می‌خوام تم اتاقم رو بکنم زرد و سفید، چون رنگ اونا زرد و سفیده».

ذائقه‌سازی جهت مصرف

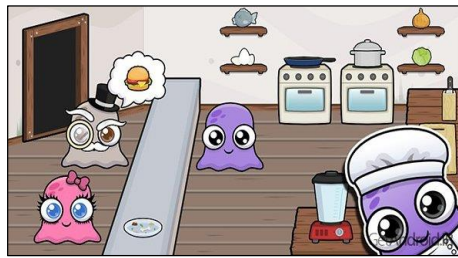
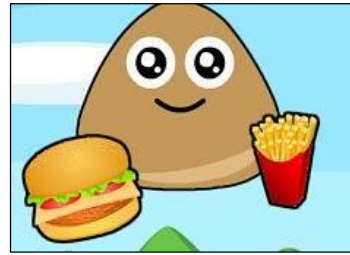
یکی از موارد مدنظر برای جهان سرمایه‌داری، ذائقه‌سازی برای مصرف بیش‌تر و هر چه بیش‌تر کالاها و مواردی است که ممکن است در جایی شناخته شده نباشند و بالطبع بازاری برای آن کالاها در این مناطق وجود نخواهد داشت. اما با ذائقه‌سازی می‌توان برای کالاهای مختلف در نواحی مختلف جهان بازار مورد نظر را پدید آورد.



بررسی‌های میدانی انجام شده دلالت بر آن دارند که با طرح هر کالایی در فیلم‌ها و سریال‌های مختلف، کالاهای موجود در صحنه‌های مختلف آن فیلم و سریال، بلافاصله مورد توجه مخاطبان قرار گرفته، فروش آن‌ها سیر صعودی به خود می‌گیرد. مسأله اخیر چنان در عرف تجارت شناخته شده است که گاهی تولیدکنندگان مختلف از سازندگان فیلم‌ها تقاضا می‌کنند، کالای تهیه شده آن‌ها را به نوعی در صحنه‌هایی از فیلم خود بگنجانند تا به این ترتیب فروش محصولشان تضمین شود.

ملاحظه انبوهی از کارتونها و پویا نمایی‌هایی که در آن‌ها همبرگر (مک دونالد) در محوریت آن‌ها قرار دارد، گویای سرمایه‌گذاری نهادهای تبلیغاتی غرب در کارتونها و پویانمایی‌ها برای ذائقه‌سازی و یا دامن زدن به مصرف کالای مورد نظر، توسط مخاطبان کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده است.





اظهارات آرمیتای ۷ ساله در مصاحبه‌اش، شاهد مثال بارزی در همین جهت به شمار می‌آید:

«- کارتون باب اسفنجی را هم دوست داری؟

آره، اما خیلی کم نگاه می‌کنم.

- چرا؟

خوب بیشتر از همه هلو کیتی رو دوست دارم، اما باب اسفنجی هم بعضی اوقات نگاه می‌کنم، اونم به خاطر همبرگرهای خرچنگیه خوشمزه‌اش، وای (دستش را به شکمش می‌کشد) هر وقت یادشون می‌افتم دلم یه همبرگر گنده می‌خواد.

- تا حالا شده بعد دیدن کارتون باب اسفنجی مامانت ببرت همبرگر بخوری؟

آره، اما بیشتر اوقات خودش برام درست می‌کنه، از اون لیوان قرمزا با نی (ظرف مخصوص نوشیدنی که در کارتون باب اسفنجی نشان می‌دهد) هم داریم، توی اون برام نوشابه نارنجی شیرین درست می‌کنه».

هزینه کردن برای بازی

تبلیغات جهان سرمایه‌داری هم‌زمان با القائات اقتصادی خویش، در پی کسب سود از تمامی امکان عمل‌های موجود است، و یکی از این امکان عمل‌ها، اخذ وجه از کاربران بازی‌های دیجیتالی است که بازی به رایگان در اختیار آنان نهاده شده است.

البته چه‌گونه‌ای اخذ وجه اخیر تاحدودی پیچیده است، به این معنا که بسیاری از بازی‌های ساخته شده توسط نهادهای تبلیغاتی دنیای سرمایه‌دار، در آغاز با عنوان کاربری مجانی و رایگان در دسترس مخاطبان خردسال و نوجوانان خود قرار می‌گیرند، اما در ادامه بازیکنان درمی‌یابند که مثلاً برای برخوردار شدن از پوشش‌های مختلف (نظیر بازی فورتنایت) و یا مدل موهای متنوع و یا برخوردار شدن از اسلحه‌ای سنگین‌تر و مهمات بیشتر، باید وجهی را بپردازند. بنابراین بازیکنانی که در آغاز با اندیشه رایگان بودن بازی وارد آن شده‌اند و در ادامه به نوعی وابسته به آن بازی گردیده‌اند، به سادگی حاضر به کنار گذاردن و ترک بازی نشده، می‌کوشند تا با پرداخت وجه لازم (که غالباً به دلار بوده، با تبدیل به ریال، بسیار گران تمام می‌شود)، امکانات لازم برای ادامه بازی یا ادامه جدی‌تر بازی را به دست بیاورند.

اظهار نظر صدف ۱۲ ساله در مصاحبه‌اش، گویا همین نکته است:

«- بازی‌های باربی رایگانه؟»

آره، اولش که می‌خواهی نصب کنی رایگانه، اصلاً آگه رایگان نباشه، مامانم می‌گه ولش کن، برو یه بازی دیگه دانلود کن که پولی نباشه، اما بعد از این که نصب کردم، مثل همین باربی که تعریف کردم، اون موقع بعضی جاهاش پولی می‌شه، بعدش چون دیگه نصب کردم و وسط بازی، مامانم برای خرید اونجا پول می‌ده.

- چه قدر هست پولش؟

نمی‌دونم».

۷-۴-۳- اثرهای سیاسی الگوها

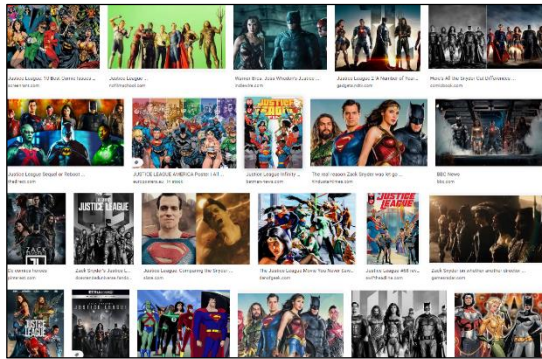
همان‌گونه که از دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری انتظار می‌رود، تولیدهای این دستگاه نمی‌تواند عاری از القائات سیاسی باشد و بالطبع سنخ این القائات نیز ستایش نظام سرمایه‌داری و حکومت مدافع آن از سویی و نفی مخالفان سیاسی نظام سلطه، از سوی دیگر خواهند بود.



بررسی اظهارات دانش آموزان مصاحبه شده در پژوهش حاضر، دلالت بر آن دارد که القایات سیاسی کارتونها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی و فیلم‌ها و سریال‌های تهیه شده در آن سوی آب در کاربران آن‌ها مؤثر واقع شده، آن‌ها در حالی که به امریکا و نظام سرمایه‌داری آن با دیده تکریم و احترام می‌نگرند، به نظام سیاسی حاکم بر جامعه خودشان با دیده نفی و انکار می‌نگرند. برتر دیدن الگوهای امریکایی، ستایش صاحبان ابزار، خضوع در برابر قدرت و علاقه به مهاجرت به امریکا، از جمله موارد مثبتی است که مصاحبه شوندگان در ارتباط با نظام سرمایه‌داری بیان داشته و مواردی مانند احساس حقارت ملی و کاهش عرق ملی از جمله مواردی است که در ارتباط با نظام سیاسی ایران در اذهان کاربران الگوهای غربی شکل گرفته‌اند.

برتر دیدن الگوهای امریکایی

الگوهای امریکایی غالباً در اوج زیبایی (در الگوهای دخترانه) و یا قدرت (در الگوهای پسرانه) پردازش شده و گاهی با ظرفیت‌هایی مطرح می‌شوند که دارای توانایی‌های فرا بشری هستند، از این رو این الگوها در قیاس با دیگر الگوهای موجود داخلی و خارجی، گوی سبقت را از آنان می‌ربایند. مضاف بر این، زمینه طرح الگوهای اخیر غالباً واجد ساختمان‌هایی آسمان خراش، ماشین‌هایی آخرین سیستم، زیست محیطی زیبا و سرشار از امکانات رفاهی است و ترکیب ویژگی‌های پیش گفته، خود به خود به برتر دیدن نظام امریکا می‌انجامد.



اشکان ۷ ساله، در مصاحبه خویش در عمل با برتر دیدن الگوهای امریکایی، در یک قدمی این نتیجه‌گیری قرار دارد که اصولاً نظامی که این الگوها متعلق به‌اند، نظامی برتر و مطلوب است:

«خوب اشکان، لباس کاپیتان امریکایی چه شکلیه؟»

یه لباس چسبون آبی و قرمز.

می‌دونی لباسش شبیه چیه؟

آرمین یه بار گفت پرچم امریکاست... روی سینه و سپرش هم ستاره هست.

چرا اون لباسی می‌پوشه که پرچم امریکا هست؟

چون برای کشورش می‌جنگه.

- یعنی اگه تو هم برای کشورت بجنگی، لباس پرچم ایران می‌پوشی؟
(خنده) راستش... راستش نه.

- چرا؟

بگم؟

- بگو... .

خب آخه... چیزه... باحال نیست... یعنی خیلی خوشگل نیست.

- چرا این رو می‌گی؟

خب واقعاً خوشگل نیست... .

- یعنی تو هم بخوای برای کشورت بجنگی، لباس کاپیتان امریکایی رو می‌پوشی؟
تقریباً.

- چرا تقریباً؟

یعنی... چیزه... یه چیز شبیهش... .

- ولی آخه خب تو قراره برای ایران بجنگی، ولی اون لباسش امریکاییه.

خب به جاش اون باحال تره... .

- دوست‌هات هم همین جوری فکر می‌کنن؟

خب... خب نمی‌دونم... تا حالا درباره‌اش حرف نزدیم.

- خودت چی فکر می‌کنی، فکر می‌کنی بپوشن؟

فکر کنم اون‌ها هم مثل منن.

- اشکان فکر کن جنگ شده و کاپیتان امریکایی داره با ایران می‌جنگه. تو می‌ری با اون مبارزه
کنی؟

(با کمی فکر) نه.

- چرا؟

خب اون قویه... من رو شکست می‌ده.

- به نظرت کسی هست که اون رو شکست بده؟

نه.

- اگه کاپیتان امریکایی بهت بگه که بیا با من با ایرانی‌ها بجنگیم، می‌ری؟

یعنی بگه دوستش بشم؟

- آره... .

خب... نمی‌دونم... شاید با اون برم».



ستایش صاحبان ابزار

اشکان ۷ ساله، در فراز دیگری از مصاحبه خود، دست به ستایش صاحبان ابزار می‌زند. ابزاری که قدرت را در پی دارد و از آنجا که امریکا در جهان معاصر، دارای بیش‌ترین قدرت ابزاری است، در عمل برتری امریکا نتیجه گرفته می‌شود:

«- کاپیتان امریکایی با کی می‌خواسته بجنگه؟

با دشمن.

- دشمن‌هاش چه کسانی هستن؟

دشمن‌های کشورش

- تو از این که اون با دشمن‌های کشورش می‌جنگه، خوشت میاد؟

آره... قهرمانه دیگه.

- تو می‌دونی ایران هم چند سال پیش‌ها با دشمن می‌جنگیده؟

بله.

- پس یه سوال... اون همه پسر ایرانی که رفتن و با دشمن جنگیدن هم قهرمانن دیگه... نیستن؟

چرا هستن.

- اون‌ها رو دوست نداری؟

- خوب آخه می‌دونی چیه... ایرانی‌ها خب شجاع هستن‌ها... ولی مثلاً از اون سلاح‌های کاپیتان

ندارن که... اون یه سلاح داره که هر چه قدر هم بخوره این ور اون ور، هیچیش نمی‌شه.

- پس کدومشون قوی‌ترن و تو از کدوم بیش‌تر خوشت میاد؟

راستش رو بگم؟

بگو.

- فکر کنم کاپیتان امریکایی.

- تا حالا با دوست‌های خودت درباره‌ی این چیزها حرف زدین؟

نه.

- به نظرت اون‌ها بیش‌تر از کاپیتان امریکایی خوششون میاد یا اون‌هایی که تو جنگ شهید شدن؟



خب فکر کنم اون‌هایی که کاپیتان امریکایی دوست دارن از اون‌... بعد بعضی‌ها اسپایدرمن رو دوست دارن... بعضی‌ها بت‌من...».

خضوع در برابر قدرت

برخی از کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده، هدف تبیین ضرورت خضوع افراد عادی در برای پرنسس‌ها را به کودکان و نوجوانان کاربر القا می‌کنند، به عنوان مثال، کاربر در بازهای آرایشگر پرنسس، موظف است، نهایت زیبایی ممکن به لحاظ آرایشی و پوششی را برای پرنسس فراهم آورد و خود را در نقش خادم وفادار وی ببیند و به این ترتیب رفته رفته کاربران بازی‌های دیجیتالی به این ادراک برسند که اصولاً نهایت تلاش و تعالی آنان، قرار گرفتن در مسند خدمت به پرنسس است. اظهارات صدف ۱۲ ساله در مصاحبه‌اش، گواه روشنی بر همین موضوع است:

«- تو پرنسس بازی رو دوست داری؟

آره خیلی.

- چرا؟

چون پرنسس می‌شم، خیلی دوست دارم.

- چه چیزی از پرنسس بودن رو دوست داری؟

این که همه‌ی کارام رو یکی دیگه انجام بده، مثلاً تو این بازی من پرنسس رو آرایش می‌کنم، براش لاک می‌زنم، موهایش رو شونه می‌کنم، بچه‌اش رو نگه می‌دارم، کلاً هیچ کاری رو خودش انجام نمی‌ده، توی کارتونش هم همینه، برای همین دوست دارم پرنسس باشم و همه‌ی کارام رو یکی دیگه انجام بده، من فقط تماشا کنم.

- وقت‌هایی که تو این بازی خدمتکار می‌شی، باز هم بازی رو دوست داری؟

وای، نه اون موقع‌ها، خدا خدا می‌کنم بازی تموم شه زودتر، اصلاً دوست ندارم خدمتکار باشم.».

علاقه به مهاجرت به امریکا



بسیاری از کودکان و نوجوانان کاربر محصول‌های فرهنگی دستگاه‌های تبلیغاتی غرب پس از مواجهه با زیست محیطی زیبای غرب، امکانات و رفاه موجود در غرب، ساختمان‌های رفیع آن، ماشین‌های مدل بالا و نظایر آن‌ها، خود به خود حتی بدون آن که با نام امریکا آشنایی داشته باشند، ابراز می‌دارند که مایل به مهاجرت به این منطقه از جهان هستند که بسان بهشتی در روی زمین ترسیم شده است. اظهارات هومن ۸ ساله در مصاحبه خودش، گواهی در همین راستا به شمار می‌رود:

«- هومن به نظرت بت من کجا زندگی می‌کنه؟

تویه یه خونه سفید که تو شهر نیست، دوستم بهم گفت.

- نزدیک کدوم شهره؟

فکر کنم آمریکا.

- چرا آمریکا؟

آخه بهش می‌خوره آمریکا باشه.

- از چه لحاظ؟

نمی‌دونم دوستم بهم گفت.

- به نظرت کدوم کشور از همه قوی‌تره؟

آمریکا چون که همه ابرقهرمانا اون جا هستن مثل بت من و سوپرمن.

- تو دوست داری بزرگ شدی کجا زندگی کنی؟

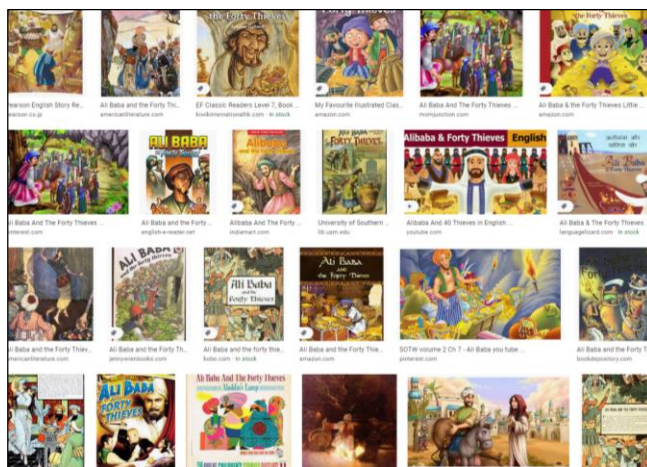
با بابام می‌رم آمریکا.»



احساس حقارت ملی

مجموعه برتر دیدن الگوهای امریکایی، ستایش صاحبان ابزار، ضرورت خضوع در برابر قدرت و علاقه به مهاجرت به امریکا، خود به خود کاربران کارتونها، پویانمایی، فیلم‌ها، سریال‌ها و خلاصه الگوهای آن سوی آب را به آنجا می‌رساند که با دیده نفی و انکار به کشور خودشان بنگرند، ضمن آن که نظام تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در این جهت نیز فعال بوده، به شکل غیرمستقیم در صد نفی و انکار ایران و کشورهای نظیر آن است!

۱. بازی‌های دیجیتال، کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده توسط نهادهای تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری، در کنار پردازش هر چه زیاتر غرب برای کودکان و نوجوانان کاربر، با ترسیم ضعف، فتور، سستی و زشتی شرق، در عمل می‌کوشند تا با نفی رقیب خویش، ایدئولوژی مصرفی، شهوی و انسان‌مدار خود را در اذهان کودکان ایرانی نهادینه سازند. تصاویر زیر متعلق به کارتون «علی بابا و چهل دزد بغداد» است که تصویری بسیار منفی از شرق را در ذهن کودکان کاربر محصول‌های فرهنگی آن سوی آب پدید می‌آورد:



تصاویر زیر نیز متعلق به بازی «پرنندگان خشمگین» است که در جریان ترسیم ایران، ایرانی‌ها را در عین خطرناک بودن احمق ترسیم کرده است، زیرا آن‌ها در عین کاربری از ماده منفجره تی‌ان‌تی و راکت‌های جنگی مخرب، در هواپیمایی چوبی می‌نشینند که هنگام برخاستن از زمین ممکن است، چرخ‌های چوبی آن بشکند و امید آنان به فرود هواپیما نیز توسل و تمسک جستن به چتر باران و یا بادکنک است:



در برخی از بازی‌های دیجیتالی دیگر، هدف قراردادن هرکس که ندای یامهدی را سر می‌دهد یا هدف قراردادن تصویر رهبران ایران که در پس زمینه آن‌ها، پرچم ایران قرار دارد، بازیگر را به پیروزی می‌رساند.

احساس حقارت ملی (و کاهش عرق ملی)، از جمله مواردی هستند که در مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دختر و پسر ابتدایی مشهودند.

مه‌سای ۱۰ ساله، در مصاحبه خود در مقایسه ایرانی‌ها و خارجی‌ها، بدون آن که قادر به ارایه استدلالی باشد، خارجی‌ها را بهتر از ایرانی‌ها می‌داند:

«- کلاً خارجی با کلاس‌ترن دیگه (می‌خندد).

- یعنی چی با کلاس‌ترن، یعنی بهترن؟
بله.

- چرا بهترن؟
نمی‌دونم.

- به نظرت چه کار باید بکنیم تا ما هم مثل خارجی‌ها خوب بشیم؟
نمی‌تونیم مثل اونا خوب باشیم!
چرا؟

نمی‌دونم، اونا فرق دارن خب».

کاهش عرق ملی

به دنبال احساس حقارت کاربران ایرانی از ایرانی بودنشان، مسأله کاهش عرق ملی مقوله مهمی است که رخ می‌دهد و کودکان و نوجوانان ایرانی، بدون هر گونه احساس مسوولیت و حساسیتی در



تصاویر زیر نیز با درج پرچم و چهره برخی از رهبران ایران، به تدقیق افراد و کشورهای بد فراروی الگوهای امریکایی مورد علاقه کودکان پرداخته‌اند:



برابر آب و خاک خودشان، با دیده‌ای بی‌اهمیت به کشور خود می‌نگرند. اشکان ۷ ساله و رضای ۱۲ ساله، در همین ارتباط در مصاحبه‌هایشان از کاهش عرق ملی خویش یاد کرده‌اند:

«- اشکان این قهرمان‌هایی که دنیا رو نجات می‌دن، چرا همه‌شون خارجی هستند؟
خب چون (کمی فکر می‌کند) چون اونا قوی ان.

- یعنی چی که قوی هستن؟

خب اون‌ها بهترین دیگه.

- برام کمی توضیح می‌دی؟

خب... اون‌ها می‌رن فضا... ارتششون زیاده... ماشین‌های خوب دارن.

- یعنی ما چون این چیزها رو نداریم، مثلاً ماشین‌های گنده نداریم، نمی‌تونیم قهرمان داشته باشیم؟

نه.

- خوب... اگه خود تو قهرمان بشی که اون وقت ایرانی هستی؟

آره دیگه... من می‌شم.

- بعد که قهرمان بشی به همه می‌گی ایرانی هستی یا دوست داری بگی آمریکایی هستی؟

می‌رم آمریکا... ولی می‌گم ایرانی‌ام.

- چرا توی همین ایران نمی‌مونی؟

همه‌ی قهرمان‌ها اونجان... منم می‌رم اونجا».

«- فکر می‌کنی اگه دراکولا وجود داشته باشه یا لولوخان، توی کجای دنیا زندگی می‌کنند؟

فکر می‌کنم توی آمریکا.

- برای چی آمریکا؟

چون که خیلی پیشرفته است.

- مگه دراکولا جایی که پیشرفته باشه زندگی می‌کنه؟

نمی‌دونم. ولی فکر کنم اگه قرار باشه جایی باشند، باید توی آمریکا باشند.

- به نظرت لولوخان از کدوم کشور و ونهلسینگ از کدوم کشوره؟

هر دوتاشون می‌خوره آمریکایی باشند.

- توی ایران چی؟

(خنده‌ای همراه با تمسخر) نه بابا ایران که کسی نمیاد».

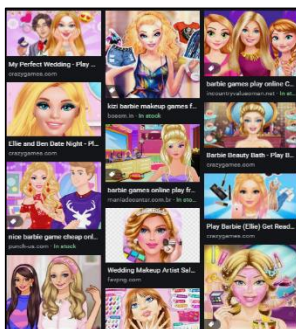
۸-۴-۳- اثرهای زیباشناختی الگوها

الگوهای ساخته و پرداخته دستگاه تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری در کارتون‌ها، پویانمایی‌ها، بازی‌های دیجیتالی، فیلم‌ها و سریال‌ها، واجد القافات زیباشناختی بسیار زیادی هستند و اساساً به سبب آن که تفکر کودکان و نوجوانان (تا سنین ۱۱-۱۲ سالگی) تفکری عینی است، محصول‌های فرهنگی اخیر با سوءاستفاده از تفکر عینی کاربران، با ارایه جذاب‌ترین چهره‌های ممکن بدان‌ها، در عمل پذیرش الگوهای طراحی شده را در نزد کودکان و نوجوانان تسهیل می‌کنند و کودکان و نوجوانانی که تحت تأثیر الگوهای اخیر قرار می‌گیرند، بر همین مبنا دست به قضاوت می‌زنند و به فرض به صرف دیدن چهره زیبای باربی، مهربان بودن وی یا به صرف دیدن لبخند زدن باربی، خوب بودن وی را نتیجه می‌گیرند، در حالی که این گونه نتیجه‌گیری‌ها که در نتیجه فقدان تفکر انتزاعی و عدم فهم دقیق مفاهیم انتزاعی از سوی کودک یا نوجوان صورت پذیرفته‌اند، خطا هستند و نمی‌توان به صرف وجود یک ویژگی عینی (نظیر زیبایی چهره یا لبخند زدن)، ویژگی‌های ذهنی فرد (مانند مهربان یا خوب بودن) را نتیجه گرفت.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با دختران و پسران دانش‌آموز ابتدایی بیانگر آن است که این دانش‌آموزان تحت تأثیر الگوهای غربی، نه تنها برای «زیبایی فیزیکی» اهمیت زیاد و فوق‌العاده‌ای قایل هستند، بلکه دست به «پذیرش استانداردهای زیبایی غرب» (نظیر داشتن چشم‌های آبی، موهای صاف، لخت و طلایی، پوست سفید، اندام لاغر) زده‌اند، بالطبع به دنبال «عمده شدن مقوله زیبایی فیزیکی» برای افراد، تمایل به زیبا شدن به هر طریق ممکن برای هواداران مطرح می‌گردد که گزینه «جراحی‌های زیبایی»، در اولین گام به ذهن آنان خطور می‌کند.

مسئله دیگری که در مقوله زیباشناختی مطرح است، مسئله «مد و مدگرایی» است این مسئله هم طی انبوهی از بازی‌های دخترانه (و بعضاً پسرانه) به کاربران آن‌ها القا می‌گردد. در ادامه در ذیل عناوین پیش گفته، شواهدی از مصاحبه‌های انجام شده با دانش‌آموزان دبستانی ارایه خواهند شد.

عمده شدن مقوله زیبایی فیزیکی



جنس مؤنث نسبت به زیبایی از حساسیت خاصی برخوردار است و البته در این زمینه آموزه‌های دینی با طرح زیبایی‌های معنوی، برخورداری از زیبایی‌های معنوی را بر زیبایی‌های مادی ارجح دانسته‌اند، اما دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری با طرح الگوهایی که زیبایی آنان غیرمعمول و فرابشری است (نظیر زیبایی باربی، برتز و مانند آن‌ها)، در عمل کودکان و نوجوانان کاربر بازی‌های اخیر را با مقوله زیبایی بیش از پیش برخورد داده، مسأله زیبایی فیزیکی را در ذهن آنان عمده می‌سازد!



۱- مسأله جذابیت فیزیکی برای جنس مؤنث چنان پر اهمیت است که دستگاه‌های تبلیغاتی غرب برای تسهیل القائات خویش ممکن است به این مقوله پر اهمیت متوسل گردند. به عنوان مثال در پویانمایی دخمه جادویی که محوریت آن مقوله جادو و جادوگری است، طراحان پویانمایی با دست گذاشتن روی روح زیبایی دوست جنس مؤنث، در عمل جذابیت آن را برای کودکان و نوجوانان کاربر چند برابر کرده‌اند. همان گونه که از تصاویر زیر پیداست، قهرمانان پویانمایی اخیر انواع مختلف و نامتعارفی از رنگ مو و پوشش را در خود به نمایش نهاده‌اند:



- مهسای ۱۰ ساله، در مصاحبه خویش مصداقی از همین معنا را به دست می‌دهد:
- «- گفتم می‌خوای پول دربیاری لاک و لوازم آرایشی بخری، چرا می‌خوای لاک بخری؟
 من خیلی لاک دوست دارم، خیلیم لاک دارم.
 - اگه خیلی لاک داری، پس چرا باز می‌خوای لاک بخری؟
 خیلی لاک دارم، اما بیش‌تر رنگا رو ندارم، می‌رم مغازه لاک فروشی، بازم دل‌م می‌خواد بخرم.
 - چرا دوست داری وسایل آرایشی بخری؟
 - خوشگل‌ترم می‌کنن.
 - چرا می‌خوای خوشگل‌تر شی؟
 خب همه دوست دارن خوشگل‌تر بشن.
 - تو چرا می‌خوای خوشگل‌تر بشی؟
 اگه خوشگل‌تر بشم، بیش‌تر بهم توجه می‌کنن و می‌گن خوشگلم.»

پذیرش استانداردهای غرب در زیبایی

غرب در صدد برتر نشان دادن خویش است و تلاش برای تأیید و ستایش معیارهای این دیار در زیبایی هم جزوی از تلاش برای نمایش برتری بلامنازع غرب است. از همین رو در بسیاری از بازی‌های دیجیتال (خاصه بازی‌های دخترانه)، الگوهای مطرح شده با چشمان آبی، موهای صاف و طلایی، پوست سفید، قد بلند و اندام لاغر، ترسیم شده‌اند. کاربری کودکان و نوجوانان کاربر محصولات تدارک شده توسط دستگاه‌های تبلیغاتی دنیای سرمایه‌داری، آنان را دایم با الگوهایی که واجد استانداردهای زیبایی غرب هستند، مواجه می‌سازد و رفته رفته کودکان و نوجوانان کم تجربه، با دیدن الگوهای چشم آبی، مو طلایی و سفید پوست در زمینه‌ای از ساختمان‌های آسمان خراش، ماشین‌های گران قیمت، زیست محیط زیبا، امکانات رفاهی گسترده و نظایر آن، به این نتیجه می‌رسند، همان‌گونه که دیار غرب در قدرت‌های مادی دست بالاتری تا دیار آنان دارد، حتماً در زیبایی نیز همین‌گونه است و اصولاً زیبا کسی است که با معیارهای زیبایی غرب همخوانی و وفاق داشته باشد.

اظهارات مرضیه ۷ ساله، زهرای ۹ ساله و باران ۱۲ ساله، در مصاحبه‌هایشان بر آنچه از آن یاد شد، دلالت دارند:

«- تو دوست داری جای سفید برفی باشی؟

آره.

- چرا دوست داری جای اون باشی؟

آخه خیلی خوشگله.

- یعنی چی سفید برفی خوشگله؟

چون سفیده.

- هر کی سفید باشه، خوشگله؟

آره دیگه.

- اون‌هایی که سفید نیستن، خوشگل نیستن؟

چرا خوشگلن. ولی اونایی که سفیدن خیلی خوشگل‌ترن.

- چرا اون‌ها خوشگل‌ترن؟

خب اون‌ها سفیدن پس خوشگل‌ترن از بقیه.

- فقط برای این که سفید خوشگله؟

نه دماغشم خوشگله.

- چرا دماغشم خوشگله؟

آخه دماغش عروسکیه».

«- خوب تو بزرگ شدی دوست داری بچه‌ها چه شکلی بشه؟

چشمات درشت باشه و آبی، موهاش هم طلایی باشه و فرفری بعدش قدش بلند باشه و بلد باشه

آهنگ بزنه».

«- مدل موهای باری و السا چه طوریه؟

باربی موهاشو می‌بنده، السا هم موهاش رو بافته.

- موهاشون چه رنگیه؟

بلونده، خیلییی قشنگه.

- بزرگ شی، دوست داری موهاش رو بلوند کنی؟

خیلییی، حتی الانم به مامانم می‌گم، موهاش رو بلوند کنه، گوش نمی‌ده.

- دوست داشتی موهاش مشکمی نبود؟

وای خیلی، گاهی اوقات با خودم آرزو می‌کردم ای کاش که بور بودم.

- چرا رنگ بور رو این قدر دوست داری؟

خب واقعاً قشنگه».

اگر چه استانداردهای غرب در ارتباط با جنس مؤنث زیبایی فیزیکی و لاغر اندامی زن است، اما این استاندارد در ارتباط با جنس مذکر تفاوت یافته، اندام عضلانی آنان، معیاری برای جذاب دیده شدن آنان می‌گردد، بنابراین پسران کاربر الگوهای غربی برای تشبیه‌جویی به الگوهای مورد علاقه-شان، به اندیشه قوی کردن خویش و افزایش حجم عضلات بدن خود می‌افتند، از سوی دیگر با توجه به آن که افزایش حجم عضلات کودکان پس از بلوغ و در بزرگسالی رخ می‌دهد، سیکس پک شدن (یا عیان شدن عضلات شکم) مورد در دسترس‌تری است که جای عضلانی شدن را گرفته، انعکاسی از قدرت جسمانی پسران می‌شود که سیکس پک داشته، عضلات شکم آنان هویدا است.



فردین ۱۱ ساله، در ارتباط با اندیشه سیکس پک شدن، بیان می‌دارد، یکی از کارهای معمول وی و دوستانش نشان دادن شکمشان به یکدیگر هست تا مشخص شود، شکم چه کسی عضلانی‌تر است (و به این ترتیب در جایگاه بالاتری در بین همگنان قرار دارد):

«- خوب بهم بگو ظاهر رایین چه جوریه؟»

خیلی عضلانی، خیلی جذابه.

- دیگه چه جوریه که جذابه؟

قدش بلنده، دخترا عاشقش می‌شن.

- رایین چون جذابه عاشقش می‌شن؟

آره، هم اندامش قشنگه هم قویه، باهوشه، قدرت داره.



- اون خودش عاشق دختر نمی‌شه؟

اون نه، خودش دوس دختر داره.

- چه جورى با هم دوست شدن؟

رایین یه گروه تشکیل می‌ده، بعد اونم میاد تو گروه، اسمش استارفایره، با هم آشنا می‌شن.

- با هم خوبن؟

آره خیلی، هر وقت رابین ناراحت می شه، می ره پیش استارفایر، پیش اون آروم می شه.

- دیگه چه کار می کنن؟

همدیگه رو بغل می کنن.

- ظاهره دختره چه جوریه؟

جذابه، لاغر، اندام فوق العاده داره، زیبا هست، خیلی زیبا.

- همه دخترهای توی کارتونها زیبا هستن؟

آره.

- تو فکر می کنی چرا همه دخترهای کارتونها زیبا هستن؟

تا کارتونها جذاب بشه.

- اگه دخترا زیبا نباشن، کارتونها جذاب نمی شه؟

نمی دونم، ولی باشه بهتره، پسران باید شکم شش تیکه داشته باشن.

- دخترها چه جوری جذاب می شوند؟

لاغر باشن و آرایش داشته باشن.

- آرایش خوبه؟

آره.

- چرا؟

چون دخترا زیبا می شن.

- اگه آرایش نداشته باشن، زیبا نیستن؟

نمی دونم.

- گفتی پسر باید شکم شش تیکه باشه، چه جوری شش تیکه می شن؟

با ورزش، من همیشه می رم جلوی آینه، بدنم رو نگاه می کنم، ببینم تغییر کرده.

- چرا دوست داری شکم شش تیکه باشه؟

چون باید قوی باشم.

- دوستهای تو چی؟

اونام خشن دوس دارن، می خوان عضله داشته باشن، همیشه هم شکممون رو به هم نشون

می دیم.

- چرا شکمتون رو به هم نشون می دین؟

هر کی بیش تر عضله داشته باشه، قوی تره».

اندیشه سیکس پک شدن چنان گسترده است که بعضاً دختران نیز آرزوی سیکس پک شدن را دارند. ریحانه ۱۰ ساله در مصاحبه خویش از اندیشه خود در رابطه با آرزوی عضلانی شدن شکمش، به شرح زیر یاد کرده است:

«می‌دونی من چی دوس دارم؟

- چی؟

دوس دارم بدنم سیکس پک داشته باشه، می‌دونستی که بلک‌پینک و بی‌تی‌اس سیکس پک دارن؟

- سیکس پک چیه؟

یه چیزیه شکم ۶ تیکه می‌شه».



استقبال از جراحی زیبایی

اگر چه زمانی جراحی پلاستیک برای افرادی به کار گرفته می‌شد که دچار آسیبی در سطح چهره یا بدنشان شده بودند، اما با پیشرفت دانش جراحی، جراحی پلاستیک و زیبایی در جهت پردازش هر چه زیباتر افراد به کار گرفته شد.

از آنجا که بسیاری از سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرهای مورد توجه افراد، با جراحی‌های زیبایی متعدد سعی در تراشیدن و به نوعی بازسازی چهره و بدن خویش را کرده‌اند، هواداران آنها نیز به این اندیشه می‌افتند که آنان نیز با توسل به جراحی‌های زیبایی، خود را زیباتر از آنچه هستند، پردازند.



مرضیه ۷ ساله، در مصاحبه خویش در حالی که به دوران بلوغ زیستی خویش هنوز نرسیده است و بالطبع اجزای چهره‌اش هنوز شکل قطعی خود را پیدا نکرده‌اند، بیان می‌دارد که به اندیشه جراحی بینی خودش افتاده است و می‌خواهد بینی خود را عروسکی کند:

«خوب این مدل بینی عروسکی رو کی بهت گفته که تو یاد گرفتی؟»

هیچکی، دوستم یه عروسک داشت، خیلی بینیش خوشگل بود، بعد من خوشم اومد، می‌خوام برم همون جوری عمل کنم، برا همین می‌گم عروسکی.

- بینی اون عروسکه مگه چه شکلی بود؟

خیلی کوچیک بود و سرش بالا بود.

- آهان، پس هر کی دماغش عروسکیه، خوشگله؟

آره. برا همین من می‌خوام برم دماغ مو عمل کنم.

- جدی می‌خوای دماغت رو عمل کنی؟

آره.

- چرا؟

دماغم بزرگه، می‌خوام عروسکیش کنم.

- کی بهت گفته بینیت بزرگه؟

هیچکی.

- پس از کجا فهمیدی بینیت بزرگه؟

آخه همه عمل می‌کنن، منم می‌خوام عمل کنم.

- خوب اگه بخوای عمل کنی، مامانت این‌ها اجازه می‌دن بینیت رو عمل کنی؟

نه، بابام اجازه نمی‌ده.

- از کجا می‌دونی؟

آخه مامانم می‌خواست عمل کنه، ولی بابام اجازه نداد.

- خوب مثلاً وقتی بقیه دماغ‌شون رو عمل می‌کنن، تو دلت می‌خواد عمل کنی یا نه؟

آره، چون اونا خوشگلن، منم می‌خوام خوشگل شم.

- ولی به نظر من تو الان از بعضیا که دماغ‌شون رو عمل کردن هم خوشگل‌تر هستی.

نه، بدون عمل که دماغ خوشگل نمی‌شه خود به خود».

ریحانه ۱۰ ساله، با الهام از الگوهای مورد علاقه‌اش، در مصاحبه خود خاطرنشان می‌سازد، وی از بدن خودش خوشش نمی‌آید و نه تنها مایل است که بینی خود را جراحی کند، بلکه در صدد پروتز

لب‌ها، گذاشتن گونه و بالا کشیدن چشم‌هایش هم هست:

«الآن تو احساس خوشگلی و جذابیت نمی‌کنی؟»

نه، من بچه‌های هم سن و سال خودم رو می‌بینم، خجالت می‌کشم.
 - اما به نظر من تو هم خیلی خوشگلی، هم خوش هیكلی ریحانه.
 ولی من اصلاً نه از قیافه خودم، نه از هیكل خودم، خوشم نمیاد، من دلم می‌خواد بزرگ شدم،
 دماغم رو عمل کنم، مژه بذارم، چشمم رو بکشم بالا، گونه بذارم، لبام رو هم پروتز کنم».

مد و مدگرایی

هوه^۱ (۲۰۱۷) در مقاله خویش خاطرنشان می‌سازد: «کودکان کاربر بازی‌های دیجیتالی در جریان بازی، با مواردی مانند سالن زیبایی، سالن بدن‌سازی، فروشگاه‌های بزرگ و نظایر آن مواجه می‌گردند» که پیام پنهان این دست از موارد، چیزی جز عمده شدن مسأله جذابیت، مد و مصرف هر چه بیش‌تر برای مخاطبان آن نیست.



سلبریتی‌ها و اینفلوئنسرها در فراز مهمی از اقداماتشان می‌کوشند تا مدهای جدیدی را معرفی کرده و آن‌ها را در معرض دید همگان قرار داده، آنان را به تبعیت از آن‌ها تشویق کنند. بالطبع از آنجا که پوشش زیبا، در هر چه زیاتر ادراک شدن فرد ذی‌سهم است و پوشش نازیبا، در ادراک هر چه زشت‌تر وی مؤثر است، بنابراین غالب افراد، خاصه هواداران الگوهای که هر یک مد خاصی را به معرض دید می‌گذارند، طرفدار مد هستند و با بی‌توجهی از کنار آن رد نمی‌شوند.

مهرسای ۱۱ ساله و باران ۱۲ ساله، در مصاحبه‌های جداگانه خویش اظهار می‌دارند، الگوهای مورد علاقه آنان به شدت مدگرا بوده، آنان نیز با الهام از الگوی مورد نظرشان، از مدهای معرفی شده توسط آنان تبعیت و پیروی می‌کنند:

«- چه چیزی توی بازی باربی برای تو جذاب بود؟»

همه پیش، باربی‌ها خیلی خوشگل بودن، بعد مثلاً فشن شو داشتن و باید اول آرایش‌شون می‌کردی، کلاً مدلای مختلف میکاپ داشت، بعد می‌تونستی یه عالمه لباس جذاب و خوشگل براشون انتخاب کنی، یا کلاً این‌طوره که دوتا دختر خوشگل و لاغر لخت بهت نشون می‌دن و تو باید واسه‌شون لباس انتخاب کنی.

- لباس انتخاب می‌کنی که چه کار کنن؟
بعدهش با پسرا می‌رن بیرون.
- چرا این قدر زیاد این بازی رو دوست داشتی؟
خب خیلی جالبه.
- چه چیز اون برات جالب هست؟
این که یه دختر خوشگل و پول‌دار باشی که بتونی هر بار که می‌ری بیرون یه لباس جدید بپوشی،
و با یه پسر خوش تیپ جدید قرار بذاری».
- «... من مث اکیا می‌خوام بشم.
- از چه نظر؟
کارایی که اون می‌کنه رو منم بکنم.
- چه کارهایی؟
می‌خوام موهام رو مث اون بلند کنم، متوسطه هم که رفتم، می‌خوام موهام رو رنگی کنم.
- چرا حالا شبیه اکیا؟
چون الان اون مدلی مده، مگه ندیدی این مغازه لوازم آرایشی رو شیشه‌اش تبلیغ رنگ اکیا رو
کرده، هر دفعه رد می‌شم، دلم می‌خواد برم موهام رو مث اون کنم.
- دیگه چه چیزی از اکیا یاد گرفتی؟
همین که چه جور لباس بپوشم.
- چه جور لباس می‌پوشه؟
لباساش خیلی قشنگه، گفتم که مث اون لباس ورزشی می‌پوشم.
- یه مدل دیگه‌اش رو هم بهم می‌گی؟
اکیا شلوار تنگ مشکی با کتونی رنگی و پیراهن داره، خیلی بلند دکلته اس، اونم خیلی دوس
دارم».



۹-۴-۳- اثرهای خانوادگی الگوها

الگوهایی که در کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی مطرح می‌شوند، گاهی چنان کودکان کاربر را تحت تأثیر قرار می‌دهند که کودکان تحت تأثیر آنان با اخذ دقیق رفتاری آنان، می‌کوشند تا عیناً همان رفتارها را پیشه خود کرده، به عنوان مواضع خودشان اعلان دارند، هر چند که آن رفتارها منطبق با عرف فرهنگی و اجتماعی آنان نباشد. مصادیقی مانند: تزلزل دیگروپروی کودکان و نوجوانان، نفی ازدواج در بزرگسالی، بچه‌دار شدن و استقبال از دوست جنس مخالف، پذیرش کنار نهادن و ترک اولیا، زندگی مجردی در آینده و احیاناً جایگزین کردن یک سگ یا مانند آن به جای اولیا، همسر یا فرزند، از جمله مواردی است که بعضاً در مصاحبه کودکان کاربر کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتالی غرب، ملاحظه می‌گردد.

تزلزل دیگروپروی کودک از اولیا

با بررسی میدانی مقوله دیگروپروی کودکان و نوجوانان، مشخص می‌شود که حداقل دیگروپروی اقصاری از آنان از اولیایشان، دچار وقفه و تردید شده است، به این معنا که کودکان و نوجوانان یا در برابر معیارها و ارزش‌های اولیا، دست به مخالفت نسبی می‌زنند و یا آن که در سطحی فراتر، دست به مخالفت تام و تمام با اظهارات اولیایشان می‌زنند. در موارد دیگری ملاحظه می‌شوند که ضمن مخالفت کودکان و نوجوانان با اولیا، مخالفت آنان جنبه عملی نیز در برابر اولیا به خود می‌گیرد.



در بررسی دلایل وقوع تردید در دیگروپروی اقصاری از کودکان و نوجوانان از اولیایشان که به سهم خود مسأله جدید و مهم و قابل توجهی هست، می‌توان به برخی از عوامل خانوادگی و اجتماعی

اشاره داشت. احساس ضعف پدر و مادر، بیانات متعارض اولیا، مواجه شدن کودک با تعارض‌های ارزشی و هنجاری موجود بین الگوهای رسانه‌ای و اولیا، فشار هنجاری گروه و برخی از تحول‌های اجتماعی مانند: تغییر نسبی ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، افزایش توقعات اقتصادی کودکان و نوجوانان در پی پررنگ شدن معیارهای رفاه و تجمل‌پرستی در جامعه و ارتقای دید نقادانه کودکان و نوجوانان، از جمله عواملی هستند که در ایجاد تردید در دیگرپیروی برخی از کودکان از اولیایشان مؤثر واقع شده‌اند.

اظهارات اشکان ۷ ساله در مصاحبه‌اش، شاهد مثال روشنی از تزلزل دیگرپیروی از اولیا را به دست

می‌دهد:

«- اشکان کاپیتان آمریکایی چه کارهای خوبی می‌کنه؟»

همه‌ی کارهایش خوبن.

- یعنی هیچ کار بدی نمی‌کنه؟

نه.

- تو وقتی به کاری می‌کنی به این فکر می‌کنی که کاپیتان آمریکایی هم این کار رو می‌کنه یا نه؟

من فقط کارهایی رو می‌کنم که کاپیتان آمریکایی می‌کنه.

- اگه مامان و بابات بگن اون کار، کار خوبی نیست، چه طور؟

قایمکی می‌کنم این کار رو».

علاقه به زندگی مجردی در آینده

مصاحبه‌های انجام شده با کودکان و نوجوانان دبستانی حکایت از آن دارد که اقشاری از دختران و پسران مصاحبه شده از زندگی مجردی در آینده استقبال کرده، ضرورت ازدواج را برای خویش نفی می‌کنند.

منطقی (۱۳۹۹) در کتاب «بررسی اثرهای خانوادگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه» درباره منفی جلوه‌گر شدن تشکیل خانواده در اندیشه برخی از کودکان پیش دبستانی ایرانی می‌نویسد:

«علاقه به تشکیل خانواده (و در پی آن بچه‌دار شدن)، برای دختران همواره مطرح بوده است، شدت علاقه به ازدواج و تشکیل خانواده در دختران در حدی بوده است که همواره یکی از بازی‌های مرسوم بین دختران، برگزاری ازدواج بین خود و یک داماد فرضی و به دنبال آن، تجربه موهبت مادر شدن و یافتن عرصه‌ای برای عطف و ورزیدن به نوزادی که به دنیا می‌آورند، بوده است، اما برخی از شواهد میدانی گردآمده، حکایت از عدم علاقه دختران خردسال به تشکیل خانواده در بزرگسالی آنان دارد.

برخی از کودکان کاربر کارتونها، پویانمایی‌ها و بازی‌های دیجیتال، در مصاحبه‌های خود با استناد به الگوهای فمینیست، از عدم تمایل خویش به تشکیل خانواده یاد کرده‌اند. برخی از کودکان هم در پی الگوبرداری از الگوهای غیرفمینیست غربی، به این نتیجه رسیده‌اند که زندگی مجردی بهترین سبک زندگی است که آنان می‌توانند از آن استقبال کنند.

مهم‌ترین دلیل عدم علاقه برخی از دختران خردسال ایرانی به مقوله خانواده را می‌توان در الگوبرداری آنان از الگوهای عروسکی کارتونی که در اختیار آنان قرار دارد، دید. این الگوها، اولاً خانواده مشخصی ندارند و ثانیاً غالباً مجرد هستند (نظیر باربی، برتز، السا، سیندرلا) و ثالثاً در غالب موارد یک یا چند دوست پسر در اطراف خودشان دارند.

در سطح بعد، می‌توان تحولات اجتماعی و گسترش گرایش‌های فمینیستی در جامعه را عامل عدم استقبال دختران خردسال از تشکیل خانواده برشمرد.

تحولات اجتماعی که در جهان معاصر به وقوع پیوسته است، خانواده‌های گسترده را به سمت هسته‌ای شدن سوق داده و با بروز پدیده هم‌خانگی، حتی خانواده هسته‌ای نیز تا حدودی تحت تأثیر این مسأله کم‌رنگ شده است. مضاف بر این، یادگیری‌های مشاهده‌ای کودکان در جامعه، به صورت مکمل آموخته‌های آنان از القائات بازی‌های دیجیتالی و کارتونها عمل کرده، ورود زنان به زندگی مشترک را مستلزم از دست دادن آزادی و محدود شدن آنان ترسیم می‌کند. البته گرایش‌های فمینیستی موجود در جامعه (به ویژه گرایش‌های رادیکال که به جای همیاری زنان با مردان، مقابله زنان با مردان و له کردن مردان در زیر پای زنان - و به موازات آن پذیرش هم‌جنس‌گرایی - را در دستور کار خود دارد) نیز مزید بر علت شده، با تبلیغ آن که زنان به مردان نیازی ندارند و زنان با حفظ مجرد خود می‌توانند پیشرفت‌های اقتصادی - اجتماعی بیش‌تری به دست بیاورند، در کاهش میل دختران به ازدواج ممکن است مؤثر واقع آمده باشند.

نکته دیگری که تذکر آن لازم می‌نماید، این مسأله است که هم‌زمان با منفی جلوه‌گر شدن تشکیل خانواده، هم‌جنس‌گرایی و ازدواج افراد هم‌جنس به عنوان یکی از صور حیات جنسی و خانواده، در برخی از کشورهای غربی پذیرفته شده و انعکاس آن در برخی از کارتونها و پویانمایی‌های تهیه شده در آن سوی آب مشهود است. بالطبع هدف این اقدام، نهادینه کردن مسأله هم‌جنس‌گرایی به عنوان امری طبیعی در اذهان کاربران خردسال است.



علاقه به تشکیل خانواده (و در پی آن بچه دار شدن)، برای دختران همواره مطرح بوده است، شدت علاقه به ازدواج و تشکیل خانواده در دختران در حدی بوده است که همواره یکی از بازی‌های مرسوم بین دختران، برگزاری ازدواج بین خود و یک داماد فرضی و به دنبال آن، تجربه موهبت مادر شدن و یافتن عرصه‌ای برای عطف و ورزیدن به نوزادی که به دنیا می‌آورند، بوده است، اما برخی از شواهد میدانی گردآمده، حکایت از عدم علاقه دختران خردسال به تشکیل خانواده در بزرگسالی آنان دارد.



منفی جلوه گر شدن والدگری در نزد کودک، مورد دیگری است که در زمینه خانواده و اندیشه تشکیل خانواده در مصاحبه‌های میدانی کودکان ملاحظه می‌شود.

دختران از بدو خردسالی خویش، علاقه مفراطی به عروسک خود نشان می‌دهند و در واقع بسان یک مادر برای عروسکشان مادری می‌کنند و در این روند به نوعی تمرین مادرگری را نیز تجربه می‌کنند. شاید کم‌تر کسی باشد که عطف و دختر بچه‌های سه ساله را که عروسکی هم قد خودش را روی پاهایش خوابانده‌اند و با لالایی کردن خودشان، در صدد خواباندن عروسکشان است، ندیده باشد. طبع مادرگری عمیق کودک حتی برخی از روان‌شناسان را به این تردید رسانده است که شاید هورمون خاصی در دختران هست که متصدی بروز چنین رفتارهای عاطفی و مادرانه در آنها است که انسان‌ها تا حال حاضر به کشف آن نایل نیامده‌اند.

اما با وجود علایق مفراط دختر بچه‌ها به حفظ و حراست از عروسکشان و به نمایش نهادن مادرگری برای آنها، برخی از شواهد میدانی گردآوری شده گروه پژوهش، حکایت از آن دارد که حداقل در اقلاری از دختران خردسال ایرانی مصاحبه شده، علاقه چندانی به والد شدن و مادرگری وجود ندارد و این کودکان ترجیح می‌دهند که در آینده ازدواج نکنند و اگر ازدواج هم کردند، بچه‌دار نشوند.



نگاهی به الگوهای مطرح در بازی‌های دیجیتالی و کارتون‌های آن سوی آب (مانند باری، برتز، آنا و السا، بن‌تن، بت‌من، اسپایدرمن و نظایر آن‌ها)، حکایت از آن دارد که به شکل بلامنزاعی تمامی این الگوها، دوستی از جنس مخالف را در کنار خود دارند.



هم‌زمان با طرح دوست جنس مخالف در کنار قهرمان‌های مطرح در بازی‌ها و کارتون‌ها، روابط جسمانی آن‌ها نیز کم و بیش به نمایش درمی‌آید. در بسیاری از بازی‌ها و کارتون‌ها، روابط جسمانی اخیر، به جای نفی شدن، در هاله‌ای از قداست نیز پیچیده و ارایه می‌گردند. به عنوان مثال، در کارتون زیبای خفته، شاهزاده تنها با بوسه یک دختر از خواب مرگ بیدار می‌شود. در کارتون یخ زده (فروزن) نیز پس از آن که آنا توسط خواهرش به اشتباه یخ می‌زند، بوسه یک مرد گرما را به وجود وی برگردانده، قلب یخ زده او شروع به تپیدن دوباره می‌کند.

مصاحبه‌های انجام شده با کودکان دلالت بر آن دارد که کودکان اخیر پس از کاربری بازی‌ها و کارتون‌هایی که از نمونه‌هایی از آن‌ها یاد شد، در عمل احساس می‌کنند که دوست جنس مخالف به مثابه مسأله‌ای اساسی در زندگی مطرح است و شخصاً به دنبال رفع نیاز اخیر برآیند».

آوای ۷ ساله، در مصاحبه خود از علاقه‌اش به زندگی مجردی به شرح زیر یاد کرده است:

«... چرا دوست داری همیشه با دوست‌های خودت باشی؟»

چون همیشه با هم می‌خندیم.

- یعنی اگر با دوست‌های خودت زندگی کنی، همیشه می‌خندی؟
آره دیگه، تازه، نبایدم درس بخونم.
- چرا نباید درس بخونی؟
آخه اون جا که مامانم نیست بگه درس بخون، وقتی درس نخونم، مثل باب و پاتریک همیشه با هم هستیم و با هم می‌ریزم بیرون و تو یه خونه زندگی می‌کنیم».

تأملی دوباره

با بررسی مصاحبه‌های انجام شده با کودکان و نوجوانان در فصل دوم کتاب، در درجه نخست اهمیت مشخص می‌شود که کودکان و نوجوانان (و جوانان) نیاز کتمان ناپذیری به الگو دارند تا چه‌گونه شدن خویش را با توجه به الگوهای مطلوب طبعشان رقم بزنند و در درجه بعدی اهمیت، مصاحبه‌های انجام شده حکایت از تأثیرپذیری عمیق کودکان و نوجوانان (و جوانان) از الگوهای مورد توجه و علاقه آنان دارند.

اهمیت الگوها سبب شده است همه جریای‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، با عنایت خاص روی الگوها، سعی در پردازش الگوهایی داشته باشند که با دلبسته کردن کودکان، نوجوانان و جوانان به خودشان، در عمل به صورت یک فلش راهنما عمل کرده، چه‌گونه بودن و چه‌گونه شدن را در برابر آنان ترسیم کرده و آنان را بدان راه فرا بخوانند.

جهان سرمایه‌داری برای ارتقای فروش محصولاتش از سویی و مهار انسان‌های انقلابی که ممکن است، کیان نظام سرمایه‌داری را با تهدید مواجه کنند، کوشیده است تا با اتکا به الگوها، کودکان، نوجوانان و جوانان اقصاء نقاط عالم را افرادی مصرف‌گرا، شهوی و مرعوب تربیت کند تا ضمن تحقق اهداف اقتصادی خویش، اهداف فرهنگی- اجتماعی- سیاسی خود را هم جامه عمل بپوشاند. با تأمل در مصاحبه‌های انجام شده با کودکان و نوجوانان ایرانی می‌توان تا حدود زیادی به موفقیت الگوپردازی‌های اخیر اذعان کرد.

اثرپذیری کودکان و نوجوانان (و جوانان) از الگوها، اگر چه در آغاز، تأثیرپذیری از ظواهر الگو و اسوه است، اما در ادامه، این اثرپذیری در رفتار هوادار و در نهایت در نظام ارزشی وی منعکس می‌گردد.

مصاحبه‌های ملیکای ۱۲ ساله، فردین ۱۱ ساله، باران ۱۲ ساله و مهسای ۱۰ ساله، حکایت از اثرپذیری این افراد از ظواهر الگوهای مورد علاقه‌شان دارد، به این معنا که ملیکا تمامی اتاقش را شبیه اتاق لورن کرده است، فردین به دنبال سیکس پک کردن شکمش - نظیر الگوش - افتاده است، باران در رنگ مو و لباس، از اُکیا کپی‌برداری می‌کند و مهسا با وجود برخورداری از موهای مشکی زیبا، در آرزوی طلایی کردن موهای خودش است، اما این مسایل و موارد صوری، در ادامه علاقه ورزیدن به الگو، به کپی‌برداری رفتاری از الگوهای مطلوب طبع افراد می‌انجامد. به عنوان مثال، دُرَسای ۹ ساله از گرفتن دوست پسر نظیر باری یاد کرده، آوای ۷ ساله برخلاف اصرار اولیا در

پزشک شدن وی، می‌خواهد همچون باب اسفنجی پول (برای تهیه وسایل آرایش و پوشش خودش) در بیابورد و آرمیتای ۷ ساله بیان می‌کند، وی همچون باربی، ازدواج نخواهد کرد. در گذر زمان و عمق یافتن هر چه بیش‌تر الگو در ذهن هواداران، رفته رفته افراد به اخذ ارزش‌های اخلاقی، عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی الگوها دست زده، این مسأله در عمل موفقیت‌پردازش الگو توسط دستگاه‌های تبلیغاتی نظام سرمایه‌داری را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، امیرحسین ۱۰ ساله، در مصاحبه‌اش ضمن تأکید بر علاقه وافر خودش به تتلو، نشان می‌دهد که با اتکا به الگوی اخیر، در عمل به نسیت‌گرایی اخلاقی رسیده است. هستی ۸ ساله هم آرزوی رفتن به خارج را کرده است تا در آنجا از دست خانواده و حجاب مورد تأکید آن‌ها راحت شود. مهتاب که به روایت دوران دبستان خویش پرداخته است. تحت تأثیر لیدی گاگا، حتی دست به اجرای مراسم شیطان‌پرستی زده و دیگر خود را از زمره مسلمانان خارج می‌بیند، اشکان ۷ ساله هم قهرمان‌های پردازش شده امریکایی را از حضرت حق قوی‌تر اعلان می‌دارد و آراد ۹ ساله، با به نمایش کشیدن ذائقه فاسد خود که تشنه فیلم‌های ترسناک، پرخشونت و جنایی شده است، نشان می‌دهد که چه‌گونه الگوپردازی‌های دستگاه تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری در تغییر نועدوستی و عواطف دقیق وی به خشونت و خشونت‌گرایی، تا چه میزان موفق بوده است.

نگاهی به حجم سرمایه‌گذاری برای پردازش الگوهای مورد علاقه کودکان، نوجوانان و جوانان دلالت بر جدیت جهان سرمایه‌داری در این زمینه دارد. به عنوان نمونه، برای تهیه پویانمایی فروزن، قریب به ۷۰۰ نفر به کار گرفته شدند، یا کارتونها و پویانمایی‌هایی نظیر پرندگان خشمگین، بن‌تن، اسپایدرمن طی چند دهه تداوم می‌یابند، سوژه‌هایی نظیر بت‌من نزدیک به یک قرن پی گرفته می‌شود و یا سریال‌هایی نظیر فرنز در چند صد قسمت (۳۲۶ قسمت) ادامه می‌یابد و در نهایت با جا به جایی الگوها هم الگوهای بعدی با همان خط‌مشی الگوهای قبلی به تغذیه هواداران می‌پردازند.

تجربه گروه بی‌تی‌اس که تعداد زیادی از مصاحبه‌شوندگان بدان اشاره کرده بودند، تجربه قابل توجهی در همین زمینه است. به این معنا که طبق بیانات مصاحبه‌شوندگان، اولاً اعضای گروه در جریان آزمون دسوار (در صدا، رقص، زیبایی چهره) انتخاب شده‌اند، بعد در حالی که این افراد به لحاظ ظواهر، صدا و رقص در سطح بالایی هستند، مجدداً مورد آموزش قرار گرفته، یک دوره کارورزی طی می‌کنند و مثلاً بدان‌ها آموزش داده می‌شود، باید از رفتارهای تعریف شده کمپانی تبعیت کنند (و هیچ‌گاه دست به عملی -نظیر ازدواج- نزنند، زیرا ممکن است ارزش سهام کمپانی با این اقدام پایین بیاید) و در ادامه با به صحنه رفتن اعضای گروه، آهنگ‌های انگیزشی توام با شور و نشاط کنسرت‌های بی‌تی‌اس، چشم‌های هواداران زیادی را به خود جلب می‌کند، انبوهی از ران‌ها (فیلم‌های کوتاه تبلیغاتی)، و فیلم‌های تهیه شده از زندگی شخصی اعضای گروه برای هواداران پخش شده،

اعضای گروه مجوز بازی در فیلم‌های مختلف را هم می‌یابند تا از جذابیت بیش‌تری در نزد هواداران خویش برخوردار شوند.

تعامل با هواداران، تهیه سمبل‌هایی برای هواداران (نظیر حضور طرفداران با فانوسی‌های روشنی در کنسرت‌های بی‌تی‌اس)، ایجاد تشکیلاتی برای هواداران، توجه به انبوهی از صفحات طرفداری (فن‌پیج) و حتی تعیین روزی با عنوان روز هواداران، سبب می‌شود، الگوهای مطرح شده در گروه بی‌تی‌اس به شکل گسترده و عمیقی مورد توجه هواداران قرار بگیرند.

در ادامه، اعضای گروه بی‌تی‌اس با حضور در تبلیغات کالاهایی نظیر همبرگر مک دونالد، کوکاکولا و نظایر آن، هواداران را به لحاظ مصرفی به سمت مصرف تولیدهای کمپانی‌های امریکایی هدایت کرده، با اعلان حمایت از نهادهای فرهنگی نظیر ال‌جی‌بی‌تی یا حمایت از نهادهای سیاسی مانند کشور اسرائیل، مبلغ ارزش‌های نظام سرمایه‌داری می‌گردند.



با نگاهی به روند گویپردازی در داخل ملاحظه می‌شود که برخلاف اهمیت فوق‌العاده زیاد الگوها، در داخل به لحاظ پردازش علمی الگوها از سویی و سرمایه‌گذاری لازم برای پردازش بهینه الگوها

از سوی دیگر اقدام جدی‌ای به عمل نیامده است و از همین رو است که هومن ۸ ساله، در پاسخ به این سوال که از قهرمان‌های ایرانی چه کسی را می‌شناسی، با تعجب می‌پرسد، مگر ایرانی‌ها هم قهرمان دارند؟ و یا حسین ۱۱ ساله فرد لاتی را که همیشه هم در زندان مست است را به عنوان الگوی خویش انتخاب می‌کند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی باید بیان داشت، الگوها بسان فانوس‌های دریایی که مسیر را بر کشتی‌ها می‌نمایانند، مسیر چه‌گونه شدن و بودن را به کودکان، نوجوانان و جوانان می‌نمایانند و حاصل کم کاری در داخل و فعالیت جدی و مستمر دستگاه‌های تبلیغاتی غرب در زمینه پردازش الگوها بدانجا می‌انجامد که کودکان و نوجوانان ایرانی مورد مطالعه، بعضاً از اخلاقیات جدید، سبک زندگی جدید، ارزش‌های جدید و اعتقادات جدیدی یاد می‌کنند که ناظران را به شگفتی در می‌آورد. این قسمت را با اظهارات تنی چند از هواداران گلزار، پس از اطلاع از ابتلای وی به بیماری کرونا، به انجام می‌رسانیم تا بیانات دختران و پسران مصاحبه شده (دبستانی و دبیرستانی)، در فهم عمق اثرات الگوها راهگشای اولیا، اولیای آموزشی و اولیای فرهنگی کودکان، نوجوانان و جوانان ایرانی باشد:



- تصور دنیای بدون محمدرضا گلزار از نظر شما چه‌طور هست؟
«تصورش هم ساخته، ایشون نباشن منم نیستم».

- تصور دنیای بدون محمدرضا گلزار از نظر شما چه‌گونه هست؟
«طاقت فرسا است، اصلاً نمی‌شه، دووم نمی‌اریم، نمی‌تونیم (و با گریه ادامه می‌دهد): خیلی سخت هست».

«زمانی که ایشان (گلزار) کرونا گرفتند، فقط به یک نقطه خیره می‌شدم و با خود فکر می‌کردم، مگر می‌شه اصلاً همچین چیزی و مدام به خدا می‌گفتم، اگه می‌خواهی زندگی من رو بگیر و زندگی من خراب بشه، ولی اون خوب بشه.»

«اگر گلزار حتی از تهران هم خارج بشه، حال من بد و تهران برام سیاه می‌شه!»

«اگر محمدرضا گلزار نباشه، من در زندگی ام بی‌انگیزه می‌شوم.»

برخی از مآخذ

- رزمجو، حسین (۱۳۷۵). انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- سیگل، دانیل جی و برایسون، تینا پین (۲۰۱۱). کودکان کامل مغز. ترجمه مهرناز شهرآرای. چ ۳. ۱۳۹۸. تهران: آسیم.
- سیگل، دانیل جی. و برایسون، تینا (۲۰۱۸). مغز پذیرا: پرورش شجاعت، کنجکاوی و تاب‌آوری در فرزندان. ترجمه مهرناز شهرآرای. ۱۳۹۸. تهران: آسیم.
- شریعتی، علی (۱۳۶۱). علی، علیه السلام، (مجموعه آثار). تهران: نیلوفر.
- شریعتی، علی (بی‌تا). علی، علیه السلام، حقیقتی بر گونه اساطیر. تهران: بی‌نا.
- طبرسی، ابوعلی افضل ابن الحسن (?). مجمع البیان. ترجمه حاج شیخ محمد رازی. ۱۳۶۵. ج ۲۵. تهران: فراهانی.
- لونی، مهدی و مراثی، محسن (۱۳۹۴). تحلیل عملیات روانی نظام سلطه مبتنی بر القاء در صنعت پویانمایی (مورد مطالعه: سریال اژدها سواران). دوفصلنامه علمی - پژوهشی پاسداری فرهنگی انقلاب اسلامی، دانشکده علوم انسانی اسلامی و قدرت نرم دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین(ع)، سال پنجم، شماره ۱۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
- منصور، محمود (۱۳۷۸) روان‌شناسی ژنتیک. ج ۱. تهران: سازمان سمت.
- منطقی، مرتضی (۱۳۷۲). روان‌شناسی تربیتی. ج ۲. تهران: جهاددانشگاهی دانشگاه تربیت معلم.
- منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ الف). رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. ۱۳۸۳.
- منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ب). از مقاومت فرهنگی تا مقاومت قهرآمیز. همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهشگاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن، ۱۳۸۳.
- منطقی، مرتضی (۱۳۹۵). بررسی چگونگی کاربری دانش‌آموزان دبستانی از شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه. تهران: انجمن اولیاء و مربیان.
- منطقی، مرتضی (۱۳۹۸). نقش الگوهای جنگ در تعدیل فرومایگی اخلاقی برخی از دانشجویان. (نشر محدود - جهت ارایه به همایش اخلاق در دانشگاه خوارزمی -). ۱۳۹۸.
- منطقی، مرتضی (۱۳۹۹ الف). بررسی اثرهای خانوادگی کاربری کودکان پیش از دبستان از تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و رایانه، ج ۱ و ۲. تهران: بعثت.
- منطقی، مرتضی (۱۴۰۰ الف). چند مصاحبه با کودکان پیش دبستانی (۶-۳ ساله) کاربر فناوری‌های ارتباطی پیشرفته (تبلت، پی‌اس‌فور، تلفن همراه، ماهواره و اینترنت). تهران: بعثت.
- منطقی، مرتضی (۱۴۰۰ ب). بررسی القانات الگوهای عروسکی - کارتونی غربی بر روی کودکان پیش دبستانی، ج ۱ و ۲. تهران: بعثت.
- هرگنهان، بی. آر. و السون، میتو، اچ. (?). مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری. ترجمه علی‌اکبر سیف. ۱۳۹۶. تهران: دانا.
- هیوز، دانیل و بیلین، جانانان (۲۰۱۲). فرزندان پروری مغز - بنیان. ترجمه دکتر مهرناز شهرآرای. ۱۳۹۶. تهران: آسیم.

Leonardo, J. (2017). When Adults Show Determination, Babies Copy. Massachusetts Institute of Technology, department of brain and cognitive sciences, Cambridge. *Science*, Sept. 22, 2017.

Huh, Youn Jung (2017). Uncovering Young Children's Transformative Digital Game Play through the Exploration of Three-Year-Old Children's Cases. *Contemporary Issues in Early Childhood*, v18 n2 p179-195 Jun 2017